

A digital illustration showing three soldiers in full combat gear, including helmets and backpacks, walking away from the viewer on a dirt path through a dense, sun-dappled forest. In the distance, a cityscape with several buildings and a bridge is visible through the trees, suggesting a transition from a natural environment to an urban one. The lighting is bright and natural, with sunlight filtering through the leaves.

بازی با سرنوشت افغانستان

دوکتور نظیفه توخی

بازی با سرنوشت افغانستان

دوكتور نظيفه توكسى

شناسنامه کتاب:

عنوان: بازی با سرنوشت افغانستان

نویسنده: دوکتور نظیفه توخی

ویراستار و مدون: قاسم آسمایی

طرح روی جلد: Sean O. Sullivan

چاپ نخست: جون ۲۰۲۴ - IPSKAMP Printing

پخش دیجیتال: انتشارات راه پرچم اگست ۲۰۲۴



راه پرچم ناشر اندیشه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

تذکر ضروری:

طرح دیجیتال این کتاب برای پخش کاملاً رایگان
همگانی شده است. هرگونه بهره‌گیری مادی از آن
جوابدهی حقوقی را در قبال دارد.

گرچه در خاک وطن کوشه ای آزادی نیست

باز دل بسته آن خاک خراب آبادم
کاشانی

فهرست

- سخن چند در مورد نویسنده کتاب أ
- سخنی چند در مورد این اثر د
- تقریظ ا
- نگرشی بر کتاب بازی با سرنوشت افغانستان VII
- همسایه نااهل ۱
- «تفرقه بیانداز و حکومت کن» ۱۹
- معادله قدرت ۲۵
- ژاندارم جهانی و سرنوشت ما ۳۹
- توطئه یا واقعیت ۴۷
- بازگشت بد فرجام ۵۳
- مقصر کیست؟ ۶۷
- جغرافیای سیاسی ما و ناتوانمندی‌ها ۷۹
- به کجا می‌رویم؟ ۹۳
- مصیبت چند بعدی ۱۰۵
- فرار نخبگان و مغزها از کشورها ۱۱۹
- غارت بی‌شرمانه ۱۳۳
- فساد سالاری ۱۴۵
- بنیادگراتر از بنیادگرا ۱۵۹
- فقر و بحران ۱۷۵

مشکل گشا یا گره آفرین.....	۱۸۹
اقتصاد امارتی ما.....	۱۹۷
نابرابری حقوق زنان و حذف آن از عرصه اقتصاد.....	۲۰۷
بیکاری، مصیبت اساسی کشور ما.....	۲۲۱
امید و ناامیدی.....	۲۳۳
مأخذ:.....	۲۳۷

سخن چند در مورد نویسنده کتاب

دوکتور نظیفه توخی به تاریخ ۱۲ اگست ۱۹۶۱ میلادی در گذر تنورسازی شهر کابل در یک فامیل روشنفکر تولد و دوره ابتدائی را در مکتب بیهقی و دوره ثانوی را در لیسه عالی زرغونه بپایان رسانیده است. بعد از ختم دوره لیسه با استفاده از بورس تحصیلی عازم کشور بلغاریا شده و از انستیتوت کارل مارکس در رشته اقتصادسیاسی، موفق به اخذ دیپلوم ماستری شده است.



پوهنیار دوکتور نظیفه توخی بعد از اتمام تحصیل و برگشت به وطن؛ مدت سه سال به صفت استاد در پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل در دیپارتمنت اقتصادسیاسی تدریس نموده و سپس جهت ادامه تحصیلات بلندتر، دوباره عازم کشور بلغاریا شده و در رشته‌های ماکروایکونومی (اقتصاد بزرگ) و فلسفه از یونیورسیتی اقتصاد ملی و بین‌المللی صوفیه، با اخذ دیپلوم دوکتورا تحصیلات را به پایان رسانیده است.

بعد از سقوط دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و تشدید جنگ‌های خانمان‌سوز، ناچار وطن را ترک نموده و از سال ۱۹۹۷ میلادی در کشور شاهی‌هالند با شوهر و دو دختر خویش زندگی می‌کند.

دوکتور نظیفه توخی در کشور هالند نیز در رشته حقوق مالی تحصیل را ادامه

داده و موفق به اخذ دیپلوم گردیده و از سال ۲۰۰۱ میلادی تا حال به حیث کارمند مسلکی در مربوطات وزارت مالیه کشور شاهی هالند ایفای وظیفه می‌نماید.

نویسنده کتاب از نوجوانی جهت تنویر و آموزش عده از هموطنان به ویژه آن‌عده از زنان ستم دیده که بنابر معاذیری از سوادآموزی و تحصیل بدور مانده بودند؛ فعالانه سهم گرفته و به آنها کمک می‌نمود.

در دوران تحصیل در کشور بلغاریا به صفت عضو اتحادیه محصلین افغان، نقش فعالی داشته و بر علاوه در مجلات معتبر اقتصادی کشور بلغاریا *Професионално Икономическа мисъл* (افکار اقتصادی)، *образование* (تعلیم، تربیه و مسلک)، (اقتصادی - اجتماعی - پداگوژی) و *Социално-икономическо-педагогическо* (روابط بین‌المللی) شماری از مقالات علمی - اقتصادی مؤلف نیز نشر شده است.

همچنان تعدادی زیادی از مقالات تحلیلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نویسنده در صفحات اجتماعی و سایت‌های انترنی نیز به نشر شده است.

کتاب‌های «افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن» و «تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» در دو جلد، از قلم دوکتور نظیفه توخی اقبال طبع یافته و هم چنان غرض استفاده هم‌وطنان به شکل دیجیتالی در کتابخانه‌های انترنیته گذاشته شده است.*

دوکتور نظیفه توخی با فعال شدن تلویزیون جهانی بهار، برنامه «جهان اقتصاد» را نیز تهیه و گرداندگی نموده و در حال حاضر با ارائه درسنامه‌های

* لینک داندود این آثار در اخیر این کتاب قابل دسترسی است.

اقتصادی از طریق برنامه «جهان اقتصاد» بصورت مستقل در خدمت
علاقمندان و هموطنان عزیز ما قرار دارد.

سخنی چند در مورد این اثر

اثر حاضر «بازی با سرنوشت افغانستان» مجموعه‌ای از مقالات و نوشته‌های است که طی آن تلاش شده تا مستند به ارقام و فکت‌ها، چگونگی اقدامات و شیوه‌های بکار گرفته شده گوناگون ایالات متحده آمریکا و متحدین آن بمنظور تأمین منافع ستراتیژیک آنها در عرصه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی در کشورهای عقب نگه‌داشته تحلیل و بررسی گردد.

درین کتاب سعی به عمل آمده است تا سیاست‌های توسعه طلبانه ایالات متحده آمریکا در مدت زمان حضور بیش از سی سال آن در منطقه و عملاً از جمله در افغانستان برملا گردد. در این اثر تلاش صورت گرفته تا وقایع و رویدادها، بادقت کامل و به شیوه علمی و ریالستیک، با ارائه ارقام معتبری که از منابع قابل اعتبار اخذ گردیده؛ به تصویر کشیده شود.

کتاب «بازی با سرنوشت افغانستان» با دید گسترده و علمی، سیاست و برنامه‌های ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش را در افغانستان با توضیحات دقیق بیان نموده که چگونه مردم و کشور ما قربانی این همه سیاست‌های جاه طلبانه و توسعه طلبانه آنها گردیده است. جنگی را که آمریکا در کشور ما براه انداخت؛ بجز از بخاک و خون کشیدن کشور و مردم ما؛ چیز دیگری در قبال نداشت و بلاخره بعد از بیست سال حضور نظامی ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش، آمریکا با امضاء توافقنامه ننگین دوحه، کشور و مردم ما را دوباره به گروه متحجر و تاریک‌اندیش طالبان که در سال ۲۰۰۱ به بهانه نابودی آنها به کشور ما سرازیر شده بودند؛ بدون احساس کوچکترین مسئولیت در برابر بشریت، تسلیم نمودند.

اثر حاضر «بازی با سرنوشت افغانستان»، یک اثر تحلیلی و پژوهشی بوده که مقالات آن بصورت زنده از طریق «برنامه جهان اقتصاد» به نشر رسیده است.

باید گفت که جهت نگارش این مجموعه، سعی همه‌جانبه به عمل آمده است تا حوادث و شرایط موجود در افغانستان غیرجانبدارانه و بطور عینی تحلیل و مورد بررسی قرار گیرد؛ تا باشد که یک تصویر دقیق از وضعیت سیاسی - اقتصادی بهم ریخته کشور عزیز ما ارائه گردد. برای وضاحت بیشتر مصیبت جاری در وطن به غم‌نشسته ما، نوشته مؤجزی در باره یکی از عاملین اصلی جنگ جاری در کشور (پاکستان)، در آغاز کتاب آورده شده است.

نظریات و دیدگاه‌های ارائه شده درین مجموعه، احتمال دارد دقیق، همه‌جانبه و دور از اشتباه نباشد و شاید هم مورد تأیید عده‌ای از علاقمندان عرصه سیاست و اقتصاد قرار نگیرد؛ ولی به هرحال تلاش صورت گرفته تا یک تصویر روشن از وضعیت سیاسی - اقتصادی کشور ما طی یک مقطع زمانی ارائه گردد. ارقام و آماری که درین مجموعه ذکر گردیده، ارقام دقیقی اند که در رسانه‌ها و سایت‌های معتبر داخلی و یا بیرون مرزی به نشر رسیده اند.

مجموعه حاضر که شامل ۲۴۱ صفحه است؛ غرض مطالعه علاقمندان عرصه اقتصادی ارائه گردیده که طی یک مقطع زمانی از سال ۲۰۲۱ الی ۲۰۲۴، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. امیدوارم با ارائه این مجموعه، خدمتی برای هموطنان عزیزم انجام داده باشم.

لازم به تذکر می‌دانم که از مساعدت‌های بی‌شائبه و زحمات بی‌دریغ، محترم قاسم آسمایی گران ارجمند که در تدوین این مجموعه از هیچ نوع همکاری و کمک صمیمانه نسبت به من دریغ نورزیده اند؛ ابراز امتنان، قدردانی و سپاسگزاری قلبی‌نمایم.

برعلاوه از مادر عزیز و بزرگوارم که پیوسته تشویق‌های‌شان در راه رسیدن به پله‌های موفقیت برایم راه‌گشا بوده است و از همسر عزیزم که مرا صمیمانه

و مشفقانه یاری نموده؛ ابراز سپاس و قدردانی نمایم.

از تمام عزیزانی که در تدوین و انتشار این اثر مرا یاری رسانیده اند به ویژه از محترم شان سولیفن (Sean O. Sullivan) که در طرح و دیزاین روی جلد کتاب با من همکاری نمودند؛ مراتب امتنان و سپاسگزاری ام را ابراز می‌دارم.
دوکتور نظیفه «توخی»

هالند

۲۶ جنوری ۲۰۲۴

تقریظ

«بازی با سرنوشت افغانستان»، عنوان کتاب پریها از خامهء توانای پژوهشگر نام آشنا و شخصیت فرهیخته فرهنگی استاد دوکتور نظیفه توخی است که در واقع بحیث تحفه سال نو و نوروز باستان به افغانستان به عزا نشسته و مردم مظلوم آن اهدا می‌گردد.

بدین ترتیب روشنگر و وطن دوست متعهد افغان در جلای وطن بر فرسخ‌ها فاصله مکانی با زادگاه خود، پل «وصل» با «اصل» و مادروطن را برقرار می‌سازد. چنین معنویت بالا، مبین این پیام و خشورانه است که فرزندان صادق آن سرزمین «فاجعه و حماسه» در هر کجایی ازین کرهء خاکی که مأوا گزیده اند؛ بر مبنای «حب الوطن» قلم و قدم می‌زنند و درد جانکاه «مادر وطن» را بازتاب و در جستجوی راه علاج «زخم ناسور» کشور شان اند که بخاطر موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی (در ازمینه‌ها و دالان‌های تاریخ) و حساس سوق الجیشی خود، در "دام" جیوپولوتیک گیر مانده که تراژیدی خون‌بار آن معلول «بازی بزرگ» و تداوم آن و محصول مداخله و تجاوز خارجی است:

طاووس ز نقش پر خود دام بدوش است
بیدل چه عجب گرز هنر در قفس افتم

مورخان بزرگ افغانستان احمدعلی کهزاد، عبدالحی حبیبی، میر غلام محمد غبار و دیگران، بشمول مستشرقان خارجی ابراز نظر نموده اند که:

در جهان کمتر کشوری را می‌توان یافت که تاریخ آن مانند افغانستان به عنوان یک کشور کوچک، فقیر و عقب مانده با جریانات و تحولات بزرگ تاریخ گره

خورده و همچنان مورد هجوم و تجاوز خارجی قرار گرفته باشد.

به تعبیر یک افغانستان شناس انگلیسی:

افغانستان چو دانه بین دو سنگ آسیا
کاخ در آن میانه شود همچو توتیا

که امیر شیرعلی خان به جواب او، افغانستان را «شاهین ترازو» و عبدالرحمن خان آنرا به «گوسفندی بیچاره» تشبیه نموده که از دو طرف میان شیر و خرس گیر مانده است و علامه اقبال، شاعر و فیلسوف معروف نیم قاره هند، در شعر معروف خود آنرا «قلب آسیا» خوانده است.

عبدالرحمن لودین مشروطه خواه و آزادی خواه معروف، این کشمکش قدرت های استعماری رقیب پیرامون افغانستان را چنین بیان کرده است:

از یک طرف نهنگ و از دیگر طرف پلنگ
هر دو بخون ما دهن خویش کرده رنگ

از دید ستراتیژیست های امریکایی بشمول برژینسکی «اورو - آسیا» از نقاط کلیدی جهان است که حضور در آنجا، از بوجود آمدن قدرت رقیب (همانند اتحاد شوروی) جلوگیری می نماید و آشکارا است که بقول نظریه پردازان جیوپولوتیک در «هارتلند»، سلسله جبال هندوکش با اهمیت ترین قسمت آنرا تشکیل می دهد.

کتاب «بازی با سرنوشت افغانستان» اثر علمی و تدقیقی حاوی بیست مقاله پژوهشی در پنجسال اخیر است که عوامل اساسی بحران تاریخی افغانستان را بدور از جانب داری سیاسی و ایدیولوژیک، و به طور عینی با سوال اساسی مطرح و به صورت مستدل و میتودیک با رعایت روش تحقیق و تدقیق علمی و اکادمیک و مستند به بررسی گرفته است.

مؤلف اثر از شخصیت‌های مطرح اکادمیک افغانستان که طی سالیان متوالی بحیث استاد در پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل و بمثابه پژوهشگر کارهای ارزشمندی را انجام داده است از جمله:

- کتاب «افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن
- «کتاب تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» در دو جلد
- نشر تعداد از مقالات در مجلات معتبر علمی و اقتصادی (افکار اقتصادی) و (روابط بین المللی) در کشور بلغاریا.
- نشر صدها مقاله در سایت‌های انترنتی و نگاشته‌ها در صفحات فیسبوک
- صحبت در رسانه و تلویزیون‌ها، با ارائه مباحث با اهمیت اختصاصی و مسلکی.

مطالعه این اثر ارزشمند، خواننده را به ژرف‌نگری و عمیق شدن به مسائل و مصایب افغانستان تشویق می‌نماید و در واقع کلید پرداختن به پاسخ بخاطر دریافت علت‌العلل اساسی تراژیدی خونبار افغانستان، تداوم آن و تجربه‌های دردناک و هولناک سقوط نظام‌های سیاسی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

مؤلف بر تمرکز نقش بسیار تعیین کننده «موقعیت حساس جیوپولوتیک افغانستان»، عامل رقابت قدرت‌های رقیب بین‌المللی را بررسی و افغانستان را در مقاطع مختلف و بزرگترین بازی‌های پیچیده تاریخ اعم از جنگ سرد و مرحله رقابت‌های جیواکونومیک محور، قربانی این مسابقات خونین می‌داند.

در همین ارتباط، در راستای پلان‌های طویل‌المدت استعمار و در مسیر سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، پروژه خلق پاکستان را مطالعه و نقش آن کشور را از بدو تأسیس بحیث زخم ناسور افغانستان ارزیابی می‌نماید.

موضوع پرداختن به این «مخلوق نامیمون استعمار» و اثرات آن بر افغانستان، یکی از موارد اساسی شناخت شکست‌های پی در پی و سقوط نظام‌های سیاسی در افغانستان است. متأسفانه تحت تأثیر جنگ روانی وسیع دوران جنگ سرد

و دید "اخوت اسلامی" در حدود نیم قرن اخیر باعث گردیده است که منافع ملی افغانستان در قبال این دشمن تاریخی ما، تعریف دقیق پیدا نه نماید و اگر گاهی چنین اقدامی نیز صورت گرفته، در آن واقعیت‌های موجود در جهت منافع جهان‌خواران تحریف گردیده است

مؤلف گرانمایه این موضوع را با ژرف‌نگری مطالعه نموده است که چگونه دفاع ایالات‌متحده امریکا از پاکستان، و کشاندن این کشور در پیمان‌های نظامی سنتو - سیاتو، معادله را یکجانبه به نفع پاکستان تغییر داده است و عدم کمک به کشور ما (که مثال بارز آن پاسخ منفی و تحقیرآمیز جورج مکی معاون وزیر خارجه امریکا به سردار محمدنعیم خان در ملاقات سال ۱۹۵۱م در واشنگتن است)، افغانستان را مجبور ساخته تا برای دفاع از خود، کمک‌های اتحادشوروی استقبال نماید.

در کتاب مورد بحث ما، این موضوع توضیح می‌گردد که در اوج جنگ سرد و در راستای طرح کمربندسبز و راه‌اندازی "پروژه جهاد"، افغانستان به میدان تصفیه رقابت ابرقدرت‌های وقت (اتحادشوروی و ایالات‌متحده امریکا) مبدل می‌گردد. همچنان اثرات سیاست‌های توسعه طلبانه امریکا در منطقه و در احوال «پسا جنگ سرد» و سقوط اتحادشوروی بررسی گردیده است که پیامد آن گسترش شبکه‌های جهادی و ظهور طالبان است که منتج به حضور مستقیم بیست ساله امریکا و پیمان ناتو در کشور ما می‌گردد. در این ارتباط ده‌ها رساله، مقاله، کتاب و بشمول کتاب (طالبان، اسلام، نفت و آسیای میانه) ژورنالیست معروف پاکستانی احمدرشید بنشر رسیده است؛ که همه مبین این واقعیت است که چگونه اندیشه و طرح انگریزی، سازماندهی پاکستانی، پول سعودی و رهبری پشت پرده امریکا، پروژه طالبان سازماندهی گردید تا "مارش تاریخی" بسوی آسیای میانه در تداوم همان «بازی بزرگ»، در مرحله «پسا جنگ سرد» یعنی مرحله دوام «بازی‌های بزرگ» جیواکونومی محور، راه اندازی گردد. و بدینترتیب کشوری که در قرن گذشته به حساب

«دروازه هندوستان» مورد توجه قرار داشت؛ در مرحله جدید بخاطر تسلط بر ساحات دارای منافع حیاتی (از لحاظ انرژی و جیواکونومی) بحیث «معبّر» ورودی به آسیای میانه» باید قربانی بدهد.

در کتاب این موضوع بررسی گردیده است که افغانستان جنگ‌زده؛ در تمام مدت حضور گسترده ناتو، با سیاست کجدار و مریز امریکا - انگلیس، ریشه تروریسم را در پاکستان آبیاری و با شاخ بری در افغانستان، کشور ما را به میدان جنگ و خونریزی مبدل نمودند.

عوامل عدم شکل‌گیری دولت مقتدر ملی، فقدان حاکمیت قانون، اقتصاد ورشکسته و تعقیب سیاست‌های غلط اقتصادی، فقر روبه‌تزايد و بیکاری به صورت همه‌جانبه و بادید مسلکی در کتاب بررسی گردیده است.

متأسفانه طی این سال‌ها، با وجود ملیاردها دالر فساد گسترده در تمام ابعاد و کلیتو کراسی در حاکمیت، عامل اصلی در بعد داخلی و سقوط نظام گردید.

نویسنده این اثر بمثابه دوکتور اقتصاد و استاد مجرب درین عرصه موضوع سیستم مختلط اقتصادی را شیوه مناسب برای ایجاد اساسات اقتصادی و توسعه افغانستان بحیث کشور جنگ‌زده و اقتصاد ورشکسته آن مطرح می‌نماید.

مصائب افغانستان بعد از تغییر سیاست امریکا و عقد «قرارداد دوحه» و آوردن دوباره طالبان بقدرت، به صورت جداگانه در کتاب مورد مطالعه قرار گرفته است.

مؤلف که خود از زنان برجسته و مدافع حقوق آنان است؛ مصیبت زن در پسا «جمهوریت سوم» و پیامدهای ناگوار سیاست حذف زنان را در عرصه‌های مختلف و اقتصاد کشور روشن ساخته که چگونه باعث مشکلات بیشتر گردیده و فقر و بیماری را گسترش داده است.

در فصل اخير، مؤلف گرانقدر اميدها براي برقراري صلح پايدار را واقع‌گرايانه و با شناخت جيوپوليتيك موجود جهاني و منطقه بررسي مي‌نمايد.

آنچه اهميت كتاب را دوچند بالا مي‌سازد؛ ذكر مأخذ معتبر و درج آن در اخير و فهرست‌وار است كه نمايانگر تجربه دانشمند فرزانه ما در عرصه تدقيق، تحقيق و نگارش آثار پربهاست كه موفقيت‌هاي مزيد شان را در خلق آثار بيشتر آرزو مي‌برم.

با حرمت

مير عبدالواحد سادات

نگرشی بر کتاب بازی با سرنوشت افغانستان

کتاب بازی با سرنوشت افغانستان، در بیست بخش باهم پیوسته یک نگاشته تحقیقی در مورد پیش زمینه‌ها و دلایل عقب‌ماندگی اقتصادی - اجتماعی کشور عزیز ماست. در این کتاب بیشتر نگاه‌های وارد شده اند که در چهار تا پنج سال اخیر در صدر جدول مطالب مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار داشتند. نویسنده با مراجعه به حقایق و ارقام و نشان دادن فعالیت‌های مشابه در کشورهای دیگر، توانسته مطالب مورد پژوهش را در چهار استقامت مورد ارزیابی قرار دهد:

یکم: نقش استعمار کهن و جدید در کندی رشد همه جانبه افغانستان
دوم: نمایندگان بومی استعمار و دولت‌واره‌های ناکام
سوم: ضرورت محیط امن برای رشد اقتصادی
چهارم: تداوم فاجعه و وضع کنونی

آنچه در پژوهش استقامت اولی واکاوی می‌گردد؛ شامل اهمیت جغرافیای سیاسی افغانستان، عمق راهبردی (استراتژیک) کشورهای منطقه، تقابل منافع قدرت‌های بزرگ، بحران سازی آگاهانه و فقر پلان شده ناشی از ویرانگری‌های آگاهانه تمام نهادهای زیربنایی کشور است. مسایل مربوط به توسعه طلبی و رابطه آن با جنگ در عملکرد ژاندارم کنونی جهان و نتایج مرگبار آن بر سرزمین افغانستان توضیح و نشان داده شده که عدم توسعه با نیت شوم استعمارگران معاصر پیوند ناگسستی دارد. آنچه این بخش ارزیابی نقادانه را غنا می بخشد نقش کشورهای همسایه در نابودی ارزش‌های مادی و معنوی کشور ماست. البته در تمام نگاه‌های وقف شده به این بخش از حافظه تاریخی یک سده

اخیر بمثابة درس‌های تعیین‌کننده استفاده شده تا دلایل گفته‌ها نهفته نماند. در روند همین کاوش، به شیوه‌های گروگان‌گیری اقتصادی (مصادره دارایی‌های بانکی و عدم اجرای قراردادهای قبلی) و ضررهای ناشی از آن پرداخته شده است. نقش واشنگتن در حاکم ساختن و انکار از به رسمیت شناسی علنی دولت‌واره امارتی بجای حکومت فسادسالاران و فقدان مشروعیت داخلی و بیرونی این عمل، مورد تحقیق قرار گرفته اند. در همین نگاه‌ها نشان داده می‌شود که چگونه از نهادهای جهانی و کنفرانس‌های بین‌المللی بجای محل گفتمان دریافت راه‌های حل مشکل کنونی افغانستان، مرکز خلق مشکلات جدیدی ساخته می‌شود و چرا عملیه ثبات پیوسته به استقامت بحران هدایت می‌گردد.

بخش دوم نگاشته‌ها به نقش نمایندگان بومی استعمارنویین (تنظیم‌های با تفکر بنیادگرایانه دینی) و تکنوکرات‌های مقیم غرب که بطور انتخابی به کابل پرتاب شدند؛ اختصاص یافته است. در این نگاه‌ها نشان داده می‌شود که خدمت و خیانت رهبران جهاد و شرکای با پوشش غربی شان چگونه دولت افغانستان را به یکی از فاسدترین نظام‌های حاکم و دروغگوترین رهبران سیاسی مبدل نمود. تقصیر بدروزی‌های کنونی به عهده کی‌هاست و چگونه نمایندگان بومی استعمار نوین غارتگر، مزدور و فاقد هرگونه تعهد قانون و اخلاقی اند. ریشه‌های تربیت نظری و عملی این رهبران در فرامرزها، قرارگرفتن آگاهانه آنان در خدمت تجاوزگران، فرار بزدلانه و معامله ننگین تحویل قدرت به امارتی‌ها و تداوم فاجعه، خاست‌گاه نهادی این ارزیابی را تشکیل می‌دهد.

سومین شاخص تعیین‌کننده ارتقای سطح زندگی مردم کشور ما به مسایل مربوط به پیوند نهادینه شکوفایی اقتصادی با صلح و محیط امن کار ارتباط دارد. در همین بخش‌های پژوهشی نقش ویرانگر فقدان ثبات سیاسی در کندی رفاه اجتماعی متکی بر خرد امروزی مورد کنکاش قرار می‌گیرد و نشان داده

می‌شود که بحران وسیله تشدید فقر و فقر وسیله افزایش بحران اقتصادی - اجتماعی است.

پژوهش‌های زیربنایی در این کتاب در محدوده ارائه ارقام و اعداد باقی نمی‌ماند و راه‌های برون رفت از بُن بست کنونی نیز پیوسته مطرح و پیشکش می‌گردد. در همین بحث‌ها عوامل و نقاط ضعف مدیریت سیاسی در ایجاد یک نظام دولتی کارا و مشروع به دقت نشانی و توضیح می‌گردند و نشان داده می‌شود که سرنوشت مردم افغانستان با فشار بیرونی‌ها توسط عمال فروخته شده و فاسد داخلی از مسیر طبیعی خود خارج ساخته شده است. چنین امری مقدرات طبیعی جغرافیای سیاسی - اقتصادی کشور ما نیست بلکه سرنوشت تحمیل شده از جانب دیگران بر خلق‌های تحت ستم افغانستان است.

بخش چهارم این پژوهش‌ها بیشتر به پیامدهای آشتی بزرگ‌ترین مدعی دموکراسی در جهان با آنانی که زمانی منبع شرارت و تروریسم جهانی پنداشته می‌شدند؛ وقف شده است. در همین نگاه‌ها برملا می‌شود که بیست سال تسلط مستقیم و بطور گلی حدود نیم قرن مداخله پنهان و آشکار بلوک غارتگر سرمایاداری جهانی، چگونه وسیله مرگ، فرار مغزها، ویرانی نهادهای اقتصادی و بربادی ارزش‌های پیش‌رونده اجتماعی گردید و چرا دولت‌واره امارت اسلامی با کشاندن افغانستان به قرون وسطی، تداوم رنج و عذاب مردم را تشدید می‌کند. حذف زنان از محیط کار و زندگی علنی، تغییر نظام آموزشی به ضرر دانش امروزی، افزایش تنش‌های تباری، مذهبی و سمتی و اعمال محدودیت بر حقوق و آزادی‌های مردم شاخصه‌های اصلی نظام کنونی اند. ریشه‌های تداوم این فاجعه بدون وقفه در کشور ما را می‌توان در سراسر این اثر تحقیقی پیگیری کرد.

در این اثر مانند نگاه‌های پیشینه استاد دکتور توخی از شیوه کار آموزگارانه با مراجعه به ارقام و حقایق استفاده شده و سعی بعمل آمده تا نقش خوش بینی و بدبینی شخصی کنار گذاشته شود. به باور من این اثر پژوهشی برای تمام

آنانی که بر پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی نگرش خردورزانه دارند و از تعصب و جزم‌گرایی جدا شده اند؛ حرف و حدیث زیادی برای آموزش علمی دارد.
به استاد گرامی دکتور نظیفه توخی آرزومند حفظ و تکامل توانمندی‌های جسمی و معنوی شان هستم.

عبدالله سپنتگر

دوازدهم می ۲۰۲۴ م

همسایه ناهل

پاکستان، کشوری که از بدو تأسیس با افغانستان اختلافات جدی داشته و هنوز هم دارد؛ در سال ۱۹۴۷ براساس سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» انگلیس از شبه قاره هند جدا و منحیث یک کشور مستقل تشکیل گردید. افغانستان یگانه کشوری بود که در شورای امنیت سازمان ملل متحد با عضویت پاکستان در این سازمان مخالفت کرد. افغان‌ها معتقد هستند که کشور جدیدالتأسیس پاکستان سه منطقه (ایالت بلوچستان، ایالت خیبر پختونخواه و منطقه قبیله نشین) که مربوط به افغانستان است؛ خلاف همه نورم‌های حقوق بین‌الدول، به زور ضمیمه خود نموده است. افغان‌ها معتقد اند که این سه منطقه از لحاظ تاریخی جزو افغانستان بوده و بعد از اشغال آن توسط انگلیسی‌ها، از افغانستان جدا شده اند و بنائاً بعد از اخراج انگلیس‌ها از این مناطق، باید دوباره به افغانستان ملحق شوند. اختلاف در مورد این مناطق، از ابتدای تأسیس کشور پاکستان، میان این کشور و افغانستان به صورت جدی وجود داشته است.

در مقابل، پاکستان ادعا دارد که براساس توافقی که با رهبران استقلال هند داشته اند؛ مناطق مسلمان نشین جزء پاکستان و مناطق هندونشین و سایر ادیان جزو هندوستان بایست باشد. از دید پاکستانی‌ها، افغانستان نیز در آن مقطع زمانی یک کشور مستقل نبوده و به نوعی تحت حاکمیت انگلیسی‌ها قرار داشت. توافقات میان شاهان افغانستان و مقامات انگلستان، نوع تحت‌الحمایگی را بر افغانستان ایجاد کرده بود.

وقتی دولت بریتانیا در سوم جون ۱۹۴۷ تخلیه شبه قاره هند را اعلان داشت؛

اکثر رهبران پشتون تلاش خود را در تشکیل کشور مستقل پشتون‌ها متمرکز کردند. صدها تن از افراد و عناصر فعال جامعه پشتون آن سوی دیورند در جرگه "بنو" که در ۲۱ جون همان سال تدویر یافت؛ خواستار ایجاد کشور مستقل متشکل از پشتون‌های شبه قاره گردیدند. درحالی که در این جرگه، ادغام به هر دو کشور هند و پاکستان مورد تردید قرار گرفت و از طرح و اندیشه الحاق به افغانستان صدای برنخواست.

خان عبدالولی خان پس از انجام یک سفر به افغانستان در سال ۱۹۶۳، الحاق پشتونستان به افغانستان را نادرست و غیرعملی خواند. سفر او که مصادف به آخرین سال صدارت سردار محمدداود بود؛ در حالی صورت گرفت که افغانستان بر سر حمایت از "حقوق" پشتونستان تا یک قدمی جنگ با پاکستان پیش رفته بود؛ قبلاً روابط دیپلماتیک میان دو کشور قطع گردیده و فریاد حمایت از حقوق پشتون‌ها و آن سوی دیورند در کابل بیشتر از هر زمان دیگر بگوش می‌رسید.

خان عبدالولی خان پس از بازگشت از سفر به افغانستان، در مقاله به تحلیل این موضوع پرداخت که برای پشتون‌های شرق دیورند، پیوستن به افغانستان بهتر است یا باقی ماندن با پاکستان؟ وی در این بحث و تحلیل مثال‌های زیادی راجع به عقب‌مانی افغانستان و پیشرفت‌های پاکستان ارائه کرد.

در گذشته احزاب هفتگانه مخالف جمهوری دموکراتیک افغانستان بخصوص چهار گروه عمده در این کشور فعالیت کرده اند که مورد حمایت مستقیم پاکستان بوده اند. گروه طالبان، گروه اسلامی گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی و شبکه حقانی که به صورت مستقیم با دستگاه اطلاعاتی پاکستان در ارتباط اند.

با توجه به فعالیت این گروه‌ها در پاکستان، مردم افغانستان معتقد اند که این کشور در امور داخلی ما مداخله می‌کند. در دوره‌ای به اصطلاح جهاد برعلیه

اتحادشوری، پاکستان از هفت گروه جهادی فعال در پیشاور حمایت می کرد. افغانها معتقداند که در دوره جنگ داخلی هم پاکستان از حکمتیار حمایت کرد و بعد هم زمانی که دولت ربانی از گروه طالبان شکست خورد و کنار رفت؛ این پاکستان بود که گروه طالبان را در افغانستان روی کار آورد.

زمانی که امریکا وارد افغانستان شد؛ اکثریت طالبان به پاکستان منتقل شدند و بازهم مردم ما معتقد شدند که دخالت‌های پاکستان کماکان ادامه داشته است. البته پاکستانی‌ها این دخالت‌ها را انکار می کنند؛ اما شواهد و دلایل زیادی مبنی بر دخالت پاکستان در افغانستان وجود دارد.

بعد از کودتای داودخان در افغانستان، گروه‌های اسلام‌گرا تحت فشار دولت داودخان قرار گرفتند و به پیشاور پناه بردند. از جمله برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود و شماری دیگر از بنیادگراها در آنجا جهت فعالیت‌های تخریبی آموزش دیده و سپس به افغانستان صادر شدند.

در آن زمان ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر پاکستان بود. وی در مقابل ادعای داودخان در رابطه با مسأله پشتونستان و بلوچستان، از گروه‌های اسلام‌گرای افغانستان حمایت کرد. از آن زمان ارتباطات میان گروه‌های اسلام‌گرای افغانستان با پاکستان گسترش پیدا کرد. حتی طرح‌های جنگ در مناطقی مانند دره پنجشیر توسط همین اسلام‌گرایان به اجرا درآمد و احمدشاه مسعود در این جنگ شکست خورد.

بر همین اساس خیلی‌ها معتقد اند که ریشه‌های افراط‌گرایی مذهبی در رابطه با افغانستان را پاکستان ایجاد کرده است. در زمان حضور اتحادشوری در افغانستان، پول و نیروی انسانی کشورهای عربی به منظور به اصطلاح جهاد با شوروی به پیشاور پاکستان ارسال و در آنجا گروه‌های جهادی سازماندهی می شدند.

عده‌ای از این گروه‌ها بعداً سازمان القاعده را تشکیل دادند. طالبان و شبکه حقانی

نیز با القاعده در ارتباط بودند. در واقع در آن مقطع زمانی بعضی از کشورهای عربی، اسلامی و هم کشورهای اروپایی و امریکایی به شکل گیری این جریان کمک شایانی کردند.

پاکستان در سال‌های نخست شکل‌گیری‌اش، چیزی بیشتر از انصراف افغانستان از ادعایش بر آن‌سوی دیورند و پابندی کابل به تعهدات دولت‌ها و زمام‌داران پیشین افغانستان در مورد توافق‌نامهٔ دیورند نمی‌خواست؛ اما در سال‌های بعد و بویژه بعد از نیمهٔ دوم دههٔ هفتاد قرن بیستم که ارتش پاکستان بخصوص سازمان استخبارات نظامی آن (آی.اس.آی)* داعیهٔ دیورند را به حالت معکوس درآورد و کابل را از آن‌سوی دیورند مورد تهدید قرار داد و پاکستان تدریجاً به قدرت اتمی دنیا تبدیل شد و سطح مطالبات خود را بالا برد.

اکنون پاکستان منحنی کشوری که در تمام عرصه‌های حیات نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از افغانستان دست برتر دارد و در عقب جنگ و بی‌ثباتی افغانستان ایستاده است؛ شش مطلب را در افغانستان بخشی از اهداف و منافع ملی خود تلقی می‌کند:

- ۱- منصرف شدن افغانستان از منازعهٔ دیورند و شناخت مرز دیورند به عنوان مرز دو کشور
- ۲- کاهش مناسبات نزدیک کابل با دهلی نو در پرتو آگاهی و نظارت پاکستان
- ۳- ایجاد خط ترانزیت و دسترسی بلامانع پاکستان به منابع انرژی و بازار آسیای میانه از طریق افغانستان
- ۴- تضمین دسترسی به منابع مشترک آبی افغانستان
- ۵- مشارکت بلامانع در برنامه‌های بازسازی و بازار افغانستان
- ۶- ایجاد دولت دوست در کابل و ایجاد روابط نزدیک و دوستانه میان

کابل و اسلام‌آباد.

برخی تحلیل‌گران، دسترسی پاکستان به افغانستان را عمق استراتژیک آن کشور در دشمنی با هند تلقی می‌کنند که تنها شناسایی مرز دیورند به دخالت اسلام‌آباد نقطه پایان نمی‌گذارد.

صرف‌نظر از اینکه دولت‌ها و زمامداران افغانستان، خط دیورند را به عنوان منافع ملی به منازعه با پاکستان تبدیل کردند و هنوز شماری از حلقات و گروه‌های سیاسی و اجتماعی بسوی این منازعه با دید خاصی نگاه می‌کنند و دسترسی به آنسوی دیورند را جزء از منافع ملی می‌پندارند؛ افغانستان جدا از دیورند منافع ملی بسیاری در پاکستان دارد و بدون دسترسی به آن منافع از ثبات سیاسی، عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، اقتدار نظامی، آرامش و امنیت محروم می‌ماند. این منافع عبارت‌اند از:

- ۱- دسترسی آسان و بلامانع افغانستان به راه دریایی از طریق بنادر کراچی و گوادر با ایجاد راه آزاد ترانزیت از افغانستان تا آن بنادر.
- ۲- تخصیص زمین مورد نیاز به افغانستان در بندر کراچی و گوادر
- غرض‌ایجاد تسهیلات صادرات و واردات اموال، امتعه و تمام تولیدات زراعتی و صنعتی داخلی و خارجی
- ۳- پرهیز از هرگونه دخالت در امور داخلی افغانستان
- ۴- جلوگیری از فعالیت خراب‌کارانه مخالفین مسلح دولت افغانستان در خاک پاکستان
- ۵- تحویل مخالفان مسلح، مجرمین جنایی، قاچاقچیان مواد مخدر و تمام افراد و حلقات مافیایی اتباع کشور افغانستان به دولت افغانستان
- ۶- ایجاد خط و یا دهلیز ترانزیت و دسترسی آزاد و بلامانع تاجران افغانستان برای صادرات و واردات به کشور هند.
- ۷- امضای توافقات دوجانبه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی غرض‌گسترش روابط در تمام این عرصه‌ها با حداکثر تسهیلات.

بررسی پروسه صلح افغانستان از سوی سیاستمداران پاکستانی این تصور را ظاهر می‌سازد که پاکستان تلاش می‌ورزد تا بتواند زمینه‌های استیلای جوی مجدد بر افغانستان را به بررسی گیرد. از آنجائی که در چند ماه اخیر روابط پاکستان و ایالات متحده آمریکا برهم خورده؛ حضور پاکستان در برخی از تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی و جهانی در مورد افغانستان کم‌رنگ شده است.

از آنجائی که اسلام‌آباد نمی‌خواهد در سیاست‌گذاری‌های مربوط به افغانستان در حاشیه قرار داشته باشد؛ تلاش می‌کند تا زمینه‌های ورود به ماجراها و سیاست‌گذاری‌های مربوط به افغانستان را به بررسی بگیرد و راه مؤثر برای قرار گرفتن در محور تصمیم‌گیری‌ها و پلان‌گذاری‌های مربوط به افغانستان را دوباره پیدا کند.

افغانستان با توجه به روابط نه‌چندان خوب با پاکستان، از ده‌ها سال قبل در پی یافتن جاگزیبی برای بندر کراچی در امور تجاری خود بوده است.

این موضوع برای دولت افغانستان همواره از اهمیتی بسزا برخوردار بوده است که در صورت تیره شدن روابط کشور ما با پاکستان و بسته شدن بندر کراچی به روی افغانستان، از گزینه دومی استفاده کند.

حالا به نظر می‌رسد که با اجرای طرح شاهراه زرنج - دلارام، تا حدودی این نگرانی افغانستان کاهش یافته است. احتمالاً پس از این کالاهای هندی از این طریق وارد افغانستان خواهد شد.

همچنین آنگونه که اعلام شده مبارزه با تروریسم یکی از موضوعات عمده مورد بحث با مقامات هندی است. در این زمینه هم هند و هم افغانستان خود را قربانی تروریسم می‌دانند. شهروندان هندی در سال‌های اخیر هم در هند و هم در افغانستان مورد حملات مرگبار تروریستی قرار گرفته‌اند که عامل اساسی آن پاکستان بوده است. در حال حاضر تقریباً چهارهزار شهروند هندی در

ساحات مختلف غیرنظامی در افغانستان مشغول کار هستند. به همین دلیل، هند همکاری دولت افغانستان را در این زمینه مهم می‌داند.

ولی دولت هند در مواردی دست برخی سازمان‌هایی پاکستانی را در عقب این حملات دانسته است. دولت هم همواره گفته است که مراکز عمده تروریستی و مخالفان این دولت در خاک پاکستان قرار دارد.

مقامات امنیتی افغانستان همواره گفته اند که بیشتر حملات تروریستی در افغانستان از داخل خاک پاکستان سازماندهی می‌شود؛ زیرا لانه‌های گروه‌های تروریستی در خاک پاکستان است و باید آن کشور در برابر این گروه‌ها مبارزه جدی کند. اما دولت پاکستان همواره این ادعاهای افغانستان و هند را رد کرده است. پاکستان اظهار می‌دارد که عملیات آنان بر ضد گروه‌های تروریستی ادامه دارد. اما نسبت به صداقت این کشور در برابر مبارزه با تروریسم شک و تردید جدی وجود دارد.

جنگ‌های حکومت‌های افغانستان بر سر موضوع خط دیورند، زمینه لازم برای دخالت پاکستان در افغانستان را فراهم کرده است. پاکستان در گذشته‌ها توقع و خواست زیاد از کشور ما نداشت اما طوری که فعلاً دیده می‌شود؛ توقعات و خواست‌های این کشور رو به افزایش است و در حقیقت می‌خواهد همه چیز به اجازه آنها مطابق میل و خواست شان در افغانستان انجام یابد.

اسناد موجود بیانگر آنست که نخستین هسته‌های جنگ علیه کشور عزیز ما به سال‌های ۱۹۷۵ میلادی برمی‌گردد. در همین سال نهضت یا جریان اسلام‌گرای افغانستان جهت سقوط حکومت سردار محمد داود در لغمان و پنجشیر اقدام به شورش نمود که توسط قوای حکومت سرکوب شد. در جریان این شورش یک تعداد از رهبران شان کشته و یا دستگیر شده و ۴۰ نفر اعضای نهضت اسلامی افغانستان، منجمله برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود، محمد یونس خالص، دین محمد و یک تعداد دیگر از کشور

فرار و در پاکستان مستقر شدند. این افراد با حمایت کامل و مستقیم اداره اطلاعات داخلی پاکستان «آی.اس.آی» تحت نظر جنرال‌های مجرب پاکستانی، در رأس جنرال اختر باکسب آموزش و تعلیمات نظامی، در حقیقت اولین هسته‌های جنگ را علیه کشور ما گذاشتند. این افراد منحصراً در دست آی.اس.آی قرار گرفته و بدستور آنها با ایجاد شرایط ناامن، قتل و قتال، انفجارات و سوزاندن مکاتب، تأسیسات و اماکن عام‌المنفعه در افغانستان آغاز نمودند که اولین حمله چریکی این گروه‌ها در ننگرهار عملی گردید. در حقیقت در ایجاد نامی‌ها و شعله‌ور ساختن جنگ و مداخلات بی‌شمارانه، در کنار کشورهای بزرگ و سایر همسایگان، کشور پاکستان دست بالا داشت.

زمانی که در کشورما حزب دموکراتیک خلق افغانستان در رأس قدرت قرار گرفت؛ در کنار آی.اس.آی، نقش اردوی پاکستان هم در این پروژه بیشتر گردید. جنرال اختر منحصراً طراح "جهاد افغانستان" که اهمیت سیاسی - اقتصادی - دیپلماتیک و نظامی کابل را می‌دانست؛ در صحبت‌هایش همیشه می‌گفت که «شهر کابل باید بسوزد»؛ طبق آرزوهای جنرال اختر شهر کابل باید محاصره شده، از تمام جهات مورد حمله راکتی قرار می‌گرفت و تمام هست و بود کابل به شمول تأسیسات سیاسی، اقتصادی، نظامی و خدمات اجتماعی در آن بکلی نابود و شهر کابل در مجموع به ویرانه مبدل می‌شد. بزرگترین آرزوی وی این بود که بعد از سقوط کابل، از آن بازدید نماید و نماز شکرانه را در آنجا ادا کند؛ آرزوی که خوشبختانه تحقق نیافت و آنرا با خود به گور برد. موصوف بتاريخ ۱۷ اگست ۱۹۸۸ یکجا با رئیس جمهور وقت پاکستان ضیاءالحق، رافیل سفیر ایالات متحده آمریکا، آنته نظامی امریکا و هشت جنرال دیگر پاکستانی در اثر سقوط طیاره از بین رفتند.

باوجود آنکه کشور پاکستان مکرراً در این زمینه انکار نموده که گویا هیچگونه نقشی در شعله‌ور ساختن جنگ در افغانستان ندارد؛ ولی اسناد و کتاب‌های بی‌شمار موجود است که این ادعای پاکستان را نفی می‌دارد. چنانچه در کتاب

«سریاز خاموش» نگاشته شده: «ده‌ها هزار چریک همراه با قومندانان شان به پاکستان برای تعلیمات نظامی آمدند. از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۷ میلادی گروه‌های ارتش پاکستان متشکل از افراد آی.اس.آی وارد افغانستان شده تا مجاهدین را در عملیات شان رهبری و کمک نمایند.»*

برعلاوه در دو کتاب دیگر، «تلک خرس یا حقایق پشت پردهٔ جهاد در افغانستان» و «داستان جهاد افغانستان یا پروژهٔ طالب سازی» که به اساس روایت‌های کارمندان ارشد ادارهٔ استخبارات پاکستان نگاشته شده؛ در آنها عاملین این جنگ‌ها و اهداف کشور پاکستان از ابعاد گوناگون مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته؛ می‌توان حقایق جنگ را در کشور ما تا حدود به وضاحت دید.

در این دو کتاب بصورت واضح نقش آی.اس.آی در ایجاد سازمان‌های جهادی - تنظیمی و گروه طالبان که در آغاز بنام "کمیته اصلاحی طالبان" و بعدها امارت اسلامی که در راس آن ملا محمد عمر گماشته شد؛ برجسته ساخته شده است. طوری که دیده می‌شود آی.اس.آی و اردوی پاکستان با افتخار و علاقمندی و تلاش گروه‌های تنظیمی این اعمال را علیهٔ کشور ما بخاطر بقای پاکستان انجام می‌دادند.

نویسندهٔ کتاب «داستان جهاد افغانستان یا پروژهٔ طالب سازی» بطور واضح می‌نگارد: «اهداف پیشبرد جهاد در افغانستان این بود که نگذارند افغانستان از لحاظ اقتصادی و سیاسی رشد نماید و قوای مسلح آن نیرومند گردد، زیرا در آن صورت در معادلات سیاسی جهانی برای پاکستان جایی باقی نمی‌ماند و افغانستان جانشین آن می‌شود». وی می‌افزاید که منبع اساسی پولی برای فعالیت طالبان قاچاق چرس و تریاک و اخاذی از قاچاقچیان این مواد بوده است.

* کتاب سریاز خاموش، نویسنده دگروال یوسف، مترجم محمد رحیم رفعت، صفحه ۲۳.

بعد از ورود قوای اتحادشوروی به افغانستان زمینه مداخله کشور پاکستان بیشتر گردیده و پیوستن تعدادی از کشورهای دیگر در رأس ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی را نیز مساعد ساخت. کمک‌ها، سلاح‌ها و تجهیزات پیشرفته مدرن نظامی را که ایالات متحده آمریکا به این منظور تدارک می نمود؛ از یک جانب سود فراوان برای کشور پاکستان و اقتصاد آن کشور میسر می ساخت؛ از جانب دیگر آی.اس.آی با اخذ وسایل پیشرفته تشویق شده و بخاطر پیروزی بیشتر تلاش می نمود.

به همین ترتیب کشور پاکستان منحیث یک مرکز برای گروه‌های اسلام‌گرا مبدل شده و تعداد زیادی عرب‌ها نیز جهت بودوباش و آموزش تعلیمات نظامی به پاکستان آمده تا در برابر حکومت افغانستان بجنگند و در ایجاد ناامنی و درگیری در افغانستان سهم شونند.

نویسنده کتاب «داستان جهاد افغانستان یا پروژه طالب سازی» چنین می نگارد: «ما آرزو داشتیم که افغانستان شبیه صوبه پنجم پاکستان باشد و به حیث همسایه خوب در منطقه از آن باید بهره گیریم، هیچ گاهی بر ضد ما قرار نگیرد و دشمنان پاکستان در آن جای پای نداشته باشند. به همین منظور ما زیاد تلاش کردیم تا به رهبری حزب اسلامی حکومتی ایجاد شود تا این خواست عملی گردد. اما این همه خواب بود و خیال و ما در میدان خالی باقی ماندیم. اختلافات و جنگ‌ها بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی سبب شد تا ما طرح نوی را روی دست گیریم و از طالب حمایت کنیم تا امکانات مطمئنی را برای خویش بوجود آوریم. همان بود که طالبان به حیث فرشته‌های صلح بعد از چندین سال جنگ بوجود آمد و سراسر افغانستان را تصرف نموده و زمینه برای مصئونیت پاکستان مساعد شد.»*

* «داستان جهاد افغانستان یا پروژه طالب سازی»، نوشته احمد رضوان تارر به اساس روایت کرنیل امام (کارمند اداره استخبارات پاکستان) ترجمه به پشتو علی یوسفزی، برگردان به دری قاسم آسمانی. صفحه ۴

او در جای دیگر می‌افزاید که «من احساس غرور می‌کردم که همه برای پاکستان می‌جنگیم و خون خویش را می‌ریزیم. دادن آموزش نظامی کوتاه و درازمدت برای مجاهدین آمده از افغانستان و سایر نقاط جهان برای ما به عشق مبدل شده بود؛ زیرا در آن بقای پاکستان را می‌دیدیم و مجاهدین نیز در این جهت همکاری زیاد نموده و مشوره‌های ما را عملی می‌نمودند. راز عمده موفقیت ما نیز در این بود که ما این جنگ را برای پاکستان مهم می‌دانستیم.»*

با آنکه پاکستان آرزو داشت تا رهبری تمام گروه‌های تنظیمی از طریق (آی.اس.آی) پاکستان عملی گردد؛ ولی با سرازیر شدن پول هنگفت، تجهیزات و سلاح‌های مدرن و پیشرفته توسط ایالات متحده آمریکا، سی.آی.ای و کمک‌های عرب‌ها برای سیاف و جلال‌الدین حقانی، آهسته آهسته گروه‌های تنظیمی از گوش به فرمان بودن دساتیر آی.اس.آی پاکستان دوری نموده و از آن به بعد فرامین مشاورین امریکایی را اجرا می‌نمودند. همان طوری که گفته اند، «کسی که نان می‌دهد فرمان می‌دهد».

کشور پاکستان از طریق آی.اس.آی نه تنها به تعلیمات نظامی و آموزشی در مناطق مرزی مصروف بود؛ بلکه گروه‌های تنظیمی را نیز آماده و جهت کشتار، انفجارات، خرابکاری و جنگ به افغانستان اعزام می‌نمود، برعلاوه آی.اس.آی جواسیس خود را در داخل افغانستان بخاطر رهبری بغاوتگران هم ارسال می‌نمود که وظایف آنها مشوره و همکاری با آنها جهت سازماندهی حملات راکتی بالای شهرها، تأسیسات عام‌المنفعه، میدان‌های هوایی و یا عملیات انفجاری و غیره بود.

چنانچه دگروال محمدیوسف در مورد یکی از این انفجارات می‌نویسد که: «بزرگترین موفقیت ما در این بخش در سال ۱۹۸۴ بدست آمد؛ زیرا توانستیم در یک شب، هشت پایه برق را در مسیر سروبی - کابل منفجر سازیم و شهر

* همان کتاب صفحه ۵.

کابل را در تاریکی مطلق فرو ببریم.»*

آی.اس.آی به هدف برقراری نظام اسلامی گروه‌های را ایجاد نمود که آنها با اغوا نمودن افراد مذهبی، با اظهار اینکه گویا در جهاد در راه خدا همه چیز روا است؛ به گرفتن پول از تولیدکنندگان تریاک و چرس و قاچاقبران، عشر و ذکات، اغوا کردن مردم، حل و فصل دعاوی بین مردم و اخاذی از آنها منبع درآمد ایجاد نمودند. این افراد جهت استفاده هرنوع سلاح آموزش دیدند و در انجام چند جنگ هم موفق شدند؛ جهت رهبری این گروه ملا عمر از جانب آی.اس.آی برگزیده شد.

طوری که دیده می‌شود، پاکستان از گروه‌های تروریستی حمایت می‌کند؛ ولی پاکستانی‌ها اظهار می‌دارند از آنجائی که این گروه‌ها بخاطر منافع پاکستان می‌جنگند، دوستان ما هستند؛ هرکسی که پاکستان را برادر خود می‌داند؛ پاکستان از او حمایت می‌کند. از همین سبب ما مجاهدین را دوست داریم؛ زیرا آنها دوستان حقیقی ما هستند. این گروه‌ها پاکستان را قلعه اسلام دانسته و نسبت به این کشور محبت دارند و حاضر اند برای پاکستان قربانی دهند. طالبان نیز به صفت دست‌پروده‌های پاکستان از همان آغاز، حملاتی را که انجام می‌دادند؛ بدستور پاکستان انجام داده و از حمایت و رهبری مستقیم پاکستان مستفید بوده اند. مقامات پاکستانی متیقن بودند که آنها منافع پاکستان را در افغانستان تأمین می‌نمایند. تمام جنگ‌های که طالبان انجام می‌دادند، جنرال‌های پاکستانی و مشاورین آی.اس.آی با آنها قدم به قدم پیش می‌رفت و آنها را رهبری می‌کرد.

تعدادی از افرادی که به پاکستان فرار نمودند، آی.اس.آی آنها را با کلمات تحسین‌آمیز که گویا مردانگی و شجاعت خصوصیت اساسی افغان‌ها است و با

* کتاب «تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان» نوشته دگروال یوسف (مسئول اداره افغانستان در آی.اس.آی) ترجمه قاسم آسمایی. صفحه ۱۸۰.

گفتن اینکه «مجاهدین به معنی سربازان الله اند که بخاطر الله بر علیه کافران می‌جنگند، تشویق نموده و اظهار می‌داشتند که این یک افتخار و یک وظیفه است که از جانب مومن واقعی اجرا می‌گردد.» به همین شکل این افراد خائین و فروخته شده، بدستور و رهبری مستقیم آی.اس.آی، ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و یک تعداد از کشورهای دیگر بر علیه مردم و کشور ما قرار گرفته؛ زیربناهای کشور را خائنانه منهدم و مردم بی‌گناه را که از اوامر این آدم‌کشان حرفوی و خائنین اطاعت نمی‌کردند؛ به قتل می‌رسانیدند. غافل از اینکه کشور پاکستان، آی.اس.آی و رهبران آن بکدام مقاصد این پلان‌های شان را علیه کشور ما عملی می‌نمودند.

طوری که از مدارک موجود برمی‌آید در عقب انجام همه این پلان‌ها، کشور پاکستان اهداف خود را داشت و برای تحقق آن تلاش می‌ورزید. به همین منظور آی.اس.آی جهت کسب نتایج دلخواه در جنگ، بطور متواتر سلاح‌کوت‌های تنظیم‌ها را اکمال و فعالیت گروه‌های تنظیمی را رهبری و به آنها مشوره می‌داد. این گروه‌ها هم به دستور آی.اس.آی اعمال شنیع چون قتل و قتال، انفجارات، چپاول و امثال آنرا در کشور ما انجام می‌دادند.

دگروال یوسف (مسئول اداره افغانستان در آی.اس.آی) نویسنده کتاب «تلك خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان، چنین می‌نگارد که «مجاهدین بیشتر بر علیه اردوی افغان می‌جنگیدند. به عبارۀ دیگر افغان علیه افغان می‌جنگید»*

دقیقاً آی.اس.آی موفق شد تا افغان را در برابر افغان قرار دهد و آن‌های که خود را به دالر و کلدار فروخته بودند؛ بخاطر منافع کشور پاکستان، برادر هموطنش را به قتل رسانیده و مادروطن را به خاطر رضایت و خوشی اجنبی‌ها به خاک و خون بکشانشند. هریک از این تنظیم‌ها و خائنین که حملات شان

* همان کتاب صفحه ۸۳.

باعث کشتار و خرابکاری بیشتر می‌گردید، بوسیله‌ی آی.اس.آی مورد تقدیر قرار می‌گرفتند.

از آنجائی که اردوی آموزش دیده وقهرمان ما با تجهیزات عالی در دوران این جنگ با توانمندی خارق‌العاده، با ایمان بخاطر کشور جنگیدند و عالی درخشیدند؛ در سال ۱۹۹۲ میلادی زمانی که گروه‌های تنظیمی در افغانستان کسب قدرت نمودند؛ به دستور پاکستان از نخستین کارهای‌شان انحلال اردوی کشور، چپاول و انتقال سلاح‌ها و تجهیزات نظامی به پاکستان بود. چنانچه نوازشریف صدراعظم وقت پاکستان در دهه‌ی ۹۰ قرن بیست، طی یک سخنرانی در پارلمان پاکستان با افتخار اعلام نمود که: «من اردوی دوصد ساله افغانستان را توسط تنظیم‌های جهادی نابود کردم و از این بیشتر نمی‌شود برای پاکستان خدمتی انجام داد».

جنگ اعلان ناشده و تجاوزات بی‌شرمانه که عملاً از دهه هشتاد قرن بیست با ارسال میلیاردها دالر بوسیله‌ی سی.آی.ای و عربستان سعودی و ارائه تعلیمات نظامی توسط جنرال‌های پاکستانی آغاز گردید؛ باعث کشته و مجروح شدن میلیون‌ها هم‌وطن ما، تخریب زیربناهای اقتصادی و مانع رشد و توسعه کشور ما گردیده است. فعلاً هم این مداخلات به شکل مستقیم و غیرمستقیم ادامه دارد. کشورهای که در شعله‌ور ساختن این جنگ سهیم بودند و تلاش می‌ورزیدند تا آنرا تشدید بخشند؛ میلیاردها دالر از درک فساد گسترده و پول‌شویی بدست آوردند.

کشور پاکستان که با هند هم‌مرز بوده و سه بار با این کشور جنگیده است؛ همچنان با رونما شدن تغییرات سیاسی در افغانستان و حضور اتحادشوروی در آنجا از یک سو و روابط نیک و حسنه هند و اتحادشوروی از سوی دیگر، خودرا تحت فشار دانسته و به همین ترتیب راه مداخلات نظامی را بوسیله خود افغان‌ها در پیش گرفت و به افراد فراری که به پاکستان رفته بودند؛ جهت اجرای عملیات و خرابکاری با ارائه پلان‌ها و مشوره، آنها را آموزش نظامی داده

و با تدارک اسلحه، مهمات و پول رهبری و کمک می نمودند. بنابر معلومات موجود تعداد حملات و ناامنی در افغانستان روزتاروز گسترش می یافت که از سال ۱۹۸۴ الی ۱۹۸۷ بیشتر از هشتاد هزار نفر را آموزش و تربیه نمودند و صدها هزار تُن سلاح و مهمات به افغانستان ارسال نمودند. دگروال یوسف در کتاب «تلک خرس یا حقایق پشت پردهٔ جهاد در افغانستان» چنین می نگارد: «سرانجام من توانستم با ۶۰ افسر بلند رتبه، ۱۰۰ افسر پائین رتبه و ۳۰۰ کارمند دیگر این پروسه را رهبری نمایم»*

حضور قشون اتحادشوری در افغانستان نه تنها پاکستان را بخاطر موقعیت جغرافیایی اش در هراس انداخت؛ بلکه باعث خشم ایالات متحدهٔ امریکا نیز گردید. برعلاوه امریکا و متحدانش آرزو نداشتند که افغانستان تحت نفوذ و سایه اتحادشوری قرار گیرد. ایالات متحدهٔ امریکا همچنان تلفات ۵۸۰۰۰ امریکایی را که در جنگ ویتنام بخاطر حمایه و پشتیبانی اتحادشوری متقبل شده بود و باعث شکست شرم آور امریکا در جنگ با ویتنام شده بود، هیچگاه فراموش ننموده و جهت انتقام گیری موقع را عالی دانسته و تلاش می نمودند که افغانستان باید به ویتنام اتحادشوری مبدل گردد. به همین منظور امریکا از هیچگونه کمک مالی، مهمات و تجهیزات و سلاحها در برابر به اصطلاح مجاهدین افغانستان دریغ نورزید. زیرا ایالات متحدهٔ امریکا من حیث ابر قدرت و سی.آی.ای از شکست در جنگ ویتنام سرافکنده بودند و می خواستند که اتحادشوری هم این تجربه را حاصل نماید و به قیمت خون سربازانش حمایه و پشتیبانی از ویتنام را جبران نماید. برعلاوه جنرال اختر عبدالرحمن رئیس آنوقت آی.اس.آی هم این پروسه را استقبال نموده و در تشدید آن تلاش می ورزید. در حقیقت بخاطر انتقام گیری دو ابرقدرت، کشور ما بخاک و خون کشانیده شد.

* همان کتاب، صفحه ۴۶

بخاطر تسریع این پروسه، سی.آی.ای میلیاردها دالر و سلاح به پاکستان ارسال می نمود؛ ولی بنابر ابتکار و سیاستی که پاکستان در پیش گرفته بود؛ امریکایی‌ها در توزیع آن سهم نمی گرفتند و این کار را پاکستانی‌ها به ویژه آی.اس.آی به عهده داشت که بنابر معلومات موجود از اثر موجودیت فساد در اپارات حکومت پاکستان، جنگ افغانستان میلیون‌ها دالر به پاکستان سود رسانید و حتی بعضی جنرال‌های امریکایی و پاکستانی را میلیونر ساخت. چنانچه واشگتن پست هم بتاريخ ۸ می سال ۱۹۸۷ تحت عنوان «کمک به شورشیان افغان، جنرال‌ها را ثروتمند میسازد» مقاله را به نشر رسانید.

سلاح‌های را که سی.آی.ای برای بغاوت‌گران تدارک می نمود از پول مالیه‌دهنده‌گان امریکایی بود. گرچه مردم امریکا از جریان این مبادلات آگاهی نداشتند؛ ولی این پول‌ها سبب میلیونر شدن یک تعداد و کشتار مردم بی‌دفاع و ویرانی یک کشور عقب مانده گردید. برعلاوه از سایر کشورهای که در این اتحاد نامقدس سهم داشتند، می توان از کشورهای ترکیه، چین، عربستان سعودی، مصر، انگلستان، فرانسه، آلمان غرب، ارجنتاین و یک تعداد کشورهای دیگر نام برد.

بعضی از این کشورها از فروش سلاح‌های کهنه و فرسوده شان نیز سود هنگفت حاصل نمودند. همه اینها از کشتار مردم و ویران نمودن کشور ما سود بردند. بازنده‌گان این جنگ ویرانگر بجز از هموطنان بیچاره و بی‌دفاع ما کسی دیگر نبود.

همانطوری که آی.اس.آی پاکستان بخاطر تشدید جنگ، ویرانی کشور ما و کشتار مردم سعی همه جانبه می نمود؛ سی.آی.ای نیز در ادامه و پیشبرد با اصطلاح جهاد نقش کلیدی را ایفا می نمود. نویسنده کتاب تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان در مورد نقش سی.آی.ای در جهاد افغانستان مینویسد که: «سی.آی.ای نقش بسیار مثبت در ادامه و پیشبرد جهاد در افغانستان داشت. بدون حمایت ایالات متحده امریکا و عربستان سعودی،

شوروی تا حال در افغانستان باقی می‌ماند. بدون ارائه اطلاعات از جانب سی.آی.ای، بسیاری از عملیات‌های ما به شکست می‌انجامید و بدون آموزش معلمین ما از طرف سی.آی.ای آنان توانمندی آنها نداشتند که مجاهدین را برای مقابله با ابرقدرت تربیه و پرورش دهند.»*

ده‌ها سال با استفاده از دین و مذهب بخاطر انتقام‌گیری دو ابرقدرت از همدیگر و تأمین منافع آنها بوسیله اجیران و نوکران پاکستانی و امپریالیسم، مردم ما به قتل رسانیده شدند و کشور ما به ویرانه مبدل گردید. این است حقیقتی که در عقب داستان به اصطلاح جهاد، پنهان گردیده و هنوز هم تعدادی به شکل دگم به آن باور دارند و از آن به افتخار یاد می‌نمایند.

هالند

۱۷ مارچ ۲۰۲۴

* همان کتاب صفحه ۱۳۸.

«تفرقه بیانداز و حکومت کن»

«تفرقه بیانداز و حکومت کن»، تیوری معروفی است که قرن‌هاست مردم کرهٔ خاکی ما با آن آشنایی دارند. این تیوری به فیلیپ دوم (مقدونی) پدر اسکندر مقدونی نسبت داده شده و پس از او توسط ژولیوس سزار و ناپلئون بناپارت منحصی یک استراتژی استفاده شده و هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هدف این استراتژی، بدست آوردن یا نگهداری قدرت (سیاسی و اجتماعی) از طریق شکستن یا تجزیه یک قدرت متمرکز به بخش‌های کوچکتر است که هریک از این بخش‌های کوچک به تنهایی قدرت کمتری از اجراکنندهٔ این استراتژی را دارا باشند و بهمین ترتیب اجراکنندهٔ استراتژی، قدرت را تحت کنترل خود حفظ می‌نماید.

سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» از معروف‌ترین سیاست‌های انگلیس است که از قرن‌ها بدینسو در حال اجرا است. این استراتژی از دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی در داخل کشورها گرفته تا ایجاد اختلافات و چالش‌ها در مرزهای کشورها و حتی تجزیه آنها با محوریت ایجاد مناقشات مرزی، از مثال‌های این سیاست است. بصورت عموم می‌توان گفت که ریشهٔ بحران‌های موجود در جهان، ناشی از همین سیاست و مداخلات آشکار و پنهان انگلیس است که تلاش دارد تا از آن برای رسیدن به منافع خود بهره‌گیرد.

هرچند که این سیاست میراث انگلیس‌ها است؛ اما امریکایی‌ها هم درس‌های از این سیاست گرفته‌اند و جهت تأمین منافع خود از آن استفاده می‌نمایند. چالش‌های ایجاد شده میان کشورهای همسایه در غرب آسیا (شرق میانه)، شرق آسیا به ویژه میان چین و همسایگانش، بحران جاری در افریقا،

امریکای لاتین و کشور عزیز ما بیانگر این سیاست مزورانه و ویرانگر است.

یکی از مثال‌های بارز تیوری «تفرقه بینداز و حکومت کن» امریکایی - انگلیسی را می‌توان به وضاحت در ارتباط روابط پاکستان و افغانستان مشاهده نمود. بررسی روابط تاریخی دو کشور نشان می‌دهد که آنها بارها گرفتار فتنه انگلیس‌ها شده‌اند. طور مثال با عقد معاهده «دیورند» تعیین مرز میان دو کشور. این مرز که از سوی یک افسر انگلیسی به نام دیورند طراحی شد؛ بخش‌های از مناطق شرقی و جنوبی افغانستان را به هند که در آن زمان مستعمره آن بود؛ واگذار کرد و سپس با ایجاد پاکستان آن را تحت قیمومیت آن قرار داد و به اصطلاح اختلاف میان دو کشور را حل نماید. اما در حقیقت، انگلیس‌ها هنگام خروج شان از منطقه، عملاً باعث ایجاد این اختلاف میان دو کشور گردیدند.

تحلیل و بررسی جهات مختلف اختلافات، و جوانی که از این تنش‌ها ذینفع‌اند، خود بیانگر زمینه سازی و نقش مستقیم غرب است؛ با وجود آنکه آنها ادعاهای میان تھی عدم دخالت شانرا در چنین بحران‌ها بیان می‌دارند.

ترویج تفرقه در افغانستان از چند جهت برای غرب اهمیت دارد: در قدم نخست: غرب می‌کوشد تا برای مدت طولانی در افغانستان حضور داشته باشد؛ هرچند که در ظاهر در سال ۲۰۱۴ میلادی بخشی از نیروهای نظامی شان از کشور ما خارج شدند؛ ولی غرب تلاش دارد تا امنیت مرزها را بهانه برای حضور گروه‌های امنیتی و مستشاران نظامی در کشور ما عملی سازند. با توجه به مخالفت‌های شدید با این طرح‌ها، غرب تلاش دارد از حربه بحران مرزی برای جلب رضایت مردم افغانستان و افکار عمومی جهان برای ماندن در افغانستان بهره برداری کند.

نکته دوم اینکه: غرب حضور در پاکستان را از اهداف کاری خود می‌داند. با توجه به برگزاری انتخابات پارلمانی در آن کشور و آغاز فرایند تشکیل دولت جدید پاکستان، این سناریو مطرح است که غرب با مشغول ساختن پاکستان

در ناامنی‌های منطقه، به دنبال اعمال نفوذ در روند تشکیل دولت افغانستان باشد. به عبارت دیگر غرب تلاش دارد تا بازی دو جانبه را به راه اندازد که براساس آن مداخله در امور دو کشور را عملی سازد.

برعلاوه کشورهای غربی با به چالش کشیدن امنیت منطقه، به دنبال دخالت‌های گسترده‌تر در منطقه است. غربی‌ها می‌کوشند تا از تنش‌های موجود میان پاکستان و افغانستان برای بحران سازی و گسترش دامنه تحرکات خود در منطقه بهره برداری کنند.

با توجه به این اوضاع، می‌توان گفت که تنها برندگان اصلی این همه نابسامانی‌ها در روابط افغانستان و پاکستان، کشورهای غربی در رأس امریکا و انگلیس است که برای رسیدن به منافع خود از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. به عبارتی دیگر افغانستان و پاکستان گرفتار بازی سیاست انگلیسی «تفرقه بینداز و حکومت کن» شده‌اند؛ هر چند که مجری ظاهری این طرح مرگبار امریکایی‌ها هستند و انگلیس‌ها در عقب آن پنهان شده‌اند؛ اما با توجه به سوابق انگلیس‌ها در تجزیه کشورهای، این سناریو مطرح است که آنها از شرایط کنونی برای تجزیه هر دو کشور و ایجاد منطقه جدید میان آنها استفاده کنند.

همچنان به اتفاقات و تنش‌جات که در چند سال اخیر در کشور عزیز ما بین شیعه و سنی رخ می‌دهد؛ هم دقت نمائیم که در حقیقت موضوع شیعه و سنی مطرح بحث نیست. زیرا مردم کشور عزیز ما صرف نظر از هرگونه تعلقات دینی، مذهبی، قومی و غیره در طول تاریخ زندگی آرام داشته و در کنار هم با صلح و صفا زیست نموده‌اند و هیچگاه قتل‌های که فعلاً صورت می‌گیرد؛ انجام نگرفته است. ولی با دریغ و درد امروز این اعمال جنایتکارانه و دور از کرامت انسانی در حال وقوع است. گروه‌های افراطی هم به جای اینکه حملات‌شان را علیه غربی‌ها نشانه گیرند؛ برعکس آنها به سمتی حمله می‌برند که غربی‌ها به آنها دستور انجام آن را می‌دهند.

توسعه کشورهای پیشرفته صنعتی طی ۵۰۰ سال در جهان، از بدو پیدایش و بلوغ سرمایه‌داری آغاز شده است. به این معنی که تکامل سرمایه‌داری و تحولات تکنولوژیک و نیازهای ناشی از پویایی و ضرورت درونی این شیوه تولید یعنی نیاز به انباشت، گسترش ارضی و سلطه به سرزمین‌های دیگر را باعث شده است. نکته قابل توجه اینکه شیوه‌های امپریالیسم بر حسب نیازهای مراحل مختلف تکامل جامعه سرمایه‌داری متفاوت می‌باشد. از این روست که ملت‌ها و سرزمین‌های دیگر حتی پس از پایان استعمار کلاسیک و کسب استقلال شان بازهم استثمار این کشورها به شیوه امپریالیستی که جوهر آن بهره‌کشی و استثمار ملت‌ها و سرزمین‌های دیگر است؛ از راه حفظ وابستگی‌های اقتصادی و مالی ادامه یافته است.

پس از جنگ جهانی دوم و بروز تحولات جدید در جهان استعمار دیگر نمی‌توانست بی‌پرده و آشکارا منافع دولت‌های جهان‌خوار را تأمین کند؛ به همین دلیل آنها راه‌های جدیدی را انتخاب کردند که به آن استعمارنو یا نئوکولونیالیسم می‌گویند.

استعمارنو به روش‌های جدیدی اطلاق می‌شود که توسط استعمارگران برای بهره‌کشی ملت‌های دیگر در پیش گرفته می‌شود.

از ویژه‌گی‌های استعمارنو می‌توان به این نکات اشاره نمود:

- با خارج کردن نیروهای نظامی و عوامل شناخته شده خود از مناطق استعمارزده، دست نشانده‌گان و سرسپردگان داخلی و بومی را روی کار می‌آورند؛ همان‌های که به ظاهر داعیه تأمین منافع ملی داشته و خود را دلسوز مردم و کشور خود جلوه می‌دهند؛ ولی در عمل جز تأمین منافع باداران شان که خود را به آنان فروخته اند چیزی دیگر انجام نمی‌دهند.

- یکی از ویژگی این روش آن است که اولاً مصارف و بدنامی کمتری برای استعمارگران دارد و بهمین ترتیب آنها ساده‌تر به اهداف شان نایل

می‌گردند؛ ثانیاً کشورهای تحت نفوذ استعمار ظاهراً دارای استقلال سیاسی اند؛ ولی در اصل وابستگی آنها حفظ می‌گردد.

- ویژه‌گی دیگر این است که حقوق بشر در حال حاضر یکی از اهرم‌های فشار کشورهای استعمارگر به ویژه امریکا علیه کشورهای که حاضر به پذیرفتن سلطه آن کشور نیستند؛ می‌باشد. اگر سیاست‌های داخلی و خارجی کشوری در راستای منافع غرب نباشد و یا به ضرر آنها باشد؛ با استفاده از این ابزار چنان به حیثیت آن لطمه وارد می‌نمایند که بلاخره آن کشور ناچار شود و خود را با غرب و منافع آنها هم‌آهنگ کند.

- همچنان ایجاد تفرقه و درگیری بین کشورها، ایجاد تفرقه و درگیری میان مردم و حکومت يك کشور، از روش‌های قدیمی استعمار بود. اما استعمارنو علاوه بر ادامه شیوه‌های قدیم، نوع دیگر از تفرقه و جدایی بین دولت‌های جدید را در پیش گرفت. استعمارنو با تحریک انگیزه‌های قبیلوی، مذهبی و دینی و ایجاد اختلافات و کشمکش‌های ناحیوی بین کشورهای تحت نفوذ باعث برخوردها و درگیری‌های نظامی میان آنها، و در نتیجه تضعیف ارگان‌هایی نظامی، اقتصادی و اجتماعی مستعمرات قدیم شده است؛ طور مثال تقریباً تمام کشورهای شرق میانه و خلیج فارس دارای اختلافات ارضی و مرزی با یکدیگر می‌باشند. این امر باعث شده که کانون بحران‌های منطقوی همیشه داغ بوده و هر لحظه امکان درگیری بین این کشورها وجود داشته باشد.

«تفرقه بیانداز و حکومت کن» هنوز هم یکی از شیوه‌های معمول کشورهای غربی بخاطر تحقق منافع و اهداف شان عملی می‌گردد. سیاست ایجاد تفرقه از سالیان متمادی به وسیله سرسپردگان و اجیران کشورهای غربی بمیان می‌آید. طور مثال: ارسال تروریستان از خاک افغانستان به تاجکستان در روزهای اخیر که در حقیقت سازماندهی و یا ایجاد ناامنی و تشنجات جدید در منطقه است. غرب از منسجم شدن چند کشور در منطقه (کشورهای عضو بریکس) در

هراس است؛ زیرا اتحاد و همکاری این کشورها خلاف منافع کشورهای غربی می باشد.

کشور عزیز ما با داشتن موقعیت ژئوپولیتیک حساس در قلب آسیا از سال‌های متمادی آماج مداخلات مستقیم و غیرمستقیم ارتجاع منطقه و کشورهای بزرگ صنعتی قرار گرفته است. این وضع ناهنجار که سبب تلفات بی‌شمار هموطنان بی‌گناه و مظلوم ما، انهدام زیربناهای اقتصادی، غارت و چپاول منابع زیرزمینی و بلاخره محو و انهدام ارزشمندی‌های کشور گردیده؛ ادامه دارد و روز تا روز شدیدتر و بیشتر می‌گردد.

در سال‌های اخیر یکی از پرابلم‌های مبرم که در کشور ما دامن زده می‌شود و دشمنان قسم خورده کشور از آن استفاده اعظمی می‌نمایند؛ دامن زدن به مسایل قومی، زبانی و مذهبی است.

برعلاوه دامن زدن تشنجات بوسیله افراد مغرض داخلی و ارتجاع منطقه بین کشور ما و همسایگان هم نکته دیگری است که باعث گردیده تا وضع بحرانی در کشور ادامه یافته و وضع امنیتی بهبود نیابد.

تاریخ کشور ما بیانگر آنست که افغانستان هیچگاه مستعمره نشده و همیشه به شکل دژ تسخیرناپذیر بوده است؛ اما از شرایط فعلی برمی‌آید که حضور و مداخله امریکا و همدستانش بیانگر شکل استعمارنو است. استعمارنو به معنای وضعیتی است که در آن کشوری، ظاهراً با داشتن استقلال سیاسی، از دست اندازی و مداخله کشور دیگری و یا عوامل آن آسیب ببیند و این رابطه ممکن است دنباله رابطه استعماری گذشته میان دو کشور نباشد و قدرت نوحاسته‌ای آن را پدید آورد.

هالند

۱۸ سپتامبر ۲۰۲۱

معادلهء قدرت

کشور عزیز ما با داشتن موقعیت جیوپولیتیک حساس خویش، دائماً محل تقاطع تمدن‌ها و قدرت‌های بزرگ بوده است. تحولات داخلی افغانستان همیشه از رقابت قدرت‌های بزرگ متأثر گردیده و در پرتو مداخله و ضد مداخلهٔ اتحادشوروی و ایالات متحده آمریکا در افغانستان، تغییرات اجتماعی، ایجاد احزاب سیاسی چپی و اسلام‌گرا، رشد اردو، توسعه اقتصادی و سیاسی و تغییر حکومت‌ها، منجمله قیام مسلحانهٔ هفت ثور و تحمیل حکومت جهادی‌ها که از اثر اختلافات درونی میان گروه‌های هفتگانه و هشتگانه، کشور ما به میدان زورآزمایی آنها مبدل گردید؛ بوقوع پیوست.

با آغاز جنگ سرد و بوجود آمدن نظم دوقطبی در جهان، شیوهٔ بازی تغییر نمود. در آن زمان کشور ما به کمک‌های خارجی ضرورت مبرم داشت و مناسبات افغانستان با کشور پاکستان در ارتباط با خط دیورند هم دوستانه نبود. برعلاوه این خط سرحدی، در حقیقت به مرز میان دو اردوگاه شرق و غرب تبدیل شده بود. بنابراین سیاستمداران افغانستان، مجبور بودند تا از این میان یکی را انتخاب نمایند.

در آن زمان سردار محمد داود من‌حیث صدراعظم وقت افغانستان تمایل خود را به گسترش روابط بین‌المللی کشور با تمامی کشورهای جهان بدون در نظر داشت ساختار اجتماعی - اقتصادی آنها، از جمله تحکیم روابط دیپلماتیک با کشورهای سوسیالیستی، با حفظ اصول عدم انسلاک، اظهار می‌نمود.

این اقدامات سردار محمد داود در عرصه سیاست بین‌المللی در حقیقت تمایلات یک‌جانبه حکومت گذشته را به دول غربی‌ملی قرارداد و سرآغاز چرخشی بسوی همکاری با اتحاد شوروی بود که افغانستان از آن به بعد کمک‌های بزرگ مالی - اقتصادی از اتحاد شوروی حاصل نمود.

از آنجائی که کشور پاکستان از یک جانب عضویت پیمان‌هایی نظامی - سیاسی سنتو و سیاتو را داشت و از جانب دیگر افغانستان و هند در برابر کشور پاکستان ادعاهای ارضی داشتند؛ سیاست خارجی پاکستان در منطقه در مخالفت با منافع اتحاد شوروی، هند و افغانستان قرار داشت؛ در حالی که موقف افغانستان و هند مبنی بر اصول بیطرفی و عدم انسلاک و نه پیوستن به پیمان‌هایی نظامی، به نفع اتحاد شوروی بود.

در جریان سال‌های ۶۰ قرن بیست در نظم جهانی دوقطبی، اختلافاتی بروز نمود. در این زمان جنبش عدم انسلاک در عرصه بین‌المللی از اهمیت فوق‌العاده برخوردار بود. هند و افغانستان از جمله کشورهای بودند که در جنبش عدم انسلاک شرکت فعال داشتند و بر کشور پاکستان منحنی کشور وابسته به پیمان‌هایی نظامی و تهدید کننده آنها فشار می‌آوردند. استراتژی هند براساس همکاری با افغانستان، برخلاف خواست و تمایل پاکستان متکی بود. پاکستان همیشه تلاش می‌نمود تا افغانستان را تضعیف نماید؛ در حالی که کشور هند سعی می‌ورزید تا افغانستان جهت مقابله با پاکستان، نیرومندی کافی داشته باشد.

جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۴ در مصر بقدرت رسیده بود؛ ملی شدن کانال سوئز را در سال ۱۹۵۶ اعلام نمود. محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان در مراسم جشن استقلال کشور در سال ۱۹۵۶ حمایت مردم و حکومت افغانستان را از اقدامات مصر در جهت ملی شدن کانال سوئز اعلام نمود. سردار محمد داود و رهبر مصر جمال‌ناصر در اکثر مسایل سیاست داخلی و خارجی هم عقیده بودند که این امر در رشد سریع روابط همه‌جانبه افغانستان

و مصر نقش ارزنده داشت.

با بقدرت رسیدن جمال عبدالناصر یک مثلث جالبی از سه رهبر: جمال عبدالناصر در مصر، جواهر لعل نهرو در هند و سردار محمد داود در افغانستان تشکیل شد. آنها اشتراک کنندگان فعال کنفرانس باندونگ که بنام کنفرانس افریقا و آسیا نیز یاد می‌گردد؛ بودند. این کنفرانس در سال ۱۹۵۵ میلادی، طی گردهمایی بزرگی با شرکت ۲۹ کشور جهان و سران بیش از نیمی از جمعیت کره زمین که با توافق هم سیاست خارجی شان را پیرامون مسایل منطقوی و جهانی هم‌آهنگ می‌کردند؛ در باندونگ اندونزیا برگزار شد. اکثریت کشورهای اشتراک کننده در این کنفرانس، کشورهای تازه به استقلال رسیده بودند و اهداف این گردهمایی، توسعه همکاری‌های گسترده اقتصادی و فرهنگی میان آسیا و افریقا و ضدیت با استعمارگرایی و استعمارنو بود. این کنفرانس در حقیقت تلاش جهت ایجاد همگرایی میان آن‌عده از کشورهای که بعدها به جنبش عدم انسلاک معروف شدند؛ بشمار می‌رود.

آقای ریچارد نیکسن معاون رئیس جمهور امریکا در ماه دسامبر ۱۹۵۳ از کابل بازدید نمود و موضوع کمک‌های اقتصادی به افغانستان را مورد بحث قرار داده و در ارتباط به معضله افغانستان - پاکستان پیشنهاد نمود: بهتر خواهد بود تا افغانستان از خواسته‌هایش در قبال پشتونستان جهت رفع کشیدگی‌ها میان دو کشور چشم‌پوشی نماید. این پیشنهاد آقای نیکسون برای سردار محمد داود قابل پذیرش نبود و این امر باعث شد تا بزودی جهت اخذ کمک به اتحادشوری رو بیاورد. این پیشنهاد یک‌جانبه ایالات متحده امریکا باعث بغرنج‌تر شدن مناسبات میان دو کشور همسایه گردید. کشور پاکستان از این معضله به نفع کشورش بهره برداری نموده و روابطش را با ایالات متحده امریکا عمیق‌تر و گسترده‌تر ساخت. ایالات متحده امریکا در آن زمان خواهان نزدیکی به افغانستان نبود؛ زیرا بخوبی می‌دانست که با هرنوع فعالیت غرب در افغانستان احتمال اقدامات متقابل از جانب اتحادشوری که از نظر

جیوپولیتیک نزدیکتر به افغانستان بود؛ بخاطر کنترل این کشور موجود بود. ولی بعدها با در نظر داشت ایجاد روابط نزدیک و ارسال کمک‌های گسترده نظامی اتحاد شوروی به افغانستان، امریکا از ترس آنکه موضع ضعیف خویش را هم در افغانستان از دست ندهد؛ در عرصه‌های معارف، زراعت، معادن و صنایع به همکاری با افغانستان آغاز نمود.

سردار محمد داود با در نظر داشت سیاست بیطرفی که در پیش گرفته بود؛ مناسبات خود را با ایالات متحده امریکا حفظ نمود. زیرا وی معتقد بود که با پیروی از سیاست عدم انسلاک می‌تواند از همکاری اقتصادی هردو ابرقدرت مستفید گردد.

سفر نیکیتا خروشچف (رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی) و نیکلای بولگانین (صدر اعظم اتحاد شوروی) به افغانستان در سال ۱۹۵۵ میلادی، چرخشی بزرگ در روابط میان دو کشور بوجود آورد. بعد از انجام این سفر، کمک‌های وسیعی از اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به افغانستان سرازیر شد.

کشور اتحاد جماهیری شوروی در نتیجه گسترش روابط و ارسال کمک‌های خویش توانست نفوذ همه جانبه خود را در افغانستان توسعه بخشیده و در زمینه آموزش و پرورش کادرهای ملی، اعم از ملکی و نظامی و سایر عرصه‌های زندگی در افغانستان نقش مؤثر و تعیین کننده را ایفاء نماید.

تحولات افغانستان از گذشته‌ها بدینسو مبین آنست که سرنوشت کشور و مردم ما همیشه با مسایل جهان پیرامون ما ارتباط عمیق داشته و حوادث جهانی، تأثیر مستقیم بر کشور ما دارد.

حملات پی در پی انگلیس‌ها، ورود قوای اتحاد شوروی به افغانستان و تجاوز نظامی ایالات متحده امریکا و پیمان اتلانتیک شمالی به سرزمین ما، طی دو قرن

گذشته مثال‌های برجسته تأثیر عوامل خارجی در شکل‌گیری رخداد‌های خونبار و تحمیلی در افغانستان می‌باشد.

بتاریخ ۲۲ اگست ۱۹۷۳، بعد از چهل سال سلطنت محمدظاهرشاه، طی یک کودتای نظامی سفید قدرت دولتی به سردار محمدداود پسرکاکایش تعویض و نظام شاهی به جمهوری تبدیل گردید.

با گذشت زمان، سردار محمدداود جهت تحکیم و استقرار حاکمیت دولت جدید؛ به پیگرد مخالفین رژیم و وارد نمودن فشار بر فعالین سیاسی، احزاب و سازمان‌های سیاسی به ویژه بر اسلام‌گرایان آغاز نمود. میر غلام‌محمد غبار در جلد دوم کتاب مستطاب «افغانستان در مسیر تاریخ» در مورد سردار محمدداود و عاقبت سیاست او در کشور، چنین نگاشته است:

«پس از پایان «دوره دموکراسی نمایشی» که منظور آن بدنامی و ناکامی دموکراسی در افغانستان بود؛ بازهم یک نفر از اعضای خانواده شاهی (محمدداود خان کاکازاده ظاهر شاه) رژیم جمهوری را نیز از (بالا) اعلام کرد (۱۹۷۳) و استبداد شدید سابق را بار دیگر آشکار کرد...»

سردار محمدداود در بیانیه خطاب به مردم، پلان‌هایی ارزنده در زمینه‌های رشد اجتماعی- اقتصادی و تجاری ارائه نمود. در این دوره مکاتب مسلکی جهت تربیه کادر و پرسونل فنی در بخش‌های زراعت و تخنیک ایجاد گردید. همچنان پوهنتون جلال‌آباد و یک تعداد پوهنخی‌های جدید در چوکات پوهنتون کابل آغاز به فعالیت نمودند؛ ولی طرح و عملی نمودن امتحان کانکور صنف هشتم به بهانه رشد و ارتقای سطح تعلیم و تربیه در کشور، سبب محروم ساختن تعداد زیادی از نوجوانان از حق تعلیم و آموزش گردید.

طی دو پلان پنجساله حکومت جمهوری افغانستان به رهبری سردار محمدداود در عرصه صحت‌عامه و ارائه خدمات صحی نیز اقدامات مؤثر انجام یافت.

طور مثال از ایجاد و فعالیت ۳۶۰ کلینیک اساسی صحتی در سطح ولسوالی‌ها می‌توان نام برد.

راه‌اندازی پلان اصلاحات ارضی، وضع مالیات مترقی، حصول زمین‌های مازاد از زمین‌داران بزرگ و توزیع آن برای دهاقین بی‌زمین، احداث و تطبیق پروژه وادی هلمند از کارکردهای مثمر حکومت محمدداود در عرصه زراعت و مالدار می‌باشد که در نتیجه آن صدها و هزاران خانواده از فقر اقتصادی نجات یافتند.

پلان هفت ساله اقتصادی حکومت سردار محمدداود در سال ۱۳۵۵ انتشار یافت که مطابق آن بعضی از برنامه‌های دولتی بایست تطبیق می‌گردید. طرح اصلاحات ارضی، ملی ساختن بانک‌ها و صنایع بزرگ و همچنان اقدامات اولیه به هدف اصلاحات ارضی، سبب نارضایتی و تشویش مالکین سرمایه و زمینداران بزرگ گردید که در نتیجه آنها طی دو سال اول بخش اعظم سرمایه‌های‌شان را به اشکال مختلف از کشور خارج نمودند.

در این دوره، مطبوعات غیردولتی کاملاً ممنوع قرار داده شد. روزنامه جمهوری که مُبلغ اصلی خواست‌ها و افکار دولت بود؛ بتاريخ ۲۲ اگست ۱۹۷۳ و تلویزیون دولتی در سال ۱۹۷۷ به نشرات آغاز نمودند.

سردار محمدداود در سال‌های نخست رهبری خویش در تأمین روابط نیک و حسنه با کشورها، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی سعی نمود. از همین رو، موصوف دوبار در رأس هیئت بلندپایه به مسکو سفر کرد و بعد از بازگشت سفر آخری از مسکو، بر ترکیب کابینه تجدیدنظر نموده و شماری از مقامات بلند دولتی را سبکدوش و فشار بر نیروهای چپی را افزایش داد. جهت توضیح پالیسی‌های جدید حکومت، سفرهای را به کشورهای عربستان سعودی، ایران و مصر انجام داد. با تغییر پالیسی و عملکرد سردار محمدداود، هنری کسینجر وزیرخارجہ امریکا در ماه نوامبر ۱۹۷۴ به افغانستان سفر نمود و طی دیدار و

ملاقات‌هایش با مقامات بلند پایه حکومت وعده داد که امریکا در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به حکومت و مردم افغانستان کمک می‌نماید.

بتاریخ ۳۰ جنوری ۱۹۷۷ لویه جرگه عنعنوی جهت بحث روی قانون اساسی توسط سردار محمد داود افتتاح شد و قانون اساسی جمهوری افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده، بتاریخ ۱۵ مارچ ۱۹۷۷ از جانب اعضای لویه جرگه به تصویب رسید و اعضای لویه جرگه سردار محمد داود را من‌حیث اولین رئیس جمهور افغانستان برگزیدند.

ایالات متحده امریکا از دهه ۸۰ قرن بیست، مداخلات خود را در افغانستان آغاز نمود که دلیل آن رقابت میان اتحاد شوروی سابق و ایالات متحده امریکا بود؛ همچنان منابع سرشار افغانستان و هم داشتن موقعیت جیوپولیتیک آن در آسیای میانه برای ایالات متحده امریکا از اهمیت بسزایی برخوردار بود و است.

پیروزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دهه هشتاد قرن بیست و دستاوردهای آن، خشم و غضب وحشیانه و مقاومت شدید امپریالیزم و ارتجاع منطقه را برانگیخت. دشمنان قسم خورده مردم و کشور ما با همدستی فیودالان، سودخوران و مرتجعین فروخته شده که منافع‌شان را از دست داده بودند؛ با تبابی با گروه‌های تنظیمی هفت‌گانه و هشت‌گانه که به کمک امپریالیزم بین‌المللی در رأس ایالات متحده امریکا و کشورهای مرتجع منطقه ایجاد شده بودند؛ در راه تحقق اهداف انسانی این حزب که مردم به آن نیاز مبرم داشتند؛ موانع ایجاد می‌نمودند.

تنظیم‌های جهادی مساجد، مکاتب، شفاخانه‌ها و سایر موسسات عامه را به آتش می‌کشیدند، مواد غذایی مردم را غارت می‌کردند؛ باعث اختلالات در کار مؤسسات و ترانسپورت می‌شدند؛ مانع کشت و زراعت مردم شده و اهالی ملیکی و بی‌دفاع کشور را ترور می‌نمودند. آنان همه این جنایات و اعمال ناشایسته را

تحت نام دفاع از دین مبین اسلام و آزادی وطن انجام می‌دادند.

ایالات متحده آمریکا همیشه جهت جداً ساختن کشورهای اروپای شرقی از اتحاد شوروی تلاش می‌ورزید. بر علاوه بخاطر جلوگیری از سلطه اتحاد شوروی بر آسیای مرکزی بویژه افغانستان، به ایجاد، تمویل و تجهیز گروه‌های مسلحانه که امروز منحیث تروریستان و بنیادگرایان شناخته می‌شوند؛ اقدام ورزید.

چنانچه خانم هیلاری کلینتن، وزیر امور خارجه اسبق آمریکا در یکی از جلسات کنگره به صراحت از نقش ایالات متحده آمریکا در ایجاد این سازمان‌های تروریستی اعتراف نموده؛ بیان داشت:

«ما با مشارکت کنگره، سازمان القاعده را ایجاد نمودیم؛ زیرا نمی‌خواستیم شوروی سابق بر آسیای مرکزی مسلط گردد. بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان، ما میلیاردها دالر خساره مند شدیم و کنترل القاعده را از دست دادیم. کسانی را که امروز با آنها در افغانستان و پاکستان می‌جنگیم ۲۰ سال پیش خودمان آن را به وجود آوردیم...»*.

پی‌توجهی غیرمسئولانه ایالات متحده آمریکا در قبال افغانستان بعد از خروج قوای شوروی، اشتباه تاریخی این کشور محسوب شده که پی‌آمدهای نهایت ناگوار بر کشور و مردم ما بجا گذاشت. وضع موجود فعلی در کشور عزیز ما نیز ناشی از تحولات دوران جنگ سرد و رقابت‌های دو قدرت بزرگ، یعنی روسیه و آمریکا می‌باشد.

ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۱ بعد از حملات مهندسی شده ۱۱ سپتامبر به بهانه مبارزه با تروریسم، محو القاعده و طالبان به افغانستان حمله نمود و ظاهراً حکومت دست نشانده پاکستان (طالبان جهالت پیشه) را از بین برد.

* سایت مشعل ۲۰۱۱، ۳۱st December

امپریالیزم جهان‌خوار با شرکت مستقیم پیمان تجاوزگر ناتو، جهت برآورده ساختن منافع سیاسی و اقتصادی خویش تحت نام صلح و ثبات، افغانستان را اشغال نمود و با گماشتن فاسدترین افراد که دست بالا در جنایت و خیانت علیه مردم و کشور ما داشتند؛ تمام پلان‌های خود را عملی نمود. کشور را از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ده‌ها سال به عقب برگشتاند و مردم بیچاره را به هزاران مصیبت دچار نمود.

پی‌آمدهای گویا این ناجیان صلح در کشور عزیز ما، نهایت ناگوار و تکان‌دهنده می‌باشد. آنها بی‌فرهنگ‌ترین افراد را بالای مردم کشور ما تحمیل نمودند؛ زیربناها و نهادهای اقتصادی را نابود و از بین بردند، ثروت‌های ملی کشور توسط افراد خائن به وطن، تاراج و یا به شکل غیرقانونی به خارج از کشور انتقال داده شد.

امریکا و شرکایش که به بهانه محو تروریسم و القاعده به افغانستان سرازیر شده بودند؛ در واقع هدف اصلی و خواست شان چیز دیگری بود. قابل تذکر است که امریکا به پدیده تروریسم نگاه دوگانه و غیرواقعی دارد. زیرا در زمان حضور نیروهای شوروی سابق در افغانستان، امریکا برای مقابله با آنها، خود به سازماندهی گروه‌های تنظیمی هفت‌گانه پیشاوری اقدام ورزید؛ اما زمانی که با گروه القاعده دچار اختلاف راهبردی گردید؛ به بهانه سرکوب القاعده و طالبان، افغانستان را اشغال نمود.

از زمانی که امریکا و شرکا بدین بهانه افغانستان را اشغال نمودند؛ علاوه بر اینکه القاعده و طالبان از بین نرفتند؛ بلکه گروه‌های تروریستی متعددی دیگری نیز ایجاد گردید.

بعد از فرار خائنانه حکومت‌داران قبلی و به قدرت رسانیدن دوباره طالبان توسط امریکا، اکثریت مطلق مردم افغانستان در وضع ناگوار و بد اجتماعی و اقتصادی قرار داشته و به کمبود شدید مواد اولیه حیاتی مواجه اند.

چیزی که بیشتر از همه رنج‌آور و دردناک است؛ سختی و مشکلات اقتصادی است که بالای مردم تحمیل شده و روز تا روز این مشکلات افزایش می‌یابد. تجربه چند دهه گذشته بیانگر آنست که امریکا هرگز علاقمند به منافع مردم ما و برقراری صلح در افغانستان نبوده و نیست. زیرا امریکا و ناتو طی مدت ۲۰ سال حضور غیرقانونی و ناخواسته‌شان، علیه مردم مظلوم افغانستان مرتکب جنایات فراوان از قبیل بمباران‌های پی در پی بالای مردم بی‌دفاع، آواره شدن میلیون‌ها تن از شهروندان کشور، نابودی زیربنای اقتصادی و فرهنگی، تشدید فقر و فساد گسترده، تشدید اختلافات قومی و مذهبی و مداخله در مسایل سیاسی افغانستان گردیده‌اند.

این است شمه‌ای از پی‌آمدهای ناگوار و تکان‌دهنده حضور نامیمون ۲۰ ساله ایالات متحده امریکا و شرکا در در کشور زخمی ما. جنگ افغانستان، طولانی‌ترین جنگ امریکا محسوب می‌شود؛ جنگی که ایالات متحده امریکا نتوانست در آن پیروز شود. امریکا با خروج غیرمسئولانه و شرم‌آور خود از افغانستان بعد از ۲۰ سال اشغال، ثابت ساخت که آن کشور در سیاست‌های منطقوی خود ناکام است.

به نظر آقای هانی‌زاده کارشناس مسایل غرب آسیا: «مردم افغانستان قربانی حضور ۲۰ ساله امریکا در کشورشان شده‌اند و اگر جهان و نهادهای بین‌المللی منصفانه قضاوت نمایند؛ امریکا و شرکایش به دلیل اشغال غیرقانونی این کشور و جنایاتی که علیه مردم افغانستان انجام داده‌اند؛ بایست صدها میلیارد دالر جبران خساره بپردازند.» وی علاوه نموده: «یکی از نمونه‌های آشکار جنایات امریکا، بمباران اشتباهی یک مجلس عروسی در قندهار در ۱۶ عقرب سال ۱۳۸۷ بود که از اثر آن بیش از یکصد تن از زنان و کودکان بی‌گناه به شهادت رسیدند. امریکا در بدل هر فرد کشته شده، صرف مبلغ ۲۰۰ دالر به شکل جبران خساره به خانواده‌های قربانیان مجلس عروسی قندهار پرداخت که این بدترین اهانت به مردم افغانستان بود و این امر بیانگر آنست که امریکا برای

معیارهای انسانی در سیاست‌های خود کوچکترین ارزشی قابل نیست. در حالی که امریکا بعد از سقوط طیاره مسافری این کشور بر فراز منطقه لاکربی در جنوب اسکاتلند در سال ۱۹۸۸ میلادی که توسط رژیم سابق لیبیا صورت گرفت؛ برای هر قربانی امریکایی مبلغ ۱۰۰ میلیون دالر جبران خساره از رژیم معمرالقذافی دریافت نمود.»

مردم ما قربانی بی‌تفاوتی جامعه بین‌المللی در قبال افغانستان شده اند. با گذشت بیش از یک سال از به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان در کشور، بیش از ۲۴ میلیون نفر مصئونیت غذایی نداشته و بیش از ۹۷ فیصد مردم کشور با ناامنی غذایی روبرو اند که این امر سبب سوء تغذیه حاد میلیون‌ها طفل گردیده است.

ایالات متحده امریکا، کشور و مردم بی‌دفاع و بخون نشسته ما را به گروه تاریک‌اندیش و متحجری که از هر نوع احساس و درک انسانی بدور اند؛ بدون کوچکترین مسئولیت وجدانی و انسانی تسلیم نمود که ما شاهد پی‌آمدهای ناگوار و غیرانسانی آن در مدت یک سال گذشته بودیم.

گروه تروریستی طالبان در طول حاکمیت شان در افغانستان مرتکب جنایات بی‌شماری، از قتل عام‌های پی‌در پی بی‌گناهان و غیرنظامیان گرفته تا تخریب و به آتش کشیدن دارایی‌های عامه، دشمنی با فرهنگ و آثار تاریخی، ظلم، استبداد و کشتار اقلیت‌های قومی و مذهبی، نقض حقوق بشر، حذف زنان از زندگی اجتماعی و محروم نمودن آنها از اساسی‌ترین حقوق شان یعنی تحصیل و کار، شده اند.

آقای جو بایدن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا اخیراً طی اظهارات غیرمسئولانه گفت که «افغانستان را خدا رها کرده است»؛ به پاسخ چنین اظهارات غیرمسئولانه می‌توان گفت: از کشوری که خود در تباهی و بربادی کشور ما نقش بسزا داشته، این اظهارات دور از منطق را هیچ هم‌وطن ما انتظار

نداشته است. دلایل این گفته‌های آقای بایدن کاملاً برای مردم ما واضح است؛ زیرا آقای رئیس جمهور با این کلمات زنده و ناسنجیده خود می‌خواهد شکست شرم‌آور و ناکامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان را با ارائه واژه‌های غیرمنطقی برائت دهد.

فاجعه بشری که امروز در افغانستان بوجود آمده؛ پی‌آمد سیاست ایالات متحده آمریکا است. در واقع خیانت به افغانستان با امضای قرارداد دوجانبه با طالبان به تاریخ ۲۹ فروری ۲۰۲۰ آغاز و به تاریخ ۳۰ اگست ۲۰۲۱ با خروج بی‌شرمانه و غیرمسئولانه آمریکا از افغانستان کامل گردید.

بزعیم آمریکا با خروج آنها از افغانستان، به اصطلاح جنگ علیه تروریسم بی‌پایان رسیده و طولانی‌ترین جنگ آمریکا خاتمه یافت. در حالی که افغانستان و مردم ما را به تروریستان تربیه شده خودشان تسلیم نمود؛ گویا «رمه را به دست گرگان سپرد». رنج‌های مردم ما متأسفانه پایانی ندارد؛ با وجود اینکه نیروهای امریکایی افغانستان را ترک نموده اند؛ ولی مداخلات بی‌شرمانه آمریکا برای تشدید ناامنی‌ها در این کشور هنوز هم ادامه دارد. چنانچه بعد از کشته شدن ایمن‌الظواهری، رهبر القاعده در افغانستان بتاريخ ۷ اگست ۲۰۲۲، پاکستان میدان‌هوایی شمسی را برای بار دوم با اخذ امتیازات در خدمت سازمان سیا قرار داد. میدان‌هوایی شمسی پاکستان، در واشوک بلوچستان، در ۱۹۰ کیلومتری با خط دیورند موقعیت دارد که از این محل طیارات بدون سرنشین امریکایی به سادگی می‌توانند مناطقی را در افغانستان، سرحد ایران و چین و بندر گوادر تحت نظر داشته باشند.

پاکستان با انتشار و فراگیر ساختن فرهنگ طالبانی، منطقه و جهان را با بی‌ثباتی مواجه ساخت و ایالات متحده آمریکا با استفاده از سیاست عوام‌فریبانه و جنگ با تروریسم در تبابی با پاکستان تحت نام صلح دروغین با طالبان، یک نظام دست‌نشانده پاکستان در کابل را مستقر گردانید.

اکثر مردم ما به این عقیده اند که افغانستان قربانی توطئه‌های کشورهای بزرگ شده است. به نظر آنها در زمان جنگ سرد میان دو ابرقدرت، همیشه آنها به اشکال مختلف مصروف طرح و تطبیق پلان‌هایی مداخله‌گرانه جهت تسلط و نفوذ بر کشور ما بوده و هیچ‌گاه از این کارشان دست نکشیده اند. فعلاً هم در قرن بیست و یکم این قدرت‌ها و نیروهای جدیدی که در منطقه و جهان پا به عرصه وجود می‌گذارند، به این عمل ادامه خواهند داد.

به استثنای دولت‌های ناکاره که منافع مشخص نداشته و یا منافع ملی‌شان محدود به منافع افراد و گروه‌های خاص می‌باشد؛ تمام کشورها به تحقق و تأمین منافع ملی خویش همیشه اولویت قایل بوده و جهت برآورده شدن اهداف شان به هر کاری متوسل می‌شوند. هرگاه منافع کشورها با هم مطابقت و همسویی داشته باشد؛ آنها در جستجوی همکاری متقابل می‌گردند؛ ولی اگر این منافع در تضاد باشد؛ علیه همدیگر دست به توطئه می‌زنند. گرچه توطئه یک بخشی از میکانیسم سیاست است؛ ولی توطئه همیشه نقش تعیین کننده ندارد.

عامل وضعیت ناهنجار و رقتبار کشور که تقریباً یک قرن، کشور و مردم ما را تحت فشار قرار داده؛ همانا بازی‌های ابرقدرت‌ها و ارتجاع منطقه در کشور ما بوده؛ ولی دلیل عمده دیگر را که همانا جاه‌طلبی، تنبلی و بی‌تفاوتی مردم افغانستان است؛ نیز هم نباید فراموش کرد. اگر ما توطئه‌های را که در دوره اصلاحات امانیه، در دوران حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، بقدرت رسیدن گروه‌های تنظیمی، ۲۰ سال دوره جمهوریت نیم‌بند و بسیاری از تحولات خرد و بزرگ دیگر به توطئه‌گران خارجی نسبت دهیم؛ بایست از خود سوال نمائیم که نقش ما در برطرف نمودن اینها چه بوده است؟ اگر ما تاریخ و اتفاقات را که در کشورهای دیگر به وقوع پیوسته است؛ مطالعه نمائیم به این نتیجه می‌رسیم که در کنار مداخلات و توطئه‌های کشورهای بزرگ خود ما هم نیز مقصر هستیم. زیرا ما در این مدت از اشتباهاتی که پیوسته آن را تکرار

می‌کنیم نیاموختیم؛ ما همدیگر پذیری را درک نکردیم تا مشترکاً جهت یک افغانستان مستحکم و آباد مبارزه و قدم برداریم.

بنابراین تمام تقصیر را به کشورهای دیگر نسبت دادن و خویشتان را بی‌تقصیر و قربانی فرض نمودن آسان، اما بیهوده و زیان‌بار است. راه خروج از حالت ناگوار و رقت‌بار فعلی، گرفتن مسوولیت و جستجوی عوامل داخلی بحران و اخذ تدابیر اساسی جهت تغییر بنیادی وضعیت، امکان‌پذیر است. ما بایست توانایی‌های صنعتی، علمی و فرهنگی کشور را تقویت بخشیده و زمینه مشارکت وسیع تمام نیروها را فراهم سازیم.

در فرجام باید خاطرنشان ساخت؛ که بار اصلی بازسازی افغانستان بعد از مداخله ۲۰ ساله نظامی در کشور ما را اخلاقاً بایست سازمان ملل متحد، ایالات متحده امریکا و متحدانش که مستقیماً مسئول بوجود آمدن اینهمه بدبختی‌های جدی و ناگوار در کشور ما اند؛ متقبل گردند. در عین زمان اوضاع و احوال خونبار کشور مان حکم می‌نماید تا بمنظور برچیدن بساط حاکمیت طراز فاشیستی طالبان دین‌سالار و قبیله‌سالار و حامیان آنان، بایست همه احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های ملی و اجتماعی رسالت‌مند، میهن دوست و آزادی‌خواه کشور، کار سازنده را در جهت تشکیل جبهه واقعاً وسیع و متحد ملی آغاز و با برپایی رستاخیز سراسری ملی همه زنان و مردان کشور به عمر ننگین این شب‌پرستان خفاش پایان بخشیده در کشور زخمی ما سرانجام حکومت فراگیر منتخب مردم افغانستان را که تمام حقوق اساسی بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی را تضمین نماید؛ برقرار و برنامه علمی زندگی ساز را در جهت اعمار مجدد افغانستان، توقف فعالیت‌های تروریستی، محو قاچاق مواد مخدر، مبارزه با فساد، زدودن فقر، توسعه و رشد اقتصادی، در جاده عمل پیاده نموده؛ به فقر جانکاه مادی و معنوی و عقب‌مانی سده‌های جنگ و خونریزی در کشور نقطه‌ی پایان گذارند.

هالند ۱۶ نوامبر ۲۰۲۲

ژاندارم جهانی و سرنوشت ما

تاریخ پر از فراز و نشیب کشور عزیز ما، بیانگر آنست که از سال‌های متمادی عده‌ای از کشورهای منطقه و غربی به کمک افراد خائن و گروه‌های مسلح تروریستی، تلاش ورزیده اند تا در افغانستان وضعیت سیاسی را بی‌ثبات نگهدارند؛ تا آنها بتوانند به راحتی و بطور برنامه‌ریزی شده؛ اهداف‌شان را تطبیق و تاحد ممکن منابع طبیعی و معنوی آن را غارت نمایند. سیاست‌های را که این کشورها در قبال کشور ما اتخاذ نموده اند؛ باعث محروم ساختن مردم کشور از تعیین سرنوشت و حق طبیعی شان شده است. با استفاده از سیاست‌های استعمارنو، از سال‌ها بدینسو کشور عزیز ما در بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسر برده؛ منابع و ثروت‌های آن غارت و از پیشرفت و توسعه آن جلوگیری به عمل آمده است. استراتژی‌های موجود در قبال کشور ما سبب گردیده که باوجود داشتن منابع سرشار طبیعی و آبی، هنوز هم افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب گردد. در حقیقت کشور ما قربانی حملات جیوپولیتیک و جیوایکونومیک گردیده است.

از حوادث و اتفاقات که طی سال‌های اخیر در کشور ما به وقوع پیوسته می‌توان استنباط نمود که مردم کشور ما به گروگان گرفته شده اند و کشورهای استعماری از این وضعیت ناعادلانه و غیرقانونی جهت برآورده شدن برنامه‌ها و اهداف غیرانسانی‌شان، صادرات و انتقال غیرقانونی منابع کشور با قیمت نازل استفاده‌سوء به عمل آوردند که این خود در گسترش فقر در کشور ما نقش بزرگ داشته است.

اگر به تاریخ ایالات متحده آمریکا نظر اندازیم؛ درمی‌یابیم که این کشور گاهی

مخفیانه و سری و گاهی هم آشکارا جهت تحقق سیاست‌های سلطه طلبانه‌اش از ابزار مختلف مانند گسترش تروریسم و ترویج اسلام سیاسی استفاده نموده است.

باید گفت که ایالات متحده آمریکا چند دهه اخیر را صرف ایجاد، توسعه و تمویل گروه‌های اسلامی نمود. در آغاز هدف اساسی این کشور مبارزه علیه اتحاد شوروی وقت بود؛ ولی بعداً با ترویج سیاست‌های سلطه‌جویانه، نه تنها بر علیه اتحاد شوروی وقت، بلکه علیه کشورها و حکومتی که برنامه‌های‌شان را نمی‌پذیرفتند و مطابق امیال کشور آمریکا عمل نمی‌کردند؛ به شیوه کین‌توزانه و غیرعادلانه نیز عمل نموده؛ رهبران آن کشورها را مورد سوءظن قرار داده و آنها را به کمک رسانه‌های طرفدارشان به مردم جهان هیولا معرفی می‌نمودند و با استفاده از گروه‌های بنیادگرای افراطی، ترس و وحشت در این کشورها ایجاد و مبارزه سازمان یافته‌شان را علیه حکومت‌ها و نیروهای مترقی و روشنفکر تحقق می‌دادند. یکی از مثال‌های برجسته آن کشور عزیز ما هنگام حضور قطعات نظامی شوروی بود که آنها با ایجاد ناآرامی و هرج و مرج در کشور پرداختند و حتی بعد از ترک قطعات نظامی اتحاد شوروی هم به این شیوه ادامه دادند. بعد از برقرار ساختن حکومت دست نشانده‌شان در افغانستان؛ عده از گروه‌های تروریستی آهسته آهسته بر علیه ایجادگیشان یعنی آمریکا اقدام ورزیدند. در واقع ایالات متحده آمریکا در این زمینه نقش قابل ملاحظه دارد.

اسلام سیاسی، ایدئولوژی که جهت دگرگون‌سازی با تشویق، حمایت، سازماندهی و حمایت پولی ایالات متحده آمریکا طرح‌ریزی، ایجاد، تمویل و گسترش یافت؛ می‌باشد. اسلام سیاسی در حقیقت جریان است که راه و روش و اصول آن نسبت به مسلمانان واقعی از بنیاد متفاوت و انحرافی است؛ بدین معنی که این اسلام با عقاید دینی - اسلامی مغایرت دارد. این جریان یا شیوه، توسط اخوان المسلمین، وهابی‌های عربستان سعودی، گروه حماس، حزب‌الله لبنان، جهادی‌های افغانستان و گروه القاعده عملی می‌گردد. ایالات متحده

امریکا با حمایت از این گروه‌ها، در مراحل و شرایط مختلف، سیاست‌ها و برنامه‌های خود را تحقق بخشیده است. از همان آغاز ایجاد این جریان سیاسی، ایالات متحده آمریکا توانست به دخالت در امور داخلی کشورها به ویژه در شمال افریقا، حضور مستقیم و کامل نظامی خود را در عراق و افغانستان عملی نماید.

اسناد معتبر موجود بیانگر آنست که آنها با مهندسی نمودن حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به کشور ما سرکشیدند. ایالات متحده آمریکا غرض حمایت از جهادی‌های افغانستان که توسط اخوان المسلمین و هم‌پیمانانش رهبری می‌شدند؛ میلیارد‌ها دلار صرف نمود. زمانی که دوره جنگ سرد به پایان رسید، دیگر این گروه‌ها برای ایالات متحده آمریکا منفعت نداشتند؛ برعکس این گروه‌ها برای شان خطر پنداشته می‌شد؛ زیرا امریکایی‌ها عقیده داشتند که آنها کمونیسم را نابود ساختند؛ ولی فعلاً به نظر آنها اسلام سیاسی که خود ایجادگر آن‌اند؛ من حیث خطر جهانی شناخته می‌شود.

در سال ۲۰۰۱ میلادی دولت بوش پسر با در پیش گرفتن پروپاگنده‌های که جهان و بخصوص ایالات متحده آمریکا با تهدید و خطر تروریسم مواجه است؛ گروه‌های طالبان و القاعده را که خود ایجادگر آنها بود؛ هدف قرار داده و به همین بهانه افغانستان را اشغال نمود. از پژوهشات گسترده که در مورد القاعده و حادثه ۱۱ سپتامبر انجام یافت؛ واضح گردید که این اتفاق یک حادثه نمایشی مهندسی شده بوده و دولت بوش با مبالغه در مورد القاعده، کشور ما را به همین بهانه به خاک و خون کشانید.

حمله نظامی آمریکا به افغانستان تحت نام مبارزه و محور تروریسم و القاعده یک جنگ ویرانگر برای کشور ما بود؛ طی دو دهه حضور ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش در کشور ما نه القاعده نابود شد و نه طالبان از بین رفتند. در این مدت انتظار که مردم از آنها بخاطر ثبات کشور داشتند؛ به واقعیت نپیوسته، بلکه وضعیت کشور بیشتر از پیش ناامن و هزاران مصیبت سراسر

کشور را احتوا نمود. در حقیقت بی‌ثباتی در کشور و قرار دادن افراد ضعیف و فروخته شده در رأس حکومت، ثابت ساخت که حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان یک برنامه توسعه طلبانه بود و این جنگ به هیچ صورت بخاطر مبارزه و محو تروریسم نبوده است.

آیا آمریکا و شرکایش واقعاً خواهان برقراری صلح در افغانستان بودند؟ به نظر من هرگز نه؛ بلکه این آمریکا و شرکایش بودند که باعث بدامنی و کشتار مردم بی‌گناه در افغانستان شدند.

از اطلاعات موثق برمی‌آید یک‌کعبه از اعضای گروه‌های تروریستی القاعده و داعش از افرادی تشکیل شده اند که آمریکا آنها را در عراق و افغانستان برای مدتی در زندان نگهداشته؛ بعد از تعلیمات نظامی آزاد و به گروه‌های تروریستی پیوسته اند. تا برای تحقق اهداف آنها عمل کنند؛ اما مدتی نگذشته بود که این گروه‌های تروریستی بخصوص القاعده و داعش از کنترل این کشورها خارج و برعلیه خودشان قرار گرفتند.

سوال خلق می‌گردد که آمریکا و کشورهای هم پیمانانش که بمنظور برقراری صلح و سرکوب گروه‌های طالبان و القاعده در افغانستان لشکرکشی نموده و کشور را اشغال نمودند؛ چرا درین مدت با وجود قدرت و توانمندی نظامی که داشتند؛ نتوانستند صلح و ثبات را در کشور ما برقرار سازند. در حالی که طی این مدت گروه‌های تروریستی روز تا روز قویتر شده و جنگ‌ها نیز در کشور شدت یافته؛ تلفات و قربانی آن که مردم بلاکشیده و بی‌دفاع را تشکیل می‌دهد؛ نهایت بیشتر گردید. چنانچه به اساس ارقام ارائه شده توسط مرکز تحقیقی انستیتوت واستن آمریکا، از سال ۲۰۰۱ الی نوامبر ۲۰۱۹ میلادی جنگ در افغانستان جان ۱۵۷ هزار نفر را گرفته است. بعد از گذشت بیشتر از بیست سال حضور، ایالات متحده آمریکا کشور ما را به همان گروهی که در سال ۲۰۰۱ بنام تروریستان با حمله نظامی شان راند؛ دوباره تسلیم نمود.

در حقیقت اینها جهان‌خوارانی اند که مسئول این همه نابسامانی‌ها، جنگ‌ها، کشتارها و گرسنگی مردم در سطح دنیا بوده؛ به چهره‌به اصطلاح ناجی کشورها با لباس کبوتران سفید صلح خود را تزئین نموده؛ اما سبب برپادی کشورها می‌گردند؛ چنانچه کشور ما را در مدت ۲۰ سال به خاک و خون کشیدند. آنها جنگی را در کشور ما آغاز نمودند که در بطن آن جنگ‌های بعدی را پلان‌گذاری نمودند.

آنها جهت برآورده ساختن منافع سیاسی و اقتصادی شان به کشور ما سرازیر شدند؛ تحت نام صلح ظاهر شدند و با گماشتن فاسدترین افراد که دست بالا در جنایت و خیانت علیه مردم و وطن داشتند؛ آغاز نمودند و کشور را از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ده‌ها سال به عقب برگشتاندند؛ مردم بیچاره را به هزاران مصیبت دچار نمودند.

پی‌آمدهای گویا این ناجیان صلح در کشور عزیز ما نهایت ناگوار و تکان‌دهنده می‌باشد. آنها بی‌فرهنگ‌ترین افراد را بالای مردم کشور ما تحمیل نمودند؛ زیربناها و نهادهای اقتصادی را نابود و از بین بردند، ثروت‌های ملی کشور توسط افراد خائین به وطن، تاراج و یا به شکل غیرقانونی به خارج از کشور انتقال داده شد.

با حمله امریکا بالای کشور ما، مصیبت‌های گوناگون آغاز گردید. آنها در قدم نخست با شیوه‌های گوناگون باعث گردیدند تا قشر روشنفکر و آگاه جامعه؛ کشور را ترک کنند و آنانی که با پذیرش شرایط ناهنجار در کشور باقی ماندند؛ به بهانه‌های مختلف از کار و دوایر دولتی رانده شده و جای آنها را به افراد غیرمسلمی و یا افرادی که کم‌سواد و یا اصلاً بی‌سواد بودند؛ سپردند. زیرا غرب با جابجا نمودن این افراد در رأس کار، خوبتر و بهتر می‌توانست به اهداف خود نایل گردد. روز تا روز یک‌پارچگی بین اقوام و مذاهب ساکن در کشور که قبلاً وجود داشت؛ متلاشی گردیده و نابود ساخته شد. چنین وضع به نفع این کشورها است و آنها می‌توانند بهتر و راحت‌تر به اهداف و پلان‌هایی شوم شان

نایل گردند.

با حضور این کشورها در افغانستان، اقتصاد ما کاملاً متلاشی گردید. زیرا اقتصاد ملی بنابر حضور فعال این کشورها رنگ اصلی خود را باخته و تحت تأثیر و وابسته به اقتصاد کشورهای غربی و کمک‌های آنها گردیده است که این خود ضربه بزرگ و خیانت جبران ناپذیر به کشور و مردم ما است. این کشورها اکثراً بخاطر حضور طولانی شان کوشیدند تا افراد وطن فروش، خائن به منافع ملی و مردم را در رأس حکومت نصب کنند تا بتوانند به راحتی و آسانی اهدافشان را برآورده سازند. مثال عمده آن در کشور عزیز ما از نشست بن آغاز تا حکومت طالبان را می‌توان نام برد.

خلاصه در مدت بیشتر از دو دهه، آن کشور عزیز و باستانی را که داشتیم فعلاً قابل شناخت نیست. این پروسه ادامه خواهد داشت ما در این مدت بیشتر از بیست سال شاهد اختلافات و ائتلافات بین گروه‌ها و افراد مختلف که همه و همه بجز از تأمین منافع خودشان به چیزی دیگر نمی‌اندیشیدند؛ بودیم. بازی این گدی‌گک‌ها به جز از تلفات و قربانی مردم عادی و بی‌دفاع و بربادی کشور ما چیزی دیگری ارمغان نداشت.

قابل تذکر است که گفته «تفرقه ببانداز و حکومت کن» برای ما واضح گردید که وجود اختلافات قومی و لسانی برای هردشمن چانس بزرگ است که از آن به نفع خود استفاده نموده؛ منافعشان را تأمین و حضورشان را طولانی‌تر نمایند.

صلح و برقراری امنیت یکی از آرزوهای مبرم مردم و کشور ما است؛ زیرا از چندین دهه بدینسو کشور ما در جنگی که اصلاً مربوط به افغانستان و مردم ما نبود؛ سوختند و ساختند. یگانه راه نجات کشور، صرف در انسجام نیروهای ملی، مترقی و جوانان آگاه است تا آنها به حکومت‌داری این خفاشان سیاه دل

پایان داده و در راه ترقی اجتماعی، رفاه همگانی و استقرار دموکراسی در کشور
به موفقیت‌های نایل گردند.

هالند

۲۲ دسامبر ۲۰۲۳

توطئه یا واقعیت

هرگاه به ارزیابی تاریخ کشور ایالات متحده آمریکا بپردازیم؛ درمی یابیم که این کشور بیش از هر کشور دیگر در جهان متوسل به جنگ شده است و این جنگ‌ها نه بخاطر آزادی کشورها، نه بخاطر تأمین حقوق بشر و نه بخاطر مردم جهان بوده؛ بلکه صرف جهت تحقق منافع ایالات متحده آمریکا صورت گرفته و برای رسیدن به این هدف، از هیچ نوع عملی ابا نورزیده اند.

به نظر رابرت دریفوس نویسنده کتاب «بازی شیطانی»، سیاست‌های ایالات متحده آمریکا طی شصت سال گذشته به بیراهه رفته؛ زیرا هدفش توسعه و تقویت گروه‌های راست‌گرای اسلامی جهت تأمین سلطه اقتصادی و استراتژیک آمریکا در شرق میانه زرخیز بوده است. وی با مطالعه و بررسی اسناد موجود معتقد است که وحدت تاریخی آمریکا با گروه‌های راست‌گرای اسلامی، مسبب اصلی بروز تروریسم در دهه نود قرن ۲۰ است. همکاری‌ها و تباری‌های تاریخی و محرمانه ایالات متحده آمریکا با تندروهای اسلامی، منجمله ملاقات مخفیانه آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا با رهبر اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۳، اتحاد مخفیانه بعدی ایالات متحده آمریکا با این گروه و هواخواهان سعودی آنها علیه جمال عبدالناصر رئیس جمهور وقت مصر، نقش برانزده در این معماری داشته است. نویسنده، با دقت و به شیوه علمی ثابت می‌سازد که چگونه سازمان سی آی ای در سرنگونی حکومت قانونی محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ دست داشت و هم اینکه چگونه طراحان محرمانه استراتژی آمریکا در دهه هفتاد، با استفاده از اسلام سیاسی گروه‌های را در خدمت خود گماشتند

تا به نیابت از آنها برای جنگ علیه اتحاد شوروی در افغانستان عمل نمایند.*

معماران سیاست استفاده از گروه‌های راست‌گرای اسلامی، امید داشتند تا به این ترتیب مقدمات سلطه کامل امپراتوری امریکا را بر شرق میانه، شمال افریقا و آسیای مرکزی و جنوبی مستقر سازند. اما ثابت شد که این یک بازی شیطانی است و امریکا به اشتباه محاسبوی استراتژیک خود خیلی‌ها دیر پی برد. در جریان جنگ سرد از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ میلادی، برای امریکا دشمن صرف اتحاد جماهیر شوروی نبود؛ بلکه تمام رهبرانی که برنامه‌های امریکا و غرب را نمی‌پذیرفتند؛ دشمن پنداشته شده و آنها را هیولا معرفی می‌نمودند. آنها این گونه رهبران را ملی‌گرا، سکولار و کمونیست تاپه می‌زدند.**

بنیادگراها در کشورهای اسلامی، مبارزه سازمان‌یافته را نه تنها در زندگی روشنفکری، بلکه در کوچه و بازار علیه پیروان این عقاید پیش بردند. ایالات متحده امریکا به این هم اکتفا ننموده و سال‌های متمادی تلاش ورزید تا در مناطق جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سابق، موانع جدی ایجاد نماید. ایالات متحده امریکا با این سیاست نه تنها دین اسلام، سنت و نظام سازمان یافته عقیدتی صدها میلیون انسان را به بازی گرفت؛ بلکه در حقیقت با اسلام‌یسم هم بازی کرد.

عملیاتی به ظاهر تروریستی که در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در ایالات متحده امریکا بوقوع پیوست؛ پی‌آمدهای مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی را برای این کشور و جامعه جهانی در قبال داشت. این تاریخ آغازگر مرحله جدید و تغییر تاریخی با علایم جدید در جهان است. تحلیل‌گران معتقد اند که "یازدهم سپتامبر" تاریخ سیاسی امریکا را تغییر داد؛ این کشور بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه نود رقیبی در جهان نداشت. اما با دشمن

* کتاب «بازی شیطان» صفحه ۱۱

** کتاب «بازی شیطان» صفحه ۱۴

ساختگی جدیدی تحت نام «افراط‌گرایی مذهبی» مواجه شد. با وجود سپری شدن بیشتر از ۲۲ سال [حین نگارش کتاب] از واقعه ۱۱ سپتامبر، حادثه‌ای که سبب بروز مرحله جدید در ساختار مناسبات بین‌المللی گردید؛ هنوز هم ابعاد بی‌شماری از آن ناگفته و پنهان باقی مانده است.

در مصاحبه‌ای که جنرال وسلی کلارک فرمانده عالی نیروهای ناتو در جنگ کوزوا، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر با شبکه CNN داشت اظهار نمود که: ما از قبل آگاهی داشتیم که برخی از گروه‌ها به پنتاگون حمله می‌کنند؛ ولی ما نتوانستیم از این حملات جلوگیری نمائیم. این اعتراف مرموز وی به تهاجم خارجی اشاره نکرده؛ بلکه نقطه در داخل کشور آمریکا را نشانه گرفته است.

نویسنده کتاب دروغ بزرگ، نتایج مطالعات خود را در این زمینه چنین خلاصه نموده است:

«تروریست‌ها به کمک همکاران بخش زمینی شان، با تدارک تجهیزات لازم عملیات را انجام دادند. بخش زمینی وظیفه داشت تا دو منبع رادیویی هدایت‌گر طیارات را در زمان مشخص فعال نموده و قبل از وقوع حادثه، افراد مستقر در برج‌ها را تلفونی هشدار دهند تا تلفات را به حداقل برسانند و در نهایت اقدام به تخریب انفجاری طبقات پائینی هر سه برج شمالی، جنوبی و شماره ۷ نمایند؛ همه این مراحل در برابر چشمان سازمان اطلاعاتی آمریکا صورت گرفت؛ بدون اینکه جهت توقف آن کوچکترین اقدامی انجام دهند.

سوال اینست که آیا می‌توان پذیرفت چنین عملیات دقیق و بزرگ، تراوش ذهن و افکار افراد که در مغاره‌های افغانستان زندگی می‌کردند و یا عده معدودی از شبه نظامیان اسلامی صورت گرفته باشد؟»

همچنین حسنی مبارك رئیس جمهور آن زمان مصر به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۱ در مورد این اتفاق، طی يك گفتگوی تلویزیونی با CNN بیان داشت:

«هیچ ارگان اطلاعاتی در جهان وجود ندارد؛ تأیید نماید که عده‌ای با طیارات مسافربری با مسافران به برج‌ها حمله می‌نمایند و یا پنتاگون را هدف قرار می‌دهند. افراد که چنین عملی را انجام دادند؛ بایست این برنامه‌ها را مکرراً قبل از قبل تمرین کرده باشند... مثلاً ساختمان پنتاگون برای یک پیلوت ارتفاع زیاد ندارد و هدایت یک طیاره مسافربری بسوی هدف نه چندان بلند مثل پنتاگون، آن هم با پرواز در ارتفاع پائین، بایست بارها و بارها تمرین شده باشد تا پیلوت با موانع متعدد در مسیر پرواز کاملاً آشنا باشد. مطمئناً این برنامه نهایت ماهرانه طراحی شده و افراد مذکور این مسیر و موانع را بدقت شناسایی و بررسی نموده اند.»*

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که به تعداد ۲۸۴۳ نفر قربانی در قبال داشت؛ دولت بوش پسر با قبول نظریهٔ نومحافظه کاران، که جهان امروز را برخورد تمدن‌ها معرفی می‌دارد؛ به جنگ همه جانبه علیه تروریسم آغاز نمود و حملات اساسی متوجه القاعده، این ویروس زهرآگینی که ایالات متحده آمریکا خود در پدیدآوردنش نقش عمده داشت؛ بود. اسامه بن لادن رهبر این گروه تروریستی، دشمن شماره یک آمریکا معرفی شد و دولت آمریکا برای دستگیری یا اطلاعاتی که منجر به دستگیری وی شود؛ پنج میلیون دالر جایزه تعیین، که بعداً این جایزه به ۵۰ میلیون دالر افزایش یافت.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکا به مظلوم‌نمایی آغاز و تمام جنایات خود را در جهان توجیه نمود؛ رئیس جمهور بوش بیان داشت که «یا همه دنیا با ماست یا علیه ما». به هر حال اتفاق ۱۱ سپتامبر مقدمه برنامه جدید بود که تا فعلاً ادامه دارد.

تیم تحقیقات عملیات حادثه ۱۱ سپتامبر اعلام داشت که همه حمله کنندگان

* کتاب «دروغ بزرگ»، صفحه ۱۵ - ۱۶

از کشورهای عربی و عضو سازمان افراطی القاعده بودند. چنانچه ۱۵ تن آنها از عربستان سعودی، ۲ تن از امارات متحده عربی، یک تن از مصر و یک تن هم از لبنان بودند. دولت امریکا هیچ نوع توضیحی در مورد اینکه چرا با عربستان سعودی منحيث کشور که از ۱۹ عامل حملات ۱۱ سپتامبر، ۱۵ نفر آنها اتباع این کشور بوده اند؛ برخورد قاطع و جدی انجام نداده و هیچ مدرکی ارائه نکرده است و برعکس همیشه اتهامات را علیه کشورهای دیگر و القاعده مطرح می کند. همه این ابهامات، بیانگر ناکامی و شکست دولت امریکا در روشن ساختن ابعاد مختلف حادثه ۱۱ سپتامبر برای افکار عمومی این کشور و جهان است. با آنهم جورج بوش پسر دو کشور افغانستان و عراق را هدف قرارداده و آنها را «محور شرارت» و خطر بزرگ برای جامعه جهانی معرفی نمود.

به همین ترتیب اشغال افغانستان اولین اقدامی بود که برنامه آن در دهه ۹۰ میلادی طراحی شده بود. با اشغال افغانستان، امریکا می خواست که یک ملت و یک نظام جدید نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر شرق میانه شکل بگیرد. بناءً امریکا به بهانه مبارزه با تروریسم ابتدا به افغانستان و بعداً به عراق حمله نمود؛ ولی با گذشت ۲۲ سال به جز از ویرانی و تلفات سنگین جانی و مالی به هیچ یک از اهدافی که در سال ۲۰۰۱ اعلام نموده بود؛ نرسید.

با وجود آنکه چهره‌های سرشناسی مانند تیری میسان مؤلف کتاب «دروغ بزرگ» در سال ۲۰۰۲، اسناد و مدارک گسترده در مورد مهندسی بودن حادثه ۱۱ سپتامبر به وسیله سرویس‌های امنیتی امریکایی، انگلیسی و اسرائیلی منتشر نموده اند؛ اما تبلیغات رسانه‌ای آنقدر گسترده و وسیع بوده که مانع افشای این سناریو و نیرنگ بی سابقه امنیتی شده است.

شبکه خبری ولترنت می نویسد، که در قبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هیچگاه سند رسمی مطلوبی به نشر نرسیده است و هیچ تحقیق قضایی و یا پارلمانی در این مورد انجام نیافته است. یگانه سند ارائه شده دولتی، گزارش کمیسیون ریاست جمهوری می باشد.

حال به ندرت می‌توان تحلیلگر را سراغ داشت که با گذشت ۲۲ سال از حملات ۱۱ سپتامبر معتقد باشد که از اثر حملات دولت‌های امریکا و هم‌پیمانانش در جهان و شرق‌میانه؛ امنیت افزایش یافته باشد. باید گفت که نه تنها امنیت تأمین نگردید؛ بلکه ناامنی و پیدایش گروه‌های افراطی در عراق و افغانستان هم نتیجه حملات امریکا به این کشورها می‌باشد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حقیقت جرقه‌های بود که سیستم بین‌المللی بخصوص ایالات متحده امریکا و هم‌پیمانانش به بهانه موجودیت خطر از جانب یک دشمن خیالی و ساختگی به نام اسلام بنیادگرا، ضرورت داشتند تا جنگی ساختگی را علیه دشمنی که خود آن را بوجود آورده بودند؛ آغاز نمایند.

در حقیقت حادثه ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای برای لشکرکشی بزرگ امریکا به افغانستان و عراق شد که بیش از ۳ میلیون کشته برجای گذاشت. کشتار مردم عراق و افغانستان و ایجاد جنگ نیابتی با حاکمیت‌های مردمی منطقه، از نتایج عمده این حملات می‌باشد. در مورد حادثه ۱۱ سپتامبر چنان یک کارزار وسیع تبلیغاتی به راه انداخته شد که افکار عمومی فرصت تفکر در این مورد را پیدا نکردند.

امریکا بعد از حضور نظامی ۲۰ ساله، افغانستان را با امضای توافقنامه ننگین دوحه ترک نمود؛ اما وضعیت در کشور بسیار بدتر از زمانی است که در سال ۲۰۰۱ ایالات متحده امریکا و هم‌پیمانانش به آن حمله کردند.

هالند

۱۱ سپتامبر ۲۰۲۳

بازگشت بد فرجام

افغانستان از چهار دهه بدینسو درگیر مداخلات و جنگ‌های کشورهای امپریالستی و ارتجاعی منطقه است. افغانستان بعد از بیست سال باردگر توسط طالبان با نشان دادن چراغ سبز از جانب امریکا، اشغال گردید. این امر در حقیقت یک تراژیدی بزرگ برای کشور، مردم و نیروهای مترقی در منطقه محسوب می‌گردد. جنگ که بیست سال قبل آغاز شده بود؛ دوباره به همان نقطه آغازش برگشت.

وزش باد خطرناکی که در کشور زخمی ما به وزیدن آغاز و توجه همه کشورهای جهان را به خود جلب نمود؛ باعث نگرانی عمیق نیروهای صلح دوست گردیده و انجام نهایت خطرناک در قبال خواهد داشت. باید گفت که هنوز طوفان اصلی در انتظار مردم و کشور ما است.

جنگ و مداخلات بی‌شرمانه امپریالیسم که از سال ۱۹۷۹ میلادی علیه کشور ما آغاز و در سال ۱۹۸۰ به جنگ اعلام ناشده تمام عیار مبدل گردید؛ هدف پلان شده امپریالیسم در سرنگونی دولت قانونی افغانستان بود و به همین منظور گروه‌های مسلح هفت‌گانه و هشت‌گانه، توسط کشورهای امریکا، انگلستان و عربستان سعودی تشکیل و تمویل شده؛ با همکاری فعال کشورهای پاکستان و ایران بسیج گردیدند. این امر نه تنها افغانستان را با یک جنگ اعلام ناشده مواجه ساخت؛ بلکه مانع رشد اجتماعی - اقتصادی کشور نیز گردیده و ناامنی را در منطقه گسترش داد. از آنجائی که امپریالیسم با پیروزی رژیم ملی و مترقی در افغانستان منافع اش را در خطر می‌دید؛ به مداخلات بی‌شرمانه علیه دولت ملی و دموکراتیک اقدام ورزید و باعث متوقف ساختن

اصلاحات و تحولات اجتماعی - اقتصادی در کشور ما گردید.

طوری که همه می‌دانند، پس از وقوع حمله تروریستی به برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، امریکا در نوامبر ۲۰۰۱ میلادی به بهانه مبارزه علیه تروریسم، حمله نظامی به افغانستان نموده و فرصت تازه‌کامپی کرد تا باردگر حضورش را در منطقه گسترش دهد. امریکا و متحدین وی گرچه توانستند؛ طالبان را از قدرت برکنار نمایند؛ ولی طی ۲۰ سال اشغالگری، آنها هیچ موفقیتی در زمینه مبارزه با تروریسم نداشتند؛ چنانچه همه شاهد بودیم گروه طالبان روزتاروز نیرومندتر و منسجم‌تر می‌شدند. جنگ ۲۰ ساله در افغانستان ثابت کرد که زور راه حل مشکلات نیست؛ بلکه این شیوه صرف به ثبات منطقه‌ای و حقوق انسانی مردم آسیب شدید می‌رساند. اشغال رسمی افغانستان از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ میلادی مصارف تقریباً ۲۰۰۰ میلیارد دلاری، ده‌ها هزار کشته و صدها هزار تن مهاجر را در قبال داشت.

توافقنامه صلح بین امریکا (دولت دونالد ترامپ) و گروه طالبان به تاریخ ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ میلادی در شهر دوحه قطر به امضاء رسید. گروه طالبان از این توافقنامه منحنی پیروزی خود بعد از ۱۹ سال جنگ یاد نمودند.

جنگ امریکا و متحدانش در افغانستان بعد از بیست سال به پایان رسید و آخرین طیاره حامل نیروهای امریکایی و تعدادی از شهروندان افغان بتاريخ ۳۱ اگست ۲۰۲۱ میدان هوایی کابل را ترک نمود.

طی مدت کوتاه در مورد خروج امریکا از افغانستان، موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌های مختلف توسط پژوهشگران و تحلیل‌گران سیاسی در سایر نقاط جهان ارائه گردیده است. عده با اقدامات دولت آقای بایدن موافق و تعدادی هم آن را مورد انتقاد شدید قرار داده اند. یک عده از تحلیل‌گران معتقد اند که امریکا با خروج خود از افغانستان؛ زمینه را برای تسلط چین، روسیه و ایران بر افغانستان فراهم نموده است. آقای بایدن در مصاحبه خبری‌اش بعد از

خروج امریکا از افغانستان اعلام داشت که: «هدف ما ملت سازی نیست؛ بلکه مقابله با تروریسم است و اینکه طالبان به خاک امریکا و متحدان آن تعرض نکنند». آقای بایدن در ادامه صحبت‌های خود بیان نمود که ما باید میان «خروج» و یا «جنگ با طالبان» یکی را انتخاب می‌کردیم، «ما خروج را انتخاب کردیم؛ زیرا نمی‌توان برای همیشه، بی‌انتهای و نامحدود به یک جنگی که خود افغان‌ها نیز حاضر به حضور و هزینه دادن برای آن نیستند؛ و برای ما معنایی ندارد؛ حضور داشته باشیم». در ادامه آقای بایدن بیان داشت که هدف امریکا ازین به بعد «تمرکز بر روی ماموریت ضدتروریستی» در افغانستان و سایر نقاط جهان خواهد بود.*

با در نظر داشت شرایط حساس موجود در افغانستان؛ اقدام دولت امریکا برای خروج نیروهایش؛ نامناسب بود و امریکا می‌توانست با موجودیت تعداد محدودی از نیروهای نظامی خود در افغانستان، از قدرت‌گیری طالبان و سقوط دولت کابل جلوگیری به عمل آورد. حضور حداقل نیروهای نظامی امریکا می‌توانست دموکراسی نیم بند و امنیت را تضمین نماید. گرچه «استقرار صلح و دموکراسی و مبارزه با تروریسم»، هدف ظاهری حمله امریکا در افغانستان بود؛ ولی در عقب این ادعاها، استراتژی بزرگ نقشه شرق میانه بزرگ وجود داشت که اشغال افغانستان یکی از حلقات این استراتژی بزرگ بوده است. اینکه چرا امریکا به حضور حداقل نیروهای خود در افغانستان موافقه نکرد؛ بیانگر آنست که در سیاست قبلی امریکا تغییر بوجود آمده است که جو بایدن صرف به بخشی از آن اشاره کرد: «هدف ما در افغانستان ملت‌سازی نبوده است؛ بلکه هدف، مبارزه با تروریسم است».

طالبان به سادگی، در زمان کوتاه و بدون مقاومت جدی از جانب نیروهای مسلح افغانستان؛ توانستند تقریباً تمام کشور را تصرف کنند. چنانچه ولایات قندهار و هرات «دو شهر بزرگ افغانستان» در مدت نزدیک به ۲۴ ساعت

* رویترز، ۹ فبروری ۲۰۲۰

سقوط کردند. این طرز مسلط شدن طالبان و تسلیمی دولت مستقر، شک و تردید به توافقات پشت پرده را بوجود می‌آورد و واضح می‌سازد که امریکا از پروسه تغییر شرایط در افغانستان کاملاً آگاهی داشته و این پروسه را به نفع استراتژی خود طرح‌ریزی نموده است.

جمهوری اسلامی ایران در مقابله با پلان شرق‌میانه بزرگ کشور امریکا؛ استراتژی اخراج نیروهای امریکایی از منطقه را در پیش گرفته و به همین منظور، با طالبان وارد مذاکره شدند. طوری که به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران بر پیروزی خود و شکست امریکا و اخراج آنها از منطقه با افتخار یاد نموده و معتقد اند که طالبان در رسیدن به این هدف اقدامات مناسبی را انجام دادند. به نظر دولت جمهوری اسلامی ایران، وضع منطقه و جهان و خروج امریکا از افغانستان، نشانه زوال قدرت امریکا محسوب گردیده و فرار ایالات متحده امریکا از افغانستان، آغاز اخراج آنها از غرب آسیا خواهد بود.

طی دو سه دهه اخیر پارللم اساسی در جامعه افغانستان؛ مسأله دولت بود. بعد از تجاوز نظامی امریکا در سال ۲۰۰۱ میلادی به افغانستان، دولت دست‌نشانده امریکا در کشور ما رویکار آمد؛ ولی از آن زمان تا حال مسأله دولت حل نگردید. به اساس ادعای امریکا، ۸۰ میلیارد دالر غرض آموزش و تجهیز ۳۰۰ هزار نیروی نظامی در افغانستان به مصرف رسیده است. هرگاه دولت دست‌نشانده از کوچکترین استقلالیت برخوردار می‌بود؛ با بسیج نیروها می‌توانست مقاومت نموده و مانع سقوط دولت گردد؛ اما این نیروهای نظامی بدون کمترین مقاومت و به سادگی مناطق را یکی پی دیگر به طالبان تسلیم نمودند. طرح ایالات متحده امریکا برای ایجاد یک دولت ملی لیبرال در کشور؛ با ادامه جنگ در افغانستان به نتیجه نرسید و بلاخره دولت ترامپ با آغاز مذاکرات با طالبان این طرح را کاملاً کنار گذاشت. دولت امریکا بعد از آنکه مُلتفت شد؛ نمی‌تواند یک دولت لیبرال طرفدار غرب را در افغانستان مستقر نماید؛ سیاست دوگانه همکاری با دولت غنی و هم‌زمان مذاکرات صلح با

طالبان و همکاری با گروه طالبان را تعقیب نمود که این امر خود باعث تضعیف دولت کابل گردید.

فساد گسترده و ضعف دولت‌های دست‌نشانده حامد کرزی، اشرف غنی و عبدالله عبدالله هم یکی از عوامل بقدرت رسیدن دوباره گروه طالبان می‌باشد. زیرا اکثریت مردم عادی در افغانستان، از فساد اقتصادی و سیاسی این دولت‌ها به ستوه آمده بودند. به نظر آنها گروه طالبان ظالم، بی‌رحم و دارای افکار افراطی هستند؛ اما حداقل امنیت را برای مردم برقرار خواهند ساخت؛ گرچه که برقراری امنیت توسط آنها هم در شک است. با آنکه طالبان تا حال تلاش ورزیده اند تا مدنیت و آداب دیپلماتیک را حداقل مراعات نمایند؛ زیرا هدف اصلی آنها این است تا سایر دولت‌ها، طالبان را به رسمیت بشناسند. عدم شناسایی شان از جانب کشورهای دیگر، یکی از تشویش‌های عمده آنها محسوب می‌گردد. بنه‌آن آنها سعی می‌دارند تا با تبلیغات رسانه‌ای افکار عامه را در مورد شان تغییر دهند. باید گفت که در دوره اول قدرت طالبان صرف کشورهای پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی، آنها را به رسمیت شناختند.

با رویکار آمدن طالبان بازهم مسأله اساسی، دولت است که آیا گروه طالبان خواهند توانست یک دولت مقتدر و مرکزی را در افغانستان ایجاد نمایند و از شرایط موجود گذار کنند. گرچه در شرایط فعلی امپریالیسم امریکا خواهان ایجاد یک دولت متمرکز متحد امریکا به رهبری طالبان در افغانستان می‌باشد؛ ولی امریکا احتمالاً هدف واقعی مهم دیگری را نیز دنبال می‌کند که در عمق این هدف، ممکن بی‌ثبات‌ساختن افغانستان و ایجاد شبهه‌دولت‌های چندگانه قرار داشته باشد که این امر به نفع تطبیق اهداف امپریالیستی امریکا در شرق میانه، آسیای مرکزی و در نزدیکی چین خواهد بود. ایجاد بی‌ثباتی در افغانستان می‌تواند منحنیث عامل فشار و تحمیل مصارف هنگفت به کشورهای مثل ایران، روسیه و چین عمل نماید.

گرچه طالبان متحد دولت پاکستان شمرده می‌شوند؛ ولی آنها در حقیقت، توسط امریکا جهت تطبیق پلان‌هایی شان در شرق‌میانه و آسیای مرکزی ایجاد گردیده است.

دولت امریکا تاکنون استراتژی خود را در مورد افغانستان ارائه نکرده است؛ ولی با توجه به اینکه ایجاد یک دولت مرکزی باثبات و طرفدار امریکا به رهبری طالبان کمتر شانس موفقیت دارد؛ می‌توان حدس زد که امریکا ممکن در افغانستان هم از گروه طالبان و هم از بعضی نیروهای مخالف طالبان حمایت نماید. سیاست دوگانه ایالات‌متحده امریکا هدف جز تقویت اختلافات فرقه‌ای، قومی و مذهبی چیز دیگری نیست؛ این اختلافات بهترین عامل در امر تطبیق استراتژی امریکا در منطقه خواهد بود. به همین شکل، دولت امریکا بار دیگر تلاش می‌ورزد که افغانستان و مردم آن را بی‌رحمانه و بی‌شرمانه قربانی کند تا پلان شوم خود را در کنترل و تضعیف دولت‌های خارج از مدار خود دنبال نماید.

پرسش عمده دیگر این است که آیا ایالات‌متحده امریکا و هم‌پیمانانش واقعاً درین جنگ شکست خورده اند؟

عقب‌نشینی نیروهای نظامی امریکا از افغانستان بعد از دودهه، گرچه منعیث یک شکست سیاسی شناخته می‌شود؛ ولی به نظر عده از تحلیل‌گران، جنگ ۲۰ ساله ایالات‌متحده امریکا در افغانستان یک «موفقیت فوق‌العاده» برای مجتمع نظامی - صنعتی امریکا که متشکل از دلان خصوصى سلاح، لابیگران و آن دسته از مقامات پنتاگون که در صدد دایمی ساختن جنگ اند و از حملات نظامی مفاد هنگفت کسب می‌نمایند؛ بشمار می‌رود. این مجتمع نظامی - صنعتی با استفاده از بزرگترین فریب‌ها با ایجاد یک دشمن، یعنی «تروریست‌ها»، از عراق تا سوریه و افغانستان مشغول زراندوزی اند.

در مصاحبه یکی از استادان مؤسسه روابط بین‌الملل دانشگاه روابط خارجی

چین به نام «لی‌هایدونگ» با گلوبال تایمز آمده است که سیاست امریکا را مجتمع نظامی - صنعتی امریکا، شدیداً پیریزی می‌کند. هدف اساسی این ارگان تشویق امریکا در به راه انداختن جنگ‌های خارجی غرض کسب مفاد بیشتر از آنها می‌باشد. هدف از جنگ افروزی‌های خونین، بقای آنها است که در نتیجه باعث بی‌ثباتی‌ها و آشوب‌های فراوان در جهان می‌گردد. به نظر وی این ارگان با ثروت انباشته و نفوذ فراگیر و گسترده اش، به بخش مهمی از سیاست گذاری‌های ایالات متحده امریکا مبدل گردیده طوری که حتی سیاستمداران انتخابی امریکا نیز کمتر جرأت می‌نمایند تا با آنها درگیر شده و باعث تضعیف قدرت آنها گردند. بناءً این ارگان در طویل‌المدت به بزرگترین تهدید برای دیپلماسی و استراتژی دفاعی خارجی امریکا مبدل خواهد گردید.

یک اندیشکده مستقل امریکایی بنام «مؤسسه اصلاح سیاست گذاری‌های امنیتی»، در این اواخر پیمانکاران معروف ارتش امریکا از جمله لاکهید مارتین، ریتون، جنرال داینامیکس، بوئینگ و نورترپ گرامن را منحیث بزرگترین منفعت‌جویان و برندگان جنگ در افغانستان معرفی نموده است.

در نوامبر ۲۰۱۹ میلادی موسسه امور عمومی و بین‌الملل واتسون دانشگاه براون، گزارشی را به نشر رسانید که در آن نگاشته شده، از سال ۲۰۰۱ میلادی به بعد، جنگ‌های امریکا در افغانستان، عراق و سوریه برای مالیه دهندگان امریکایی تقریباً ۶/۴ تریلیون دالر تمام شده است.

در حقیقت مالیه دهندگان این کشور با تأمین مصارف بزرگ نظامی دولت شان، مورد استثمار مالی قرار گرفته اند؛ چنانچه مصارف جنگ افغانستان ۲/۳ تریلیون دالر را احتوا نمود.

بودجه دفاعی سالانه ایالات متحده امریکا از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ میلادی، همیشه رو به افزایش بود؛ در حالیکه طی کمتر از دو دهه، ارزش سهام «لاکهد مارتین»، «ریتون»، «جنرال داینامیکس»، «بوئینگ» و «نورترپ گرامن» بین

۳ الی ۱۲ چند افزایش یافت، در واقع امپراتوری‌های خونبار این قاتلین، بالای اسکت مردم بی‌گناه کشور ما بنا یافته است. بنابر گزارش «اینترسپت»، اسهام دفاعی امریکا در زمان جنگ افغانستان در مجموع ۵۸ فیصد بهتر از بازار اسهام امریکا عمل نموده است.

سازمان‌هایی فعال در امور بشردوستانه و کشورهای کمک‌کننده به افغانستان درباره وقوع یک بحران انسانی قریب‌الوقوع در کشور جنگ‌زده افغانستان هشدار می‌دهند. گرچه بعد از خروج نیروهای امریکایی، طالبان سعی می‌ورزند تا زندگی اقتصادی و اجتماعی را در افغانستان احیا و فعال سازند؛ ولی اقتصاد افغانستان از اثر جنگ‌های خانمانسوز چند دهه اخیر در حالت نهایت ناگوار قرار دارد؛ فقر و بیکاری در کشور بیداد می‌کند؛ طی چند روز اخیر این حالت بیشتر از پیش گردیده که اقتصاد کشور را به فروریختن نزدیک ساخته است. صف‌آرایی مردم در عقب بانک‌ها جهت بدست آوردن پول شان و عدم موجودیت پول کافی در بانک‌ها، افزایش قیمت مواد غذایی به شکل سرسام‌آور، توقف فعالیت‌های اقتصادی و خدمات ضروری، شیوع روزافزون ویروس کرونا و عدم موجودیت امنیت غذایی، مشکلات زندگی را برای مردم غیرقابل تحمل ساخته است.

باوجود تلاش گروه طالبان جهت فعال نگهداشتن بانک‌ها، مراکز صحتی و اپارات دولتی، باید گفت که به حرکت درآوردن چرخ فعالیت‌های اداری و مالی در شرایط فعلی کار ساده نیست؛ بناءً جلوگیری از فروپاشی اقتصاد کشور فعلاً عمده‌ترین تشویش گروه طالبان محسوب می‌گردد.

افغانستان در حال حاضر شدیداً به پول نیاز دارد؛ ولی احتمال دسترسی گروه طالبان به دارایی تقریباً ۱۰ میلیارد دالری ذخیره بانک مرکزی که در خارج از کشور نگهداری می‌گردد؛ نهایت کم و یا غیرممکن است. در ضمن گروه طالبان به بانک‌ها دستور داده اند که فعالیت‌های شان را احیا کنند و هم‌زمان برای پرداخت پول به مشتریان محدودیت‌های را هم وضع نموده اند. اما مشکل

اساسی اینست که یک‌کده از کارمندان و متخصصین مجرب آشنا با سیستم مالی، در جریان عملیات بین‌المللی تخلیه از افغانستان، کشور را ترک گفته‌اند؛ که این امر خود در فعالیت‌ها و روابط با بانک‌های خارج صدمه قابل ملاحظه وارد نموده است.

افغانستان را بحران گرسنگی شدیداً تهدید می‌کند و این امر گروه طالبان را به مشکلات جدی مواجه خواهد ساخت. سازمان‌هایی بشردوستانه دربارهٔ یک فاجعه قریب‌الوقوع به دلیل خشک‌سالی‌های دوامدار هشدار می‌دهند.

مردم افغانستان در حالت فقر و گرسنگی، بی‌خانمانی و آوارگی به سر می‌برند؛ کشورهای غربی و ایالات متحده آمریکا که سنگ دفاع از حقوق بشر و دموکراسی را در سینه می‌کوبند؛ خود زمینه را چنان مساعد ساختند تا گروه طالبان به آسانی و بدون درگیری افغانستان را اشغال کنند. حالا دوباره بالای طالبان فشار می‌آوردند تا به شکل از اشکال آنها را از صحنه برداشته و گروه داعش را بجای آنها در منطقه حاکم سازند.

اگر آمریکا استفاده از پول ذخایر اسعاری کشور را که مسدود نموده؛ اجازه ندهد، تا یک ماه دیگر کشور با فاجعه بزرگ اجتماعی و اقتصادی مواجه خواهد گردید. وضع محدودیت بوسیلهٔ طالبان جهت اخذ پول از بانک‌ها تا مبلغ دوصد دالر در هفته برای مردم عادی شاید یک راه حل کوچک غرض مصارف شان باشد؛ اما تاجران نمی‌توانند با دو صد دالر در هفته فعالیت تجارتي‌شان را انجام دهند.

تراژیدی و وحشت بی‌سابقه، سرتاسر کشور به خون آغشته و زخمی ما را دربر گرفته؛ اما مردم ما به ویژه دختران و زنان شجاع، باشهامت و دلیر و مردان غیور کشور، در دفاع از آزادی، جهت تأمین عدالت اجتماعی و ضدیت با تاریک اندیشی و وحشت حاکم، بدون هراس، دست به اعتراض زده و صدای خود را علیه خشونت و ظلم مزدوران اجنبی بلند نموده‌اند.

برخورد غیرانسانی گروه طالبان و انتقام‌جویی‌های آنها باعث گردید تا مقاومت در برابر تجاوز، اشغالگری و یکه‌تازی این جنایتکاران تاریخ توسعه یابد. طالبان و پاکستانی‌ها در ولایت پنجشیر آتش جنگ را برافروختند. گروه طالبان و آی.اس.آی با استفاده از لشکر نیابتی خویش، داخل پنجشیر شده و تراژدی انسانی را رقم زدند. چنانچه ستاد فرماندهی مرکزی اردوی امریکا نیز دست داشتن ارتش پاکستان را در حمله به پنجشیر تأیید نموده و اظهار داشته که ارتش پاکستان، با ۲۷ فروند هلیکوپتر پر از نیروهای ویژه و پهپادهای پاکستانی، در حمله به پنجشیر به طالبان کمک و یاری نموده است. حمله وحشیانه طالبان به پنجشیر در حقیقت برنامه حکومت پاکستان جهت درهم شکستن مقاومت بود. طالبان بعد از حمله در پنجشیر، مردم را مجبور به کوچ اجباری نمودند. آنها شبکه برق و مخابرات را قطع و این ولایت را در محاصره اقتصادی قرار داده و تمام هست و بود مردم را غصب نمودند. ولی باتأسف جهان و آنهایی که خود را ناجی حقوق بشر می‌نامند؛ در برابر این فاجعه انسانی و تجاوز پاکستان خاموشی اختیار نموده است.

با در نظر داشت شرایط بحرانی اقتصادی فعلی در افغانستان، اداره پناهندگان سازمان ملل متحد به تاریخ اول سپتامبر ۲۰۲۱، خواستار تأمین یک بودجه ۳۰۰ میلیون دلاری برای کمک به مردم افغانستان شده است. این ارگان هشدار داده که احتمالاً ذخایر غذایی افغانستان در ماه سپتامبر امسال به پایان خواهد رسید و تقریباً یک سوم از جمعیت ۳۸ میلیونی افغانستان شدیداً با ناامنی غذایی مواجه هستند که با نزدیک شدن زمستان بعد از خشک‌سالی شدید، غرض تغذیه مردم به پول بیشتر نیاز است.

گروه طالبان در حالی اداره امور را در دست گرفته اند که کشور با بحران اقتصادی مواجه بوده و اقتصاد آن شدیداً به کمک‌های بین‌المللی متکی و نیازمند است. در شرایط که بیشتر ذخایر و دارایی‌های افغانستان در خارج از کشور نگهداری شده و فعلاً مسدود است؛ کمبود منابع غذایی، عدم تادیقه

معاشات کارمندان و مامورین دولت از ماه‌ها بدینسو و کاهش ارزش پول ملی کشور، از جمله نگرانی‌های اندک طالبان با آن مواجه می‌باشند.

مشکلات و پرابلم‌های که گروه طالبان جهت احیای اقتصاد با آن روبرو اند؛ زمینه و فرصت خوبی برای کشورهای غربی می‌تواند باشد تا آنها را به انجام تعهدات شان در ارتباط به اجازه سفر، تشکیل یک دولت فراگیر و تضمین حقوق زنان مجبور سازند.

از جانب دیگر، طالبان هم علاقمند روابط خوب با سایر کشورهای جهان منجمله ایالات متحده امریکا می‌باشند. در حال حاضر دیده می‌شود که واشنگتن جهت خروج امریکایی‌ها و دیگر متحدان باقی مانده در افغانستان، قصد دارد با استفاده از اهرم‌های اقتصادی بخصوص دسترسی به بازارهای جهانی بالای گروه طالبان فشار وارد نمایند.

قبل از به قدرت رسیدن گروه طالبان، بانک جهانی اقتصاد افغانستان را متکی بر کمک‌های خارجی و نهایت شکننده ارزیابی نموده بود. اساس این ارزیابی بانک جهانی در مورد اقتصاد افغانستان ناشی از مصارف بلند امنیتی قبل از تسلط طالبان است که ۲۹ فیصد تولید ناخالص داخلی را احتوا می‌کرد؛ در حالی که این رقم معمولاً در کشورهای کم درآمد، طور متوسط ۳ فیصد است. بعد از تسلط طالبان، با قطع و یا توقف کمک‌های خارجی، آینده اقتصادی افغانستان بیشتر از پیش شکننده‌تر به نظر می‌رسد. گرچه افغانستان یکی از کشورهای غنی جهان با ذخایر سرشار معدنی فراوانی است؛ ولی با تأسف، وضعیت سیاسی از سال‌ها بدینسو مانع استفاده و اکتشاف این معادن شده است.*

مشکلات امنیتی و فساد گسترده در افغانستان همیشه مانع اصلی سرمایه‌گذاری خارجی بوده است. به اساس یک گزارش سازمان ملل متحد طی

* بی‌بی‌سی، ۱۷ اگست ۲۰۲۱

دو سال اخیر هیچ سرمایه‌گذاری خارجی جدید در افغانستان صورت نگرفته و از سال ۲۰۱۴ میلادی تا رویکار آمدن طالبان، سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشور صرف ۴ مورد بوده است.

بخش خصوصی در افغانستان نهایت ضعیف بوده و اکثر مردم در عرصه زراعت و مالداري با محصول نهایت پائین مشغول کار اند که ۶۰ فیصد خانواده‌ها بخشی از درآمدشان را از این عرصه تأمین می‌کنند. ناگفته نباید گذاشت که افغانستان دارای اقتصاد "غیرقانونی" بزرگ، چون استخراج غیرقانونی از معادن، کشت تریاک و قاچاق انسان است.

بنابر ارقام ارائه شده توسط بانک جهانی، در سال ۲۰۱۹ میلادی، ۲۲ فیصد درآمد خالص ملی افغانستان را کمک‌های خارجی برای توسعه تشکیل می‌داد؛ فعلاً که وضع سیاسی در کشور تغییر نموده، آینده کمک‌های مالی از خارج هم نامعلوم و مبهم است. چنانچه وزیر خارجه آلمان قبل از رویکار آمدن گروه طالبان، بیان نموده بود که اگر آنها با گرفتن قدرت سیاسی در این کشور شریعت اسلامی را منحصیث قانون حاکم برقرار نمایند؛ ما حتی یک سنت دیگر هم به افغانستان کمک نخواهیم کرد. نهادهای بین‌المللی و بسیاری کشورهای کمک‌کننده نیز اوضاع افغانستان را به دقت تحت نظر دارند.

گروه طالبان که خود را یک جریان اسلامی متعهد و پابند شدید به اوامر و قواعد مذهبی اهل سنت می‌دانند؛ معتقد اند که زنان باید حجاب بپوشند؛ زنان و دختران دوازده ساله یا بیشتر از آن باید در خانه بمانند و در خارج از خانه کار یا تحصیل نکنند. به نظر آنها موسیقی و رقص فعالیت‌های گناه‌آلود بوده و مجازات بدنی برای جرائمی مانند سرقت و زنا مناسب است.

رژیم طالبان در دهه ۹۰ نیز به دلیل مجازات بدنی، اعدام‌ها در محضرعام، آزار و اذیت اقلیت‌ها به ویژه اهل هنود و هزاره‌های شیعه، و رفتار زشت و خشونت‌بار آنها با زنان، محروم ساختن زنان از آموزش و کار و یا بیرون رفتن

آنها از منزل بدون موجودیت مرد و پوشیدن برقع، بدنام بود.

طالبان با منفجر ساختن دو مجسمه بزرگ بودا در بامیان که یکی از عجایب بزرگ دوران باستان محسوب می‌شد؛ کشور را در سطح بین‌المللی به یک منطقه منفور مبدل ساختند.

گروه طالبان فعلاً در تلاش برای به رسمیت شناختن بین‌المللی، چهره معتدل‌تر از خود نشان می‌دهند. این گروه دارای سخنگویانی است که انگلیسی صحبت می‌کنند و اخیراً با بی‌بی‌سی تماس گرفته و نظرات خود را اعلام کرده و از مردم کابل خواسته اند تا آرام شوند.

هالند

۲۰ اکتبر ۲۰۲۱

مقصر کیست؟

هر پدیده خواه طبیعی باشد یا اجتماعی، نیاز به علل و عواملی دارد؛ تا زمانی که آنها به وجود نیامده و جمع نشده باشند؛ پدیده نیز شکل نمی‌گیرد. همچنان باید گفت که هرپدیده عوامل داخلی و بیرونی یا خارجی دارد. وضع موجود کشور ما هم ازین امر مستثنی نیست؛ وضعیتی که از چند دهه بدینسو بالای مردم و کشور ما تحمیل شده است؛ با درنظرداشت این تیوری بایست در عوامل داخلی و بیرونی آن جستجو گردد. در این بخش سعی خواهیم نمود تا عوامل بیرونی آن را برجسته سازم.

بخاطر وضاحت بیشتر موضوع، کمی به عقب برمی‌گردم، یعنی به دهه ۷۰ قرن بیستم، زیرا ریشه اصلی مشکلات و پرابلم‌های کشور ما با آن سال‌ها و قبل از آن گره خورده است.

طی چهار دهه گذشته؛ یعنی از حضور اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹ تا به قدرت رسیدن طالبان در دهه ۹۰ و بعد از آن تجاوز ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش؛ کشور ما با هرج و مرج سیاسی و امنیتی دست به گریبان بوده و با فرار ایالات متحده آمریکا و با به قدرت رسیدن مجدد گروه متحجر و تاریک اندیش طالبان، افغانستان به سمبل کشوری که از اثر جنگ‌های خانمان سوز و ویرانگر به ویرانه تبدیل شده؛ شناخته می‌شود. طی این مدت هیچ کشوری نتوانست و یا نخواست؛ فضایی را ایجاد کند که مردم ما بتوانند کشور را بازسازی و برای آینده مرفه برنامه‌ریزی کنند.

اگر گذشته را دقیقاً بررسی نموده و به آن نظر اندازیم، بخوبی درمی‌یابیم که

مقصر اصلی وضع رقتبار فعلی کشور ما؛ کی‌ها اند؟ چگونه کشور و مردم بیچاره ما را به خاک و خون کشانیده و بخاطر اهداف شوم شان که همانا کسب سود و سرمایه است؛ زندگی مردم بی‌دفاع ما را به جهنم مبدل نمودند؟ آنها به بهانه محو تروریسم به کشور ما لشکرکشی نموده و ادعا نمودند که ما در افغانستان یک جامعه نوین و دموکراتیک برقرار می‌سازیم. آنها‌ی که در بخاک و خون کشیدن کشور ما نقش کلیدی داشتند؛ چگونه خواهند توانست به پیام آوران آزادی، کبوتران صلح و تأمین‌کنندگان دموکراسی مبدل گردند. بالای آنها‌ی که خود ایجادکنندگان گروه‌های بنیادگرای اسلامی اند و در هزاران جرم و جنایت آنها شریک اند و در واقع دستان‌شان آلوده به خون مردم بیچاره ما است؛ چگونه می‌توان اعتماد کرد.

چنانچه خانم هیلاری کلنتن وزیر خارجه امریکا در زمان ریاست جمهوری بارک اوباما، و کاندید ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۱۶، در یکی از مصاحبه‌هایش بطور واضح بیان می‌دارد: «زمانی که شوروی به افغانستان حمله کرد، ما این ایده را داشتیم که به پاکستان برویم و یک گروه نظامی از مجاهدین تشکیل دهیم. ما برای آنها راکت‌های استینگر، سلاح‌ها و دیگر تجهیزات را فراهم ساختیم و آنها بعد از خروج شوروی وارد افغانستان شدند. ما این افراد آموزش دیده را که متعصب هم بودند؛ با تسلیحات در افغانستان و پاکستان ترک کردیم. بعضی ازین مجاهدین از عربستان سعودی و جاهای دیگر آمده بودند. یکی ازین افراد مطمئن اسامه بن لادن بود که با شبکه قدرت عربستان سعودی مرتبط بود. بدینگونه ما شاخه‌های وهابی اسلام را به افغانستان وارد کردیم.» *

درحقیقت این مردم افغانستان بودند که قربانی جنگ اتحادشوروی و متحده امریکا شدند و فاجعه اینجاست که افراط‌گرایی وهابی هم به افغانستان داخل

* مصاحبه هیلاری کلنتن با فاکس نیوز، ۲۶ می ۲۰۲۰

شد.

به قدرت رسیدن افرادی که هیچگاهی در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور ما نقش مؤثر نداشته اند؛ باعث گردید تا تمام هست و بود کشور نابود و یا غارت گردد. افرادی که دیروز به بهانه گویا دین اسلام در خطر است؛ از هیچ نوع ظلم و ستم بالای هموطنان ما دریغ نوزیدند و از سازمان‌هایی استخباراتی بیگانه دساتیر اخذ می‌نمودند؛ هیچگاه درد و آلام مردم را درک نمی‌کردند؛ چگونه می‌توان از آنها توقع اعمار جامعه دموکراتیک و آزاد را داشت. در حالی که هدف اصلی آنها گرفتن قدرت سیاسی و موقوف بود. بر گروه‌های که از انجماد فکری برخوردار اند؛ نمی‌توان حساب نمود. آنها کشور را از مسیر سالم حیاتی و رشد منحرف ساختند؛ فقر، بیچاره‌گی و فساد رادر تمام ساحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گسترش دادند.

یکی از شیوه‌های کار امریکایی‌ها این است که بالای اشخاصی که هیچگاه در فکر تغییر و تحول نیستند؛ اتکاء نماید و نیروهای مترقی، روشنفکر و وطنپرست را که می‌توانند برای کشور مفید باشند؛ به شکل از اشکال از صحنه خارج سازند که این امر صداقت آنها را مورد شک و تردید قرار می‌دهد.

ما از سال‌ها قبل تجارب تلخ و ناگوار از عملکرد این ناجی‌های به اصطلاح دین اسلام و صلح داریم؛ گرچه که در سال‌های ۸۰ قرن بیستم بمراتب از جانب دولت قانونی افغانستان جهت آشتی جوانب ذینفع، تقاضاهای مکرر صورت گرفت تا در کشور ما جنگ پایان یافته و فضای صلح آمیز برقرار گردد؛ ولی متأسفانه از جانب گروه‌های مخالف و کشورهای امریکا، پاکستان، چین و ایران رد و افغانستان و مردم آن به کام وحشت و دهشت گرفتار و سوال نابودی حتمی کشور ما مطرح شد. با تأسف حضور بیست ساله متحده امریکا و هم پیمانانش، نتوانست مردم ما را از شکنجه و عذاب، فقر، ظلم، بی‌وطنی و آواره گی نجات دهد و با به قدرت رسیدن دوباره گروه متجر طالبان، همان وحشت و دهشت، هنوز هم در کشور حاکم است.

بعد از خروج نیروهای اتحادشوری از افغانستان و وقوع تغییرات و تحولات سیاسی در جهان، گروه‌های تنظیمی هفتگانه و هشتگانه در کشور قدرت را بدست گرفتند. این تنظیم‌ها نتوانستند یک دولت فراگیر را در کشور ایجاد نمایند. گسترش اختلافات میان آنها باعث ایجاد گروه طالبان گردید. این گروه که اکثریت شان در مدارس دینی پاکستان تعلیمات اسلامی را آموخته بودند به نام "تحریک اسلامی طالبان" به رهبری ملا محمد عمر در سپتامبر ۱۹۹۴ میلادی بوجود آمد که هدف شان "مقابله با شر و فساد و ایجاد یک نظام اسلامی مبتنی بر فقه حنفی" در افغانستان بود؛ آنها با حمایت کشور پاکستان از طریق سرحد سپین بولدک ولایت قندهار در کشور ظهور نموده و به سرعت نفوذ خود را گسترش دادند. هدایت و رهبری گروه طالبان از زمان پی‌نظیر بوتو تا حال توسط حکومت پاکستان صورت می‌گیرد.

در سال ۱۹۹۶ میلادی زمانی که طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفتند؛ نام حکومت خود را "امارت اسلامی افغانستان" اعلام نموده؛ رسانه‌های تصویری را بسته و نام رادیو افغانستان را "رادیوی شریعت" گذاشتند. استادیوم ورزشی کابل را به محل اعدام مردان و زنان مبدل نموده و زنان را در محضر هزاران نفر تیرباران می‌کردند. این گروه با تطبیق احکام شدید اسلامی، زنان را از ابتدایی‌ترین حقوق شان یعنی تحصیل و کار محروم نمودند. آنها با وضع نمودن محدودیت‌های شدید، زندگی عادی شهروندان را دگرگون ساختند. تراشیدن ریش، پوشیدن لباس‌های غیر از لباس ملی، شنیدن موسیقی و آوازخوانی زنان جرم محسوب شده و مجازات بسیار سنگینی را در قبال داشت. آنها به اشکال گوناگون حقوق بشر را نقض و آثار گران‌بهای فرهنگی را تخریب نمودند که یکی از مثال‌های برجسته آن تخریب مجسمه‌های معروف بودای بامیان که شهرت جهانی داشت و باعث خشم جهانیان نیز گردید؛ بود.

در این دوره از اثر عدم دسترسی کافی به خدمات اولیه صحتی، سطح مرگ و میر نوزادان به ۲۵ فیصد افزایش یافت که این رقم بلندترین رقم را سطح در جهان

نشان می‌داد؛ برعلاوه از هر ۴ طفل یک نفر آن قبل از ۵ سالگی تلف می‌گردید. در چنین شرایطی، مردم افغانستان شدیداً به کمک‌های بشردوستانه خارجی نیاز داشتند؛ اما حکومت طالبان با تطبیق احکام شدیداسلامی، نسبت به سازمان‌های کمک‌کننده خارجی تردید داشت. از همین سبب در سال ۱۹۹۸ میلادی طالبان دفاتر تمام سازمان‌هایی کمک‌کننده خارجی و دفاتر سازمان ملل متحد را در افغانستان مسدود نمودند.

در دوره تسلط گروه طالبان از سال‌های ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ میلادی، آسامه بن لادن میلیدار عربستان سعودی، برخی از جنگجویان خارجی را که در دهه ۸۰ علیه اتحادشوروی وقت، در افغانستان می‌جنگیدند، در یک "شبکه تروریستی بین‌المللی" به نام "القاعده" تنظیم نمود. شبه نظامیان وفادار به بن لادن در صفوف طالبان می‌جنگیدند و بن لادن از گروه طالبان پشتیبانی مالی می‌کرد.

بعد از حمله تروریستی القاعده به مرکز تجارت جهانی در نیویورک، ایالات متحده آمریکا، عملیاتی را به نام "عملیات آزادی پایدار" در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ در افغانستان آغاز نمود. گروه‌های طرفدار آمریکا تحت نام ائتلاف شمال با همکاری ایالات متحده آمریکا به سرعت ولایات بزرگ را یکی پی دیگر تصرف نمودند.

آقای جورج بوش رئیس جمهور آن وقت آمریکا در سخنرانی‌اش بعد از حملات ۱۱ سپتمبر بیان داشت که این عمل کار گروه تروریستی القاعده است که در رأس آن آسامه بن لادن قرار دارد؛ بناءً حملات علیه گروه تروریستی القاعده و تأسیسات نظامی طالبان در افغانستان صورت می‌گیرد.*

در گزارش کمیته تحقیق درباره ۱۱ سپتمبر در سال ۲۰۰۳ که بنام گزارش ۲۸ صفحه‌ای مسمی است و آن را آقای باب گراهام سناتور سابق ایالات فلوریدا

با رئیس کمیته تحقیق تهیه نموده اند؛ نقش عربستان سعودی و دولت بوش درین حملات کاملاً برجسته شده است. آقای گراهام و تیم کاری اش درین گزارش بیان نموده اند که در این حملات ۱۹ نفر اتباع عربستان سعودی سهم داشتند و آنها را شبکه پنهانی که از ریاض تا کاخ سفید گسترده شده بود؛ حمایت نمود که شخصی بنام بندر بن سلطان در رأس آن قرار داشت. وی از سال ۱۹۸۳ الی ۲۰۰۵ سفیر عربستان سعودی در امریکا بود و مدت زیادی منحیث رئیس شورای امنیت ملی و از سال ۲۰۱۲ الی ۲۰۱۴ به صفت رئیس استخبارات عربستان ایفای وظیفه می نمود؛ نفوذ او در دولت بوش منجر به کاری شد که اتفاق افتاد.

در مجموع تمام حرف کمیته پژوهش این بود که عربستان سعودی در عقب این حملات قرار داشت. در ضمن بندر بن سلطان نیز طی یک مصاحبه اظهار داشت که حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ به هیچ توضیحی نیاز ندارد.*

پس پرسشی به میان می آید، که چرا امریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد؛ در حالی که این حمله به جای افغانستان بالای عربستان سعودی بایست صورت می گرفت؟

در حقیقت علت بخاک و خون کشیدن یک کشور فقیر چون افغانستان و مردم بی گناه آن، حملات مهندسی شده ۱۱ سپتمبر بود که مردم ما اصلاً در آن نقشی نداشته اند.

فاکس نیوز بیان می دارد که اولین ورود ایالات متحده امریکا در افغانستان از دهه ۸۰ قرن بیست آغاز گردید؛ عامل این مداخلات و حمله، رقابت میان اتحاد شوروی سابق و ایالات متحده امریکا بود؛ زیرا افغانستان با داشتن منابع سرشار نفت و گاز و هم موقعیت خاص جیوپولیتیک در آسیای میانه، برای

* گزارش اسوشیتدپریس از «سندی جدید» از «ارتباط برخی دیپلمات های سعودی با ۱۱ سپتامبر»، ۵ دسامبر ۲۰۰۶

امریکا نهایت مهم بود و است.

برعلاوه جنرال واسیلی کلارک قومندان نیروهای ایالات متحده آمریکا در اروپا و کاندید ریاست جمهوری، طی یک مصاحبه اظهار داشت که: «ده روز بعد از یازده سپتمبر در پنتاگون نزد آقای رامسفلد وزیر دفاع رفتیم؛ بعداً به طبقه پائین رفتیم تا با کارمندان که قبلاً برای من کار می کردند؛ احوال پرسی کنیم. یکی از جنرال‌ها از من خواهش نمود داخل دفترشان بروم تا کمی با هم صحبت کنیم؛ من گفتم که شما مصروف هستید من مزاحم نمی‌شوم. او گفت نه نه، برایم گفت که ما تصمیم گرفتیم تا با عراق وارد جنگ شویم؛ این جریان حدوداً مربوط ۲۰ سپتمبر ۲۰۰۱ است. من گفتم که با عراق، چرا؟

گفت: نمی‌دانم؛ علاوه کرد که فکر می‌کنم بخاطر اینکه کار دیگری به ذهن‌شان نمی‌رسد تا انجام دهند. گفتم آیا اطلاعاتی مبنی بر ارتباط صدام با القاعده پیدا کردند؟ گفت نه، نه چیزی جدیدی بدست نیامده؛ آنها فقط تصمیم گرفتند با عراق وارد جنگ شوند. گفت فکر کنم جریان این است که ما نمی‌دانیم با تروریست‌ها چه کار کنیم. اما، ما قدرت نظامی خوبی داریم و می‌توانیم دولت‌ها را سرنگون کنیم؛ و افزود اگر تنها ابزار شما چکش باشد همه مشکلات باید به شکل میخ نشان داده شوند. آقای کلارک ادامه می‌دهد که چند هفته بعد برگشتم تا دوباره ببینمش. در آن زمان ما داشتیم افغانستان را بمباران می‌کردیم؛ گفتم آیا هنوز قرار است که با عراق جنگ کنیم؟ گفت او از آن هم بدتر. یک کاغذی از روی میزش برداشت و گفت من همین حالا این را از دفتر وزیر آوردم؛ این یادداشتی است که توصیف می‌کند؛ چطور قرار است ما ۷ کشور را در ۵ سال نابود کنیم؛ با عراق شروع می‌شود و بعد سوریه، لبنان، لیبیا، سومالیا، سودان و با ایران به اتمام خواهد رسید.

به نظر جنرال کلارک، انسان‌ها اشتباه هم می‌کنند؛ و یکی از اشتباهاتی که ایالات متحده آمریکا همیشه مرتکب شده است؛ دخالت و به نحوی تعدیل دولت‌های مردمی بوده است؛ مخصوصاً در شرق میانه. واقعیت در مورد

شرق‌میانه این است که اگر نفتی در آنجا نبود؛ همچون افریقا می‌بود. هیچکس تهدید به دخالت در افریقا نمی‌کند».*

گرچه در سال‌های بعد از ۲۰۰۱، میلیاردها دالر جهت کمک و بازسازی به افغانستان سرازیر گردید؛ مذاکراتی متعددی جهت برقراری صلح به راه انداخته شد و ده‌ها هزار نیرو غرض قطع جنگ و تأمین صلح و ثبات در کشور ما مستقر شدند؛ ولی افغانستان هنوز هم در لبه پرتگاه قرار داشته و فقر بی‌سابقه باعث گردیده تا یک‌عده از هموطنان ما بخاطر زنده ماندن، جگرگوشه‌های‌شان را بفروش برسانند. نوزادانی که چند دهه قبل از پدر و مادر افغان در افغانستان زاده شدند و فعلاً نزدیک به کهن سالی اند؛ هیچگاهی آنها لذت زندگی صلح‌آمیز و امن را تجربه ننموده اند که این امر نهایت جانسوز و ناگوار است.

در سال ۲۰۰۳ گروه طالبان به رهبری ملا عمر دوباره سازماندهی شده و با جنگ چریکی علیه دولت مرکزی افغانستان و نیروهای ایساف پرداختند. آنها با بمب‌گذاری‌ها و انفجارات انتحاری در شهرها از سال ۲۰۰۶ کنترل بعضی مناطق را در کشور دوباره بدست گرفتند. در سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ میلادی نیروهای ائتلاف جهت مبارزه علیه گروه طالبان، تعداد نیروهای خود را به ۱۴۰ هزار افزایش داد. طولانی‌ترین جنگ بدون وقفه در تاریخ ایالات متحده امریکا، جنگ این کشور در افغانستان بود. این جنگ که تقریباً ۲۰ سال طول کشید، تلفات سنگین نظامی و مصارف هنگفت به اقتصاد آن کشور در قبال داشت. به اساس گزارش یک وبسایت مستقل "icasualties.org" از سال ۲۰۰۱ الی اگست ۲۰۲۱ به تعداد ۳۶۰۹ تن از نیروهای ایالات متحده امریکا در افغانستان کشته شده و ۲۰ هزار و ۶۶۳ نظامی مجروح گردیده اند.

به اساس گزارشات سازمان‌های حقوق بشر بین‌المللی و نهادهای مدنی در افغانستان، از سال ۲۰۰۱ تا حال در کشور ما نیز هزاران غیرنظامی کشته و

* Persian Gulf Studies Center، ۱۴ فبروری ۲۰۱۵

ده‌ها هزار تن دیگر زخمی شده‌اند.

در سال ۲۰۲۱، ما شاهد شکست و فرار ایالات متحده آمریکا از افغانستان و برگشت دوباره طالبان، در لحظات حساس تعیین کننده برای منطقه و جهان بودیم. سوال اساسی این است که علل اصلی این همه کشمکش‌ها و جنگ‌های متوالی در کشور ما چیست؟ و چرا در افغانستان جنگی شعله ور است که پایان ندارد؟

طالبان بعد از ۲۰ سال جنگ، دوباره زمام حکومت را بدست گرفتند، اینکه این گروه نقش مهمی در شکل دادن به آینده افغانستان ایفاء خواهد کرد یا نه؛ سوال برانگیز بوده و نمی‌توان به آن اطمینان داشت. زیرا بازسازی نهادها و زیرساخت‌ها در شرایطی که کشور با یک فروپاشی اقتصادی مواجه بوده و عدم دسترسی آنها به تقریباً ۹ میلیارد دلار ذخایر اسعاری که ۹۰ فیصد دارایی کشور را تشکیل می‌دهد، بوسیله ایالات متحده آمریکا، مشکلات آنها را در انجام وظایف شان بیشتر از پیش دشوارتر ساخته است.

دولت افغانستان در شرایط فعلی توان پرداخت معاشات کارمندان را ندارد و مردم می‌توانند صرف مبلغ ناچیزی افغانی را از بانک‌ها بدست آورند. در وضعیتی که قیمت مواد اولیه (غذا، سوخت و گاز) افزایش سرسام آور را تجربه می‌کند؛ مردم پول نقد در اختیار ندارند تا مواد اولیه حیاتی‌شان را خریداری نمایند.

با به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، زنان افغانستان یکباردیگر با ترس و وهم طالبانی مواجه گردیدند؛ گرچه بعضی‌ها معتقد اند که گروه طالبان تغییر نموده اند و کمتر از خشونت علیه مردم استفاده خواهند نمود؛ ولی با درنظرداشت عملکرد شان طی این سه ماه، نمی‌توان این ادعا را تأیید نمود. برعلاوه نباید فراموش کرد که بعضی‌ایدئولوژی‌ها، خشونت علیه زنان را در ذات خود دارند و از آن دفاع هم می‌کنند. به اساس یک نگاشته در روزنامه

دیپلمی، نیروهای طالبان و فرماندهان جهادی برای ازدواج سربازان شان به امامان مناطق که تحت تصرف شان قرار دارد؛ دستور داده‌اند تا لیستی از دختران و زنان ۱۲ تا ۴۵ ساله را تهیه کنند.

در شرایط فعلی، زنان و دختران برعلاوه فقر شدید در کشور، قربانی افکار تاریک و متحجر طالبانی نیز هستند. تغییرات ۲۰ ساله بعد از سقوط طالبان تا به قدرت رسیدن دوباره آنها گریه کم نبود؛ ولی سهم امریکا را در وضعیت بوجود آمده امروزی افغانستان نیز نمی‌توان نادیده گرفت.

زنان در افغانستان قبل از به قدرت رسیدن طالبان، در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سهم برارزنده ایفاء می‌نمودند؛ تقریباً سه و نیم میلیون دختر شامل مکتب بودند و یک سوم محصلین را در پوهنتون‌های خصوصی و دولتی زنان و دختران تشکیل می‌دادند. همچنان هزاران زن مشغول کسب و کار شخصی بودند که همه این فعالیت‌ها در دوران طالبان ممنوع گردید و همه این دست‌آوردها دوباره به نقطه صفر برگشت. امروز زنان به شدت از وضع موجود آسیب دیده و وحشت بر زندگی آنها سایه سنگینی هموار نموده است.

بعد از فرار خائنانه حکومت‌داران قبلی و دوباره به قدرت رسیدن طالبان، اکثریت مطلق مردم افغانستان در وضع ناگوار و بد اجتماعی و اقتصادی قرار داشته و به کمبود شدید مواد اولیه حیاتی مواجه‌اند. چیزی که بیشتر از همه رنج‌آور و دردناک است؛ سختی و مشکلات اقتصادی است که بالای مردم تحمیل شده و روز تا روز این مشکلات افزایش می‌یابد.

دولت منحیث یک ارگان سیاسی و قدرتمند که می‌خواهد امور مملکت را اداره کند برای اداره کشور نیاز به امکانات و منابع اقتصادی و پول دارد. اقتصاد جوابگوی این نیازمندی‌ها است. گرچه مشکلات اقتصادی و فقر را در کشور نمی‌توان به اسرع وقت حل نمود؛ ولی جهت جلوگیری از اثرات منفی اجتماعی

- اقتصادی و کاهش شدت فشاری که مردم در شرایط فعلی با آن مواجه اند؛
بایست یک سلسله اقدامات لازم و ضروری بصورت عاجل انجام یابد.

علت اینکه امروز مردم از فقر و تنگدستی رنج می‌برند؛ بیشتر جنبه داخلی داشته و آن ناشی از عدم موجودیت سیاست اقتصادی مشخص گروه حاکم، اختلال در عرصه واردات و صادرات، قیمت گذاری‌ها و کنترل ضعیف بر بازار است که تجار و حاکمیت فعلی نتوانسته اند به درستی آن را اداره و رهبری کنند. باید گفت که هدف تجار، نهادهای اقتصادی و آنهایی که نقش کلیدی در اقتصاد دارند؛ دوری از قضا و بیشتر کسب مفاد و احتکار است.

قابل تذکر است که امریکا و جامعه جهانی در حکومت قبلی مصارف روزانه مردم را نمی‌پرداختند، بلکه عرصه‌های واردات و صادرات در سیستم اقتصادی بود که چرخ زندگی مردم را حرکت می‌آورد؛ با آنکه آن سیستم هم خیلی‌ها ضعیف بود؛ ولی متأسفانه امروز آن سیستم ضعیف هم دیگر وجود ندارد. برعلاوه نامشخص بودن سیاست اقتصادی، عدم همکاری نهادها و قایل نشدن اولویت به مسایل اقتصادی بوسیله حکومت طالبان، از جمله معضلاتی هستند که تأثیرات ناگوار و سوء را بالای زندگی مردم بجا گذاشته است.

تجار ملی در همکاری با حکومت طالبان، می‌توانند به ساده گی مردم را از فقر، گرسنگی و حالت اسفناک نجات دهند. این مسئولیت در قدم نخست بیشتر متوجه حاکمان کشور است؛ زیرا بقا و دوام شان وابسته به این امر است. آزاد ساختن ذخایر پولی کشور و کمک‌های بشردوستانه کشورهای و نهادهای خارجی تا حد مشکلات را رفع خواهد نمود؛ ولی این امر راه حل اساسی و همه جانبه جهت کاهش فقر و تأمین آینده درخشان کشور نیست.

بناء جهت احیای اقتصاد فروپاشیده و نجات مردم از وضعیت ناگوار و اسفناک موجود، بایست حکومت طالبان به مسأله اقتصادی اولویت قایل شده، متخصصین و افراد مسلکی اقتصادی را بکار بگمارند و تصویر واضح از

سیاست اقتصادی شان ارائه نمایند تا اقتصاد فروپاشیده و بهم ریخته کشور ما تا حدودی رونق یافته و مسیر اصلی رشد را درپیش گیرد. اما اگر حاکمیت طالبان همه چیز را مانند گذشته با استفاده از زور و سلاح بخواهند حل نمایند و بدون در نظر داشت تجربه، تخصص و شایستگی، در رأس همه امور صرف ملا، آخوند و مولوی را بگمارند؛ واضح است که مشکلات بیشتر گردیده، فقر افزایش یافته و خشم مردم شعله ور خواهد گردید.

تاریخ جوامع بشری نشان می‌دهد که شدیدترین و خشن‌ترین انقلابات، ناشی از فقر و گرسنگی مردم بوده که آنها را واداشته تا علیه حاکمان شان دست به قیام بزنند و آنها را از قدرت سرنگون سازند. در صورت عدم توجه به معضلات که تذکر داده شد، سقوط حاکمیت طالبان اجتناب ناپذیر خواهد بود که این امر باعث جنگ و قیام تمام عیار خواهد گردید و بازهم مانند گذشته، قربانی همیشگی آن مردم بیچاره و بی‌دفاع کشور ما خواهد بود.

خلاصه تازمانی که خلع سلاح عمومی عملی نگردد؛ قانون و قانونیت بر جامعه حاکم نشود؛ زمینه برای اشتراک وسیع نیروهای دموکراتیک، طرفداران تحول و ترقی و تمام اقشار و اقوام ساکن در کشور مساعد نگردد؛ معضله افغانستان ناحل باقی خواهد ماند.

هالند

۱۸ نوامبر ۲۰۲۱

جغرافیای سیاسی ما و ناتوانمندی‌ها

ریشه اصلی مشکلات و پرابلم‌های کشور ما از گذشته‌های دور سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی از دهه هفتاد قرن بیستم و حتی پیشتر از آن.

با ختم جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵، در عرصه روابط بین‌المللی تغییراتی عمده بوجود آمد و شرایط ایجاد نظام دوقطبی را در جهان فراهم ساخت. ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیرشوروی سابق منحنی پیروزمندان جنگ در رأس دو بلاک شرق و غرب، در یک رقابت همه جانبه، مقابل همدیگر قرار گرفتند. کشورهای شرق میانه، یکی از مناطق عمده رقابت میان این دو ابرقدرت بود. در دوران جنگ سرد، هردو بلاک سعی می‌ورزیدند تا کشورهای منطقه شرق میانه را در کنار خود داشته باشند تا اهدافشان را بهتر عملی سازند. در واقع کشورهای این منطقه، با پیوستن به یکی از این دو ابرقدرت عملاً در یکی از این دو بلاک قرار گرفتند. هردو بلاک به حمایت از متحدان منطقوی شان متعهد بودند و در مقابل آنها توقع داشتند تا این کشورها از سیاست‌های شان پیروی نموده و اقدامات آنها صرف در جهت تأمین منافع بلاک مربوطه شان باشد. در حقیقت رهبری اوضاع، عملاً در دست این ابرقدرت‌ها بود. به همین صورت رهبری و کنترل روابط و مناسبات کشورهای ضعیف، دوری و نزدیکی آنها با همدیگر به اراده و خواست کشورهای بزرگ، انجام می‌یافت؛ حتی این کشورها بخاطر تأمین منافع قدرت‌های مسلط، بعضاً باهم به منازعه و درگیری می‌پرداختند.

بعد از ختم جنگ جهانی دوم، رقابت، تنش و کشمکش جیوپولیتیک میان اتحاد جماهیر شوروی و متحدانش (بلاک شرق) و ایالات متحده آمریکا و

متحدانش (بلاک غرب) به شدت آغاز یافت. در مجموع دوره زمانی جنگ سرد از سال ۱۹۴۷ میلادی و آغاز دکترین ترومن تا فروپاشی اتحاد جماهیر اتحادشوروی در سال ۱۹۹۱ ادامه داشت. از آنجائی که در این دوران هیچگاه جنگ مستقیم میان ایالات متحده امریکا و اتحادشوروی به وقوع نپیوست؛ از واژه جنگ سرد برای این دوره استفاده می‌گردد.

در این دوره اصل موازنه قوا، بر نظام بین‌المللی حاکم بود و این امر سبب شده بود تا کشورهای با قدرت با همدیگر کم و بیش در سطح برابر قرار داشته باشند و هیچ یک از آنها توان حذف همدیگر و یا تغییر ساختار نظام حاکم، از دوقطبی به یک‌قطبی یا چندقطبی را نداشتند و از بوجود آمدن و پیدایش قدرت رقیب دیگر هم جلوگیری به عمل می‌آوردند. در چنین شرایط قدرت‌های مسلط، تعیین‌کننده قواعد کار بودند.

اکثر مناطق استراتژیک جهان، شامل عرصه رقابت بوده و تحت نفوذ یکی از ابرقدرت‌ها قرار داشت. گرچه دیدگاه کشورهای وابسته، در مجموع تحت کنترل ابرقدرت‌ها بود؛ ولی این کشورها در عرصه‌های جزئی تا حدی از صلاحیت‌های محدود برخوردار بودند؛ اما با آنهم قدرت‌های بزرگ بعضی اوقات در بسیاری از مسایل کشورهای وابسته به خودشان، دخالت می‌کردند.

افغانستان، عراق و ایران از جمله کشورهای بودند که بعد از جنگ جهانی به شدت تحت تأثیر رقابت‌های دو ابرقدرت قرار داشتند. موقعیت استراتژیک کشور ما هم مانند سایر کشورهای منطقه و شرق‌میانه در دوره جنگ سرد از اهمیت قابل ملاحظه برخوردار بود؛ یکی از عوامل مؤثر در تعیین خطمشی سیاست خارجی یک کشور، مباحث استراتژیک و راهبرد دفاع ملی، محیط پیرامونی و موقعیت جیوپولیتیک از عوامل عمده محسوب می‌گردد. یکی از مناطق عمده و مهم در معادلات جیوپولیتیک جهانی، منطقه شرق میانه است؛ شرق میانه، مرکز دنیای قدیم شناخته می‌شود.

وضعیتی که اکنون در کشور ما جریان دارد و اقتصاد فروپاشیده آن نه تنها ناشی از عوامل و مداخلات خارجی بوده؛ بلکه بیشتر عوامل داخلی دارد. باید گفت که هرکدام ما در برابر کشور و مردم مسئولیت داریم، وضع ناهنجار کشور بیانگر آن است که یا ما مسئولیت‌های خود را به شیوه درست و سالم انجام نداده‌ایم، یا در برابر مسئولیت‌ها، بی‌توجهی نموده‌ایم و یا اینکه با دشمنان کشور و مردم پیوسته و کشور آبایی خویش را منهدم و غارت نموده‌ایم. افرادی که اینگونه اعمال شنیع را آگاهانه انجام داده باشند؛ در تاریخ کشور منحنی خائنین ملی ثبت خواهند شد.

پرسش اساسی این است که کشور ما با داشتن منابع غنی زیرزمینی، چرا عقب مانده است؟ و چرا مردم افغانستان با وجود قربانی‌های فراوان و تلفات بزرگ انسانی در راه اعتلا و سریلندی کشور، هنوز هم از رفاه و آسایش بهره‌مند نشده اند؟

افغانستان در عصر حاضر به میدان منازعات بین‌المللی، اختلافات و کشمکش‌های قومی، سمتی، مذهبی، لسانی و قبیله‌ای تبدیل شده است. کشوری که مردم آن سال‌های متمادی به صورت مسالمت‌آمیز در کنار هم زندگی می‌نمودند؛ امروز با تأسف برادرکشی، کشتار، انتحار، انفجار، دهشت و وحشت‌افکنی از افتخارات آن محسوب می‌گردد. یکی از عوامل عقب‌ماندگی کشور ما این است که اکثر مردم ما از تاریخ نیاموخته اند و حوادث که در کشور بوقوع پیوسته است؛ به فراموشی سپرده اند. همچنان در هیچ زمینه از خود در عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی در کشور پایداری و ثبات نشان نداده اند و هیچ نوع بازنگری و بازاندیشی در مورد تغییراتی که در کشور بوقوع می‌پیوندد؛ در آنها مشاهده نمی‌شود. نباید فراموش نمود که دو خصلت منفی، دروغ‌گویی و چاپلوسی، عمیقاً در فرهنگ ما ریشه دوانیده است.

در عدم پیشرفت افغانستان عوامل متعدد نقش ایفاء نموده است. حضور و نقش کشورهای بیگانه باعث گردیده تا کشور در اجراءات و عملکرد خود

استقلالیت نداشته، بلکه مطابق خواسته‌ها و برنامه‌های کشور بیگانه عمل نماید. کشورهای خارجی، با تشدید جنگ و ایجاد تفرقه میان افغان‌ها، بخاطر حضور طولانی و غارت منابع زیرزمینی کشور اقدام نموده و ازین طریق سعی می‌نمودند تا کشور ما را به مستعمره خویش تبدیل نمایند. گرچه حضور کشورهای خارجی سبب وارد شدن دانش، تکنالوژی و نیروی متخصص را در قبال داشت؛ ولی متأسفانه مردم ما برعلاوه آنکه از این داشته‌ها به صورت درست و مثمر نتوانستند استفاده کنند؛ بلکه تمام تغییرات و دست‌آوردهای حاصل شده را تخریب و یا به کشور همسایه یعنی پاکستان به فروش رسانیدند.

کشور عزیز ما دارای سنت‌ها و ارزش‌های خاص بوده و از تنوع فرهنگی نهایت زیاد برخوردار است؛ ولی از اثر تعاملات کمتر اجتماعی، بسیاری آنها به صورت ناشناخته باقی مانده است و بعضاً مردم یک منطقه با فرهنگ منطقه دیگر آشنایی ندارند. اکثراً میان روستاها و شهرها اختلافات بوجود می‌آید که علت این اختلافات ناشی از عدم آگاهی حکومت از تفاوت‌های فرهنگی مردم می‌باشد.

با تطبیق برنامه‌های حکومت در ولسوالی‌ها، تغییراتی در فرهنگ و تعاملات اجتماعی مردم آن محل به وجود می‌آید که این امر بعضاً باعث بروز اختلافات و مشکلات تا سرحد جنگ با نظام حاکم می‌گردد؛ زیرا مردم فکر می‌کنند که مشکلات بوجود آمده از جانب نظام حاکم بر آنها تحمیل گردیده است؛ بناءً در صدد فروپاشی حکومت و نظام حاکم می‌شوند.

فرهنگ که مجموعه عقاید و ارزش‌ها در یک جامعه بوده و در جریان زندگی اجتماعی آموخته می‌شود؛ نیز در پیشرفت و عقب‌ماندگی یک کشور تأثیرگذار است. برداشت و تعبیر مردم از ساختارهای حاکم جامعه در مدت زمان طولانی شکل گرفته و تثبیت می‌گردد. تاریخ درخشان علمی و فرهنگی گذشته کشور ما، در مقایسه با پرابلم‌ها و مشکلات که نسل کنونی با آن مواجه است؛ تصویر بهتری از گذشته‌های دور، در اذهان جوانان بجا گذاشته است. برداشت‌های

مثبت از گذشته بهتر از امروز، سبب شده تا عده از تحکیم نظام حاکم جلوگیری نموده و مانع استقرار، ثبات و پایداری نظام گردند.

تمام اقوام و ملیت‌های ساکن در افغانستان در کنار همدیگر، همیشه برعلیه بیگانگان جنگیده‌اند و آنها را از وطن‌شان بیرون رانده‌اند. ولی با تأسف بعد از خروج بیگانگان از کشور، نتوانسته‌اند یک نظام با ثبات و خدمتگذار مردم به وجود بیاورند؛ زیرا آنها عزم راسخی جهت اعمار کشور ندارند. عده نمی‌خواهند که کشور ما ساخته شود و یا هم منتظر اند تا دیگران بیایند و این وطن را آباد سازند؛ بدون آنکه خود دست و آستین برزده و در آبادانی کشور بکوشند. این شیوه نگرش سبب شده تا کشور ما در انزوای اقتصادی و فرهنگی قرار بگیرد.

تاریخ افغانستان بیانگر آنست که قدرت‌طلبی از ویژگی‌های عمده مردم این مرز و بوم بوده است و برای رسیدن به قدرت، از برادرکشی و جنگ‌های خانوادگی هم دریغ نورزیده‌اند. موجودیت ملوک طوایفی، خان‌زادگی و خان‌پرستی در گذشته و تلاش برای جنگ‌های داخلی همه نشان می‌دهد که کشور ما حاکمان خود گماشته زیاد را در خود پرورانده است. این حاکمان همیشه برای دوام و بقای خویش مردم را در جهالت و بی‌سوادی نگهداشته‌اند.

بعد از تجاوز نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان و تدویر کنفرانس بُن، بزرگترین اشتباه آمریکا و حکومت‌های دست‌نشانده آن در کشور ما، طرح و عملی نمودن نظام اقتصادی بازار آزاد بود؛ که در کشور فقیری چون افغانستان طی بیست سال گذشته، به جُز از بدبختی، رنج و هزاران مصیبت، چیزی دیگر به ارمغان نیاورد.

با تطبیق نظام اقتصادی بازار آزاد، قیمت مواد اولیه از همان آغاز تا حال چندین برابر افزایش یافته و پروسه افزایش قیمت سیر صعودی را دنبال می‌کند. افزایش قیمت در کشور باعث گردیده تا مردم فقیر، فقیرتر شده و سطح فقر تا

۷۲ فیصد برسد؛ زیرا دولت درین سیستم اقتصادی جهت کنترل قیمت، مداخله نمی‌نماید. با ادامهٔ نظام بازار آزاد مدل غربی در حقیقت ۹۸ فیصد سرمایه در اختیار ۲ فیصد مردم قرار خواهد گرفت.

کشورهای غربی با برقراری نظام لیبرالیسم، همیشه در کشورهای مختلف، برعلاوهٔ اینکه مدل سیاسی آنها را مطابق خواست و منافعشان ایجاد و عملی می‌نمایند؛ مدل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آنها را نیز طرح و عملی می‌کنند. با برقراری نظام جدید سیاسی - اقتصادی به اصطلاح دموکراسی لیبرالیسم مدل غربی در افغانستان، طی بیست سال گذشته به جای اینکه ثبات سیاسی کشور تأمین گردد و منجر به پیشرفت اقتصادی شود؛ با تأسف تطبیق این نظام اقتصادی، کشور را در پرتگاه نابودی کشانید.

در کشور عقب ماندهٔ چون افغانستان، دولت و حاکمیت سیاسی بایست جهت تأمین نیازمندی‌های اولیهٔ اتباع کشور، که بیشتر از ۷۲ فیصد آنها زیر خط فقر زندگی نموده و اشد ضرورت به غذا دارند؛ حداقل در تهیه، تأمین و کنترل مواد اولیهٔ زندگی سهم فعال و اساسی داشته باشد. ولی متأسفانه در نظام بازار آزاد و شیوهٔ عملکرد آن، دولت صرف تماشاگر است؛ در حالی که مردم باید زجر و مشکلات را متحمل شوند.

ایالات متحدهٔ امریکا از یکطرف گروه طالبان را تحت کنترل شان داشتند و از جانب دیگر هم‌زمان از دولت کابل حمایت می‌کردند؛ ولی طالبان به حملات شان، مناطق روستایی را که در آن فقر و بدبختی شدید وجود داشت و از دولت تحت حمایت ایالات متحدهٔ امریکا ناراضی بودند؛ تصرف نمودند و حتی به شهر کندهار رسیدند. عواقب و پی‌آمدهای حملهٔ نظامی و تجاوز امریکا در افغانستان صرف منحصر به جغرافیای کشور ما نبوده؛ بلکه تمام منطقه و جهان را متأثر ساخت. یکی از پی‌آمدهای منفی و ناگوار آن، گسترش قاچاق موادمخدر در افغانستان و سراسر جهان بود.

کشت و تولید مواد مخدر از گذشته‌های دور در افغانستان مروج بود؛ برای اولین بار در دهه هشتاد قرن بیست، گروه‌های تنظیمی از آن جهت تأمین بودجه مقاومت در برابر دولت قانونی آن زمان استفاده نمودند. این امر حجم کشت و تولید مواد مخدر را رشد و افزایش داد و امریکایی‌ها جهت مبارزه و ضربه زدن روس‌ها که در آن زمان در افغانستان حضور داشتند؛ چشم خود را در برابر این مشکل بستند که به همین صورت، افغانستان آهسته آهسته به مرکز جهانی تأمین کننده مواد مخدر مبدل گردید.

در دوره اول حکومت طالبان در ابتدا کشت مواد مخدر افزایش یافت؛ ولی در سال ۲۰۰۰ میلادی، ملا عمر رهبر طالبان، کشت مواد مخدر را ممنوع قرار داد که در نتیجه ساحه کشت و زرع مواد مخدر از ۸۲ هزار هکتار به ۸ هزار هکتار تقلیل یافت.

با حضور امریکایی‌ها در افغانستان و رویکار آمدن دولت دست نشانده آنها، کشت و زرع مواد مخدر دوباره به سرعت افزایش یافت. کشت و زرع این ماده افیونی اکثراً در مناطق فقیرنشین روستایی که از دولت مرکزی ناراضی بودند؛ صورت می‌گرفت.

گرچه ایالات متحده آمریکا و دولت افغانستان تلاش نمودند که کشت و زرع خشخاش را ممنوع کرده و حتی مزارع آن را نابود سازند؛ ولی با این اقدام، دهقانان بیشتر به طالبان پیوستند. طالبان، دولت مرکزی افغانستان و دهقانان بی‌بضاعت شدیداً به کشت خشخاش نیاز داشتند. زیرا دولت به شدت به پول ضرورت داشت و مقامات فاسد هم جهت بُرکردن جیب‌های شان سعی می‌ورزیدند. برعلاوه دهقانان با کشت خشخاش سود بیشتر، نسبت به کشت گندم بدست می‌آوردند.

با خروج نیروهای امریکایی و هم‌پیمانانش از افغانستان؛ به احتمال زیاد طالبان درین زمینه دو گزینه در پیش خواهند داشت: طالبان می‌توانند یا بخاطر کسب

مشروعیت بین‌المللی کشت و زرع موادمخدر را ممنوع اعلان نمایند و یا از آنجائی که فعلاً کشت و تولید مواد مخدر در اقتصاد افغانستان گره خورده؛ آنها می‌توانند با موادمخدر مصنوعی مانند فنتانیل رقابت نمایند.

در یکی از مقالات نشر شده در مجله دی امریکن کنسرواتیف چنین نگاشته شده است: «ما افغانستان را تبدیل به یک مرکز تجمع معتادان نمودیم». درین مقاله آمده است: «ما نباید فراموش کنیم که هروئین، ماری‌جوانا یا کوکائین یا بعضی از «نمک‌های حمام» فانتزی نیستند. در امریکا، تریاک، تمام شهرها را دربر گرفته و سیاست امریکا را خراب ساخته است. آیا امریکا افغانستان را تضعیف می‌کند؟ نه، این افغانستان است که امریکا، و همچنین اروپا و آسیا را تضعیف می‌کند. این همان چیزی است که امریکایی‌ها از یک کمپاین ۲۰ ساله دریافت کردند که برای آن دالر و خون پرداختند. در مقابل عملیات صادر نمودن دموکراسی، کشور ما ماده را بدست می‌آورد که یکی از قوی‌ترین اعتیادها را ایجاد می‌کند».

ناکامی سیاست دولت ایالات متحده آمریکا و سقوط حکومت دست‌نشانده آنها در کشور ما در کنار عوامل دیگر، دو عامل عمده داشت:

عامل اولی، موجودیت فساد گسترده در اپارات دولتی افغانستان و نقش حکومت ایالات متحده امریکا در تقویت آن بود. طور مثال، رئیس سابق پارلمان افغانستان آقای رحمان رحمانی، از طریق عقد قراردادهای انحصاری جهت تهیه نفت و امنیت به نیروهای امریکایی در قرارگاه عمده آنها در بگرام میلیون‌ها دالر بدست آورد. آیا مردم حاضر خواهند بود؛ برای حکومتی که اینگونه اشخاص در آن جا دارند؛ جان‌های‌شان را قربانی کنند؟

مردم بیچاره ما درین مدت در سرتاسر کشور در حقیقت بین دوسنگ آرد بودند؛ طوری که مردم بیان میداشتند «طالبان به رخسار راست آنها و حکومت به رخسار چپ آنها سیلی می‌زدند.»

به اساس گزارشات موجود، طی سال‌های متمادی، افراد و ارگان‌هایی متعدد منجمله "سیگار" * سعی ورزیدند تا رهبران امریکا را متقاعد سازند که از افغان‌ها این توقع را نداشته باشند برای حکومتی که ضد منافع آنها عمل می‌نماید؛ زندگی‌شان را نثار کنند. ولی رهبران امریکا این پیام ساده را درک نمودند و یا نخواستند درک کنند. بلاخره در سال ۲۰۱۱ میلادی یک عده از سازمان‌های دولتی به این نتیجه رسیدند که ایالت متحده امریکا مسأله فساد دولتی را در افغانستان کنترل و بررسی نمی‌کند. بناءً واضح بود که سقوط دولت دست نشانده امریکا در افغانستان حتمی است.

سارا چیس یکی از خبرنگاران امریکایی که مدت طولانی در افغانستان اقامت داشت؛ طی یک مقاله نگاشته است که «امریکایی‌ها معتقد اند که آنها دموکراسی را صادقانه به افغانستان آورده اند. به نظر آنها افغان‌ها آماده پذیرفتن دموکراسی نیستند یا به دموکراسی علاقمند نیستند تا از آن دفاع نمایند و یا هم اینکه عقیده سابق عمومی را تکرار می‌کردند که افغان‌ها همیشه مداخله خارجی را رد کرده اند و ما آخرین کشوری هستیم درین ردیف».

سارا چیس ادامه می‌دهد که «من در افغانستان بودم. افغان‌ها ما را رد نکردند. آنها ما را یک نمونه دموکراسی و پیروان قانون می‌پنداشتند. آنها عقیده داشتند که ما ازین اصول و قوانین دفاع می‌نمائیم.

ولی ما از چه دفاع کردیم؟ چه تحت نظر ما رونق یافت؟ واسطه سازی، فساد مدهش، و اختلاس مالی که در غلاف سیستم بانکی پوشانیده شده بود که توسط متخصصین مالی امریکا در همان سال‌ها پیریزی شده بود که گردانندگان مالی امریکا سبب بحران مالی - پولی سال ۲۰۰۸ میلادی شدند. یک سیستم

* (سیگار) یا بازرس ویژه امریکا برای بازسازی افغانستان
Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction

حکومت که در آن پولداران مقررات و قوانین جامعه را می نویسند، آیا اینست دموکراسی امریکایی؟»

وی در ادامه می نویسد که «شما چندبار از پیشرفت قوای امنیتی افغانستان خبر خوانده‌اید؟ در دو دهه گذشته کارمندان امریکا بارها ادعا نمودند که حملات آشکار طالبان در شهرها علت ناچاری و ناتوانی آنها بوده چون نمی توانستند تا یک منطقه را تحت سلطه خود بیاورند؟

بارها شنیده باشید که چه کارهای دلخواه و مفید را ما برای زنان و دختران افغانستان کرده‌ایم؟

ما کی را فریب می دادیم؟ خود را؟

خلاصه من چهار ادارهٔ ملکی امریکا را درین زمینه مسئول می دانم. قومندانان ارتش هم درین خودفریبی دست داشتند. من با جنرال‌های که کار کرده ام خطاها و اشتباهات را دیده ام ولی ارتش امریکا تابع اداره ملکی است. این مسأله آشکار است که تصمیم گیران ملکی بالارتنه، تمایل نداشتند تا این مسأله را حل نمایند؛ چون خطر سیاسی را احساس می کردند.

امروز بسیاری از کارمندان آنوقت زندگی تقاعدی خود را با خوشی تام می گذارند. ولی حالا کی دچار بدبختی است؟»

عامل دیگری که باعث ناکامی سیاست دولت ایالات متحدهٔ امریکا و سقوط حکومت دست نشاندهٔ آن گردید؛ مداخلهٔ گستردهٔ حکومت پاکستان، بویژه رهبران نظامی آن، در امور داخلی افغانستان می باشد.

طوری که به همه هویدا است؛ طالبان یک پروژهٔ استراتژیک دستگه استخباراتی نظامی پاکستان بوده که آنها متشکل از شاگردان ملاهای دهاتی بودند که به حکومت داری هیچ علاقهٔ نداشتند. آنها صرف با شعار دروغین

تأمین امنیت و اینکه از افراد مسلح که از مردم در هر چارراهی و سرک به زور و تهدید پول اخذ می‌داشتند؛ جلوگیری می‌نمایند؛ با همکاری دولت پاکستان بخصوص آی.اس.آی منسجم شدند.

پاکستان بعد از سال ۲۰۰۲ میلادی گروه طالبان را به شیوه خاصی تنظیم، تجهیز و آموزش نظامی داد، و استراتژی جنگی‌شان را طرح‌ریزی نموده و تلاش ورزید تا عده از رهبران طالبان را که از جانب دولت امریکا تحت تعقیب و نشانه‌گیری قرار داشتند؛ حمایت و حفاظت نماید. از همین سبب امریکا حمله را که بالای اقامتگاه بن لادن در هیبت آباد پاکستان اجرا نمود؛ دولت پاکستان را در جریان قرار نداد. زیرا مقامات امریکایی هراس داشتند که مبادا حکومت پاکستان بن لادن را در جریان بگذارد و یا زمینه فرار او را مهیا سازد.

اگر کمک، حمایت و سرپرستی نظامیان برجسته پاکستان با گروه طالبان نمی‌بود؛ چگونه می‌توان باور نمود که یک گروه شکسته، از هم متلاشی شده و فراری، عملیات جنگی را با این پختگی انجام دهد؟ این گروه، این همه سلاح، و پول بی‌پایان که توسط آن قومندانان محلی اردو و پولیس افغانستان را خریداری کردند؛ از کجا تمویل می‌شد؟ جواب واضح است که در به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان نقش حکومت پاکستان و حمایت ایالات متحده امریکا برجسته است؛ زیرا دولت امریکا، پاکستان را متحد و متفق خود می‌داند.

به نظر یک کارشناس مسایل بین‌المللی، «برای دولت امریکا در حال حاضر چندان مهم نیست که چه کسی در افغانستان مسئولیت را برعهده می‌گیرد یا وضعیت حقوق بشر و زنان در این کشور چگونه می‌باشد؛ بلکه برایشان این مهم است که افغانستان کانونی برای حمله به امریکا و پرورش تروریست‌ها برای ضربه زدن به این کشور نباشد و گوی طالبان در این زمینه وعده‌های را به امریکا سپرده اند و باید دید که طالبان در آینده به چه حدی به این وعده‌ها صادق خواهند بود؛ افغانستان در حال حاضر برای امریکا موقعیت استراتژیکی ندارد؛ گرچه بیست سال قبل برای‌شان منطقه مهم استراتژیکی محسوب

می‌گردید».*

خروج عجلانه نیروهای امریکایی و هم‌پیمانانش از افغانستان، برای سیاست خارجی امریکا شکست بزرگ بود. امریکا طی بیست سال فرصت کافی داشت تا اقدامات را انجام دهد که ازین آبروریزی و بی‌حیثیتی جلوگیری به عمل آورد؛ ولی این کشور به شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی افغانستان بی‌توجهی نموده و گروه‌های ذینفع را در پروسه تحولات افغانستان سهیم نساخته و تمام امورات را خواستند به تنهایی انجام دهند که این امر در عدم موفقیت شان نقش عمده ایفاء نمود.

خلاصه لازم به تذکر می‌دانم که نباید این حقیقت تلخ تاریخی را نادیده بگیریم؛ آنهایی که با ایجاد حکومت محمداود خان در سال ۱۹۷۳ به پاکستان فرار نمودند؛ با امضاء و قبولی احکام پاکستانی به خرابکاری و ویرانی کشور ما تعهد سپردند و با بدست آوردن پول و سلاح، جنگ را در مناطق مختلف افغانستان به خونین‌ترین شکل آن آغاز نمودند. در واقع آنها آغازگر و مسئول تمام بدبختی‌های بعدی در کشور ما محسوب می‌گردند. جنگ‌های ویرانگر آنها در هر مرحله تاریخ به بهانه‌ها و نام‌های مختلف ادامه یافته و سبب تباهی و کشتار هموطنان بی‌گناه کشور ما گردیده و هنوز هم ادامه دارد.

در حقیقت بدبختی‌ها و وضعیت ناگوار موجود در کشور ما، نتیجه سیاست اشتباه‌آمیز و غلط کشور امریکا که ۴۰ سال قبل آغاز گردیده بود؛ می‌باشد. این سیاست که از زمان دولت رونالد ریگان جمهوری خواه آغاز گردید؛ از آن زمان به بعد سبب شد تا مردم بی‌دفاع و کشور زخمی ما همیشه، به اشکال مختلف با کابوس‌های تکرار شونده مواجه گردند.

امریکا در کشور ما بخاطر منافع خود که یکی از آن کسب سود و سرمایه است؛

* مصاحبه از امیرعلی ابوالفتح با خبرنگاری ایسنا، اگست ۲۰۲۱

حضور یافت. حضور ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش در کشور ما، باعث هزاران مصیبت گردید. وقایع امروز که قلب مان را می‌فشارد و اشک در چشمان مان حلقه زده، یکی از پی‌آمدهای آن است.

مشکلات سیاسی و اقتصادی موجود در کشور ایجاب می‌نماید تا نظام اقتصادی و لجام‌گسیخته بازار آزاد را در کشوری که دارای اقتصاد مصرفی وارداتی و نهایت فقیر است؛ جداً مورد تجدیدنظر قرار دهیم.

برای کشور عقب‌مانده مانند افغانستان، برقراری یک نظام سیاسی همه‌شمول که در آن همه اقوام و ملیت‌های ساکن در کشور، در اتخاذ تصمیم عمده کشور نقش داشته باشند و از اقتدار سیاسی کامل برخوردار باشد؛ لازم و ضروری است. همچنان تعقیب یک نظام اقتصادی مختلط، یعنی در کنار آزادی نسبی بازار، دولت همیشه و فعالانه برای کنترل قیمت‌ها و ارائه خدمات بهتر اقتصادی به نفع مردم، بتواند مداخله نماید.

هالند

۱۶ دسامبر ۲۰۲۱

به کجا می‌رویم؟

تاریخ گواه بر آن است که ایالات متحده آمریکا جایی پا نمی‌گذارد که منافع اقتصادی و سیاسی اش در میان نباشد. سیاست‌های را که دولت آمریکا طی چند دهه اخیر در اکثر کشورها دنبال می‌کند؛ این کشورها را به بیراهه سوق می‌دهد. هدف اصلی این سیاست‌های آمریکا جز توسعه و تقویت گروه‌های اسلامی، جهت تأمین سلطه اقتصادی و استراتژیک آنها در شرق میانه و کشور عزیز ما چیزی دیگری نبوده است.

مسأله افغانستان صرف معضله کشور ما و منطقه نبوده؛ بلکه معضله جهانی است. در این بخش به صورت مؤجز به آن اشاره خواهیم نمود.

چرا ایالات متحده آمریکا بیست سال قبل با طالبان مذاکره و محاسبه نکرد؟ زمانی که آمریکا به بهانه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ تحت نام مبارزه علیه تروریسم کشور ما را مورد حمله نظامی قرار داد و در نتیجه طالبان شکست خوردند؛ آیا در آن زمان ساده نبود که با گروه طالبان محاسبه می‌شد؟

بعد از شکست طالبان، آمریکا در کنفرانس بُن حامد کرزی را رئیس جمهور افغانستان ساخت. در کنفرانس بُن، نمایندگان اکثر اقوام و ملیت‌های ساکن در افغانستان که هواخواه و سمپاتی به امریکایی‌ها داشتند؛ اشتراک ورزیدند؛ به استثنای نمایندگان گروه طالبان. گرچه طالبان در آن زمان با آقای کرزی در تماس شده و خواستار اشتراک شان در آن کنفرانس و تقاضای مذاکره و معامله با امریکایی‌ها شدند؛ ولی امریکایی‌ها به این تقاضا وقع نگذاشتند. اگر هدف و خواست امریکایی‌ها در آن زمان (سال ۲۰۰۱ میلادی) نابودی کامل گروه

طالبان می‌بود؛ آنها منحصراً بزرگترین قدرت سیاسی و اقتصادی جهان می‌توانستند؛ طالبان را در همان وقت به بسیار سادگی نابود سازند. ولی آنها این کار را نکردند و ما امروز دلیل آن سیاست‌شان را عملاً با برگشتاندن دوباره طالبان در رأس قدرت مشاهده می‌نمائیم؛ قربانی اصلی این سیاست‌های غیرانسانی، مردم بی‌دفاع و ویرانی کشور زخمی ما بوده است.

فرار امریکا از افغانستان به جهانیان ثابت نمود که کشورهای استعماری بیشتر از این نمی‌توانند بر کشورهای فقیر و وابسته تجاوز و آنها را برای همیشه تحت اشغال شان داشته باشند؛ بلاخره روزی فرامی‌رسد که آنها با سرفکندگی آن کشورها را ترک و فرار نمایند. فرار امریکا از افغانستان باعث شگاف در جامعه امریکا و حکومت آن کشور گردید (شگاف میان جمهوری‌خواه‌ها و دموکرات‌ها، میان مردم و حکومت) و برعلاوه شگاف میان کشور امریکا و هم پیمانانش. با فرار امریکا از افغانستان برنامه‌های بوش اول، تحت نام نظم جهانی شرق‌میانه بزرگ نیز برهم خورد.

فرار امریکا از افغانستان، از یک طرف باعث ایجاد خلیه‌های سیاسی گردید که این خلیه به کمک سازمان همکاری‌های شانگهای و کشورهای روسیه، ایران و پاکستان پُر خواهد شد و از جانب دیگر کشور پاکستان را با کشورهای چین و ایران نزدیک و نزدیکتر ساخت. عدم حضور امریکا در افغانستان در حقیقت شرایط بهتر را جهت سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چین بوجود می‌آورد؛ زیرا مشکلاتی را که امریکا قبلاً سد راه چین قرار می‌داد؛ دیگر وجود نخواهد داشت و چین آزادانه تجارت و سرمایه‌گذاری اش را انجام خواهد داد. همچنان این فرار به اعتماد کشور هند نسبت به امریکا هم لطمه وارد خواهد کرد و کشور هند در آینده دقت بیشتر خواهد نمود تا به وعده‌های امریکا دل نبسته؛ اختلافات اش را با پاکستان و چین به شکل مسالمت آمیز حل نموده؛ در سیاست خود تجدید نظر و روابط دوستانه با این کشورها برقرار نماید.

همان طوری که همه می‌دانیم؛ ایالات متحده امریکا منحصراً بزرگترین قدرت

جهانی هدف برتری جویی جهانی اش را ادامه خواهد داد و جهت توجیه کنترل فزاینده بر جوامع و سرکوب فزاینده مردم توسط دستگاه حکومتی، جهان را همیشه با هراس متداوم و جنگ‌های پایان ناپذیر تحت فشار قرار خواهد داد.

طی چند دهه اخیر، ما شاهد بودیم که امپریالیسم خود به شکلی از اشکال مشکلات را در مناطق مختلف جهان بوجود آورده و مقصر دشمن را می‌دانست؛ به نظر آنها این دشمن یا داعش، یا طالب، یا نیروهای مترقی و کشورهای که تحت تأثیر آنها قرار نمی‌گرفت و یا به هرنام دیگر که بود؛ معرفی می‌شدند. امریکا تحت نام محو تروریسم به افغانستان حمله نظامی نمود و با بیرون راندن گروه طالبان، در کشور ما گروهی را در رأس قدرت قرار دادند که آنها در حقیقت غلامان حلقه به گوش خودشان بوده و کشور ما را با هزاران پرابلم و مشکل مواجه ساختند. ولی هدف اصلی ابرقدرت بزرگ محو تروریسم و ختم جنگ نبود؛ بلکه زمینه سازی برای استقرار و حضور آنها در منطقه و کشور ما بود.

اگر دقت نمائیم، حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ باعث سرعت و تداوم اتفاقات بعدی که تا امروز ادامه دارد؛ گردید. امپریالیسم خاموش نندشسته و با صدور گروه‌های تروریستی و جهادی؛ مانع آرامش در منطقه و کشور ما می‌گردد؛ تحریم اقتصادی می‌کند؛ اختلافات قومی، ملیتی، زبانی و مذهبی را دامن می‌زند و آن را عمیق‌تر می‌سازد، زیرا ایجاد چنین وضع به نفع آنها می‌باشد.

با به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، علاوه بر اینکه اقتصاد افغانستان به پرتگاه نابودی کشانیده شد؛ ارائه خدمات عمومی هم با مشکلاتی جدی مواجه گردیده است.

به اساس گزارش «بیزینس اینسایدر»، شهر کابل با بحران جدی تأمین برق مواجه است و به زودی شاهد خاموشی‌های گسترده در آن خواهیم بود.

بنابر این گزارش، عرضه و توزیع برق در شهر کابل به دلیل اینکه حکومت

طالبان از پرداخت مصارف ماهانه برق به شرکت‌های خارجی تأمین‌کننده برق خودداری می‌کند؛ با خطر توقف مواجهه شده که عواقب این اقدام می‌تواند در تأمین و توزیع برق در سراسر کشور، بخصوص در شهر کابل اختلال و بی‌نظمی ایجاد کند. این مسأله کشور را به تاریکی فرو برده و تأثیر مخرب در عرصه ارتباطات بجا خواهد گذاشت.

به اساس ارقام موجود، تقریباً ۷۰ فیصد برق افغانستان از خارج تأمین می‌شود. شرکت برق افغانستان برای پرداخت قرضه‌های خود تقریباً به ۹۰ میلیون دالر کمک مالی نیازمند است. این قرضه‌ها که از گذشته باقی مانده؛ بایست به کشورهای تأمین‌کننده برق یعنی ایران، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان پرداخته شود.*

از آنجائی که فعلاً کشور به دلیل سقوط دولت مرکزی با یک بحران نگران‌کننده اقتصادی روبرو است؛ مشکل تأمین برق احتمال دارد افغانستان را به یک فاجعه انسانی مواجه سازد. باید گفت که مصارف ماهانه خرید برق از کشورهای همسایه بین ۲۲ تا ۲۵ میلیون دالر تخمین می‌گردد.

برق وارداتی افغانستان به بودجه بزرگ مالی ضرورت دارد که در گذشته بوسیله بانک جهانی، بانک انکشاف آسیایی، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده امریکا و چند نهاد مالی دیگر تأمین می‌شد. با مسدود شدن دارایی‌های افغانستان و متوقف شدن کمک‌های بین‌المللی از جانب متحدین حکومت قبلی افغانستان، ادامه قراردادهای برق وارداتی افغانستان با کشورهای تأمین‌کننده برق ناممکن به نظر می‌رسد.

عقد قرارداد میان کشورها، وابسته به روابط دوستانه بین طرفین است؛ ولی از اینکه تا حال حکومت فعلی افغانستان از سوی هیچ کشوری به رسمیت

* نگارش از یورونیوز فارسی؛ ۴ اکتبر ۲۰۲۱

شناخته نشده؛ نمی‌توان زیاد خوشبین به ادامه قراردادهای برق وارداتی بعد از پایان تاریخ قرارداد با این کشورها بود. از آنجائی که روابط امارات اسلامی افغانستان با کشورهای ایران، از بکستان، ترکمنستان و تاجیکستان دوستانه است؛ و این کشورها از صادرات انرژی برق، پول فراوان بدست می‌آورند؛ بناءً احتمال دارد این قراردادها ادامه یابد.

افغانستان واردات برق را از ایران در حالی انتظار دارد که این کشور خود با کمبود شدید برق مواجه است؛ ایران در حال حاضر ۱۰۰ میگاوات برق به افغانستان و پاکستان صادر می‌کند.

کار پروژه‌های توزیع برق در ولایات و مناطق مختلف افغانستان با روی کار آمدن طالبان به حالت تعلیق قرار گرفته و تا وضاحت شیوه پرداخت تعهدات بودجوی از جانب کشورهای تمویل کننده به همین حالت باقی خواهد ماند. قابل تذکر است که تنها قطع کمک‌های تمویل کنندگان شرکت برشنا باعث تعطیل کار این پروژه‌ها نشده بلکه خروج متخصصین و نیروی کار شرکت‌های بین‌المللی که مسئول تکمیل این پروژه‌ها بودند هم تأثیر سوء بجا گذاشته است.

پروژه «کاسا یک هزار» که برق قرقیزستان و تاجیکستان را به پاکستان از طریق خاک افغانستان انتقال می‌دهد؛ نیز تکمیل نشده و کار آن به حالت تعلیق قرار گرفته است. این پروژه در سال ۲۰۰۵ طرح و کار عملی آن در سال ۲۰۱۶ در تاجیکستان آغاز گردید. مصارف «کاسا یک هزار» که یکی از بزرگترین پروژه‌های آسیای مرکزی است بیش از یک میلیارد دالر تخمین شده است. مصارف این پروژه در خاک افغانستان تقریباً ۲۳۰ میلیون دالر پیش‌بینی شده است و بانک جهانی، بانک انکشاف آسیایی، بانک سرمایه‌گذاری اروپا، و عده پرداخت آن را نموده بودند.

با در نظر داشت اهمیت منطقوی این پروژه، احتمال دارد که بانک جهانی

به خاطر آغاز دوباره کار آن، طرح پیش برد و تمویل آن را ارائه نماید. اگر پروژه "کاسا یک هزار" عملی گردد؛ معضله بی برقی افغانستان رفع و کشور ما تقریباً ۴۵ هزار دالر از ترانزیت برق درآمد خواهد داشت.

با به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان و سقوط دولت مرکزی در کابل؛ دولت امریکا ذخایر مالی افغانستان در ایالات متحده امریکا را مسدود کرد و با این عمل آنها طالبان را مورد تحریم قرار دادند.

تحریم فعالیتی است که توسط یک و یا چند کشور و یا سازمان‌هایی بین‌المللی علیه یک یا چند کشور دیگر بمنظور مجازات آنها وضع می‌گردد. هدف از تحریم‌ها محروم ساختن کشورها از انجام بعضی مبادلات و تحت فشار قرار دادن آنها بخاطر پذیرش خواسته‌های کشورها و سازمان‌هایی است؛ که تحریم‌ها را وضع نموده اند.

با وضع تحریم‌های اقتصادی از جانب کشورهای مختلف، کشور تحریم شده (حمل کننده تحریم) به محدودیت‌های اقتصادی از جمله در بخش‌های تجارت و مالی مواجه می‌گردد. کشورهای که تحریم اقتصادی را وضع می‌نمایند (اعمال کننده تحریم) می‌خواهند اکثراً ازین طریق به اهداف سیاسی شان نایل آیند.

تحریم‌های یک جانبه منحصراً ابزار اولیه سیاست خارجی با هدف تغییر رفتار کشورها وضع می‌گردد و متأسفانه بطور فزاینده‌ای نیز اجرا می‌شوند. این امر نقض برابری حقوق دولت‌ها و اصول احترام و کرامت حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها است. استفاده از تحریم‌های یک جانبه، نقض اصول اساسی منشور ملل متحد و برخی دیگر از اسناد مهم حقوقی بین‌المللی می‌باشد. این امر تحمل رنج و محرومیت شهروندان بی‌گناه دیگر کشورها، به ویژه نقض گسترده حقوق بشر و محروم ساختن آنها از حق توسعه و تعیین سرنوشت می‌باشد.

در نشست گروه جی ۲۰ که بتاريخ ۱۳ اکتبر ۲۰۲۱ برگزار گردید؛ وزیر خارجه چین با در نظر داشت وضعیت ناگوار و رقتبار اقتصادی مردم افغانستان، خواستار رفع تحریم‌های اقتصادی از افغانستان به زودترین فرصت ممکن گردید. آقای وانگ پی، ذخایر بانک مرکزی (دافغانستان بانک) را دارایی‌های شهروندان دانسته و بیان داشت که کشورها نباید از آن بخاطر «چانه‌زنی‌های سیاسی شان» استفاده نمایند.

درین نشست وزیر خارجه امریکا آقای آنتونی بلینکن، در واکنش به اظهارات وانگ پی گفت که امریکا تحریم‌های خود علیه طالبان و دیگر گروه‌ها در افغانستان را اجرا خواهد کرد؛ ولی تأثیرات آن بر شهروندان را محدود نموده و کمک‌های بشردوستانه امریکا به مردم افغانستان ادامه خواهد یافت.

بنابر خواست دولت امریکا، گروه طالبان جهت کسب مشروعیت بایست پنج اصل را در نظر گیرند:

- در قدم نخست به شهروندان خارجی و افغان‌هایی که قصد ترک کشور را دارند؛ اجازه سفر را بدهند.
- طالبان به گروه‌های تروریستی در خاک افغانستان اجازه فعالیت نداده و تعهد بسپارند که آنها از خاک این کشور، در برابر دیگر کشورها استفاده نخواهند کرد.
- طالبان نباید دست به اعمال خشونت‌آمیز بزنند و باید به تعهدات خود مبنی بر اعلام عفو عمومی عمل کنند.
- طالبان باید به تعهدات خود، در مورد احترام به حقوق بشر به ویژه حقوق زنان و دختران پابند باشند.
- مهم‌ترین اصل اینست که طالبان بایست یک دولت فراگیر که بتواند نیازها و خواست‌های مردم افغانستان را برآورده سازد؛ تشکیل دهند.

وضعیت فعلی افغانستان بیانگر آنست که متأسفانه کشور ما با فروپاشی

نظام اقتصادی و اجتماعی مواجهه است که خطر تبدیل شدن به یک فاجعه انسانی را در قبال خواهد داشت. عواقب خطرناک بحران انسانی و فروپاشی نظام اجتماعی و اقتصادی افغانستان برای مردم ما، منطقه و جهان ناگوار خواهد بود. طوری که دیده می‌شود؛ از زمان روی کار آمدن گروه طالبان از ماه اگست تا حال، قیمت مواد غذایی بیش از ۵۰ فیصد افزایش یافته است. ۱۸ میلیون تن به کمک نیاز دارند؛ ۱۴ میلیون نفر به غذا ضرورت دارند و ۹ میلیون تن آب آشامیدنی صحتی ندارند. در سال جاری ۶۰۰ هزار نفر آواره شده اند و ۵ میلیون پناهنده گردیده و وضعیت حقوق بشر، بخصوص حقوق زنان به حالت فاجعه بار قرار دارد.

مسدود شدن ذخایر خارجی بانک مرکزی افغانستان و کاهش عواید خارجی کشور ما که باعث فلج شدن سیستم بانکی در کشور و دشوار شدن برداشت پول بوسیله مردم شده است؛ سبب بلند رفتن سطح تورم و کاهش ارزش پول ملی کشور ما گردیده است.

بیش از یک سوم جمعیت افغانستان با درآمد کمتر از ۲ دالر در روز زندگی می‌کنند و از سال‌ها بدینسو کشور ما شدیداً به کمک‌های خارجی وابسته بوده است. چنانچه در سال ۲۰۲۰ میلادی، ۴۳ فیصد از تولید ناخالص داخلی کشور ما را کمک‌های بین‌المللی احتوا می‌کرد و ۷۵ فیصد توزیع معاشات در بخش خدمات دولت از کمک‌های خارجی تأمین می‌شد.*

سرمایه‌داری جهانی با تحمیل سلطه گروه‌های تروریستی و جنایتکار که خود ایجادگر آنها اند، این فاجعه انسانی را که در طول تاریخ کشور ما بی‌سابقه است؛ بالای مردم افغانستان بوجود آورده اند.

به اساس گذارش روزنامه وال‌ستریٹ ژورنال، مؤرخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۲۱،

* یورونیوز فارسی ۳ اکتبر ۲۰۲۱

افغانستان به فقر شدید مواجه است و مردم مجبور شده‌اند تا فرزندان شان را در برابر قرضه‌های شان معامله نمایند؛ برعلاوه پیش‌بینی می‌شود که سطح فقر الی اواسط سال ۲۰۲۲ به ۹۷ الی ۹۸ فیصد برسد.

همچنان سیستم صحت عامه در افغانستان به علت وابستگی به کمک‌های خارجی نیز در حال فروپاشی است و با نزدیک شدن فصل زمستان و بلند رفتن قیمت مواد اولیه و کمبود مواد غذایی وارداتی، وقوع یک فاجعه انسانی را افزایش داده و زمینه مهاجرت گسترده اتباع کشور را به خارج از مرزها سبب خواهد شد.

به اساس اظهارات آقای بولر مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا؛ اتحادیه اروپا از زمان روی کار آمدن گروه طالبان کمک‌های بشردوستانه خود را به افغانستان از ۵۷ میلیون یورو به ۲۰۰ میلیون یورو افزایش داده است و هم‌زمان ۲۷ عضو این اتحادیه نیز در مجموع کمک ۶۷۷ میلیون یورویی در نظر گرفته‌اند؛ ولی این اتحادیه هم‌زمان کمک‌های توسعه‌ی خود را به افغانستان مانند سایر کشورهای جهان، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی متوقف کرده است.

به نظر وی، واکنش اتحادیه اروپا به بحران موجود در افغانستان وابسته به عملکرد مقامات جدید این کشور است و برای از سرگیری هر نوع روابط، لازم است تا شرایط در مجموع، بخصوص احترام به حقوق بشر رعایت گردد.*

در شرایط موجود گزارشات وسیع در مورد نقض حقوق بشر و اعمال محدودیت‌های جدی از جانب طالبان در برابر فعالیت‌های اجتماعی زنان ارائه گردیده؛ این امر خود بیانگر آنست که گروه طالبان در مقایسه با حکومت قبلی شان از سال ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ میلادی تغییر ننموده‌اند.

* یورونیوز فارسی ۳ اکتبر ۲۰۲۱

موفقیت برق آسا و تسلط کامل گروه طالبان بر افغانستان، شوک بود که مردم بلاکشیده ما و اقتصاد فوق العاده ضعیف کشور ما به آن مواجه گردید. اقتصاد افغانستان که تا قبل از تسلط طالبان با ناامنی، ویروس کرونا، فساد گسترده، مدیریت ناکارای حکومت، کاهش عواید و خشک سالی روبرو بود؛ بعد از تسلط طالبان، با مشکلاتی بیشتر از پیش مواجه خواهد شد. اقدامات و عملکرد طالبان و عکس العمل جامعه جهانی می‌تواند این بحران‌هایی اقتصادی و اجتماعی را تشدید یا تسهیل سازد.

افغانستان که از سال‌های متمادی بدینسو یکی از فقیرترین کشورهای جهان محسوب می‌گردد؛ با رویکار آمدن گروه طالبان، مشکلات و پارالم‌های آن افزایش یافت که بزرگترین مشکل در شرایط کنونی فرار مغزها است. تعداد زیاد متخصصین مسلکی و باتجربه یا کشور را ترک نموده‌اند و یا تلاش دارند تا از کشور خارج شوند. بحران آوارگی گسترده، بی‌نظمی و هرج و مرج در عواید و کمک‌های دولت، مسأله دیگری است که افغانستان به آن مواجه است. وزارت مالیه در تأمین مصارف اساسی مثل معاش کارمندان دولت، به ویژه معلمین با مشکلات جدی روبرو است.

منحل نمودن نیروهای ملی امنیتی افغانستان و محدود ساختن کار زنان در نهادها و ارگان‌هایی دولتی نیز باعث شوک اقتصادی بزرگ خواهد شد؛ زیرا صدها هزار نفر از کارمندان و پرسنل اردو، پولیس، امنیت و کارمندان اناث، درآمد شان را از دست می‌دهند؛ بیکاری افزایش می‌یابد که این امر خود تأثیر سوء و ناگوار بالایی تعداد زیاد از خانواده‌ها بجا می‌گذارد. محدودیت کار زنان، چه به شکل رسمی و چه با عملکرد طالبان در محل کار، به معیشت آسیب رسانیده و فقر را افزایش می‌دهد. رهبری و اداره غیرمسئولانه اقتصاد کلان می‌تواند به سادگی باعث افزایش تورم و کمبود عرضه گردیده که بر اقتصاد و افزایش فقر تأثیر ناگوار خواهد داشت.

بانک مرکزی ایالات متحده آمریکا تمام ذخایر اسعاری افغانستان را مسدود

کرده است؛ با این اقدام، بانک مرکزی افغانستان توان مدیریت نرخ اسعار با مبادله دالر و سایر ذخایر خود به پول محلی را نخواهد داشت که این امر منجر به سقوط ارزش پول افغانی، کاهش نرخ اسعار و تورم شدید خواهد شد. همچنان صندوق بین‌المللی پول، دسترسی دولت افغانستان به منابع صندوق بین‌المللی پول را که جهت پرداخت‌ها، منحيث منبع مالی دولت استفاده می‌گردد؛ مسدود نموده است. باید گفت که سهم افغانستان از سهمیه جهانی صندوق بین‌المللی پول مبلغ ۴۵۰ میلیون دالر می‌باشد، این پول غرض مبارزه با پاندمی کووید ۱۹ اختصاص یافته که کشورها به‌طور اتومات به آن دسترسی دارند.

برعلاوه بانک جهانی، بانک توسعه آسیایی و سایر اهداکنندگان، مثل کشور آلمان، تمام تخصیص منابع خود و کمک‌های مالی صندوق بازسازی افغانستان را متوقف نموده اند. از دست‌دادن کامل کمک‌ها باعث فروپاشی مالی از جمله ناتوانی در پرداخت حقوق کارمندان دولت می‌شود.

تصمیم اتخاذ شده توسط ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورها و نهادها می‌تواند وضعیت را ازین هم بدتر سازد و باعث یک فاجعه اقتصادی شدید گردد. گرچه ایالات متحده آمریکا، سایر کشورها، نهادها و سازمان‌هایی بین‌المللی در تلاش اند تا از طریق استفاده از فشار مالی، جهت به کرسی نشاندن خواسته‌های شان در امر حفظ حقوق و دستاوردهای دو دهه اخیر بر رژیم طالبان عمل نمایند؛ ولی متأسفانه طوری که دیده می‌شود؛ وضعیت اقتصادی کشور ما نهایت سریع رو به وخامت است. انجام این اقدامات، چه از نظر اداری و چه از نظر سیاسی، دشوار بوده و زمانی بیشتر را دربر خواهد گرفت. تحمیل کامل تحریم‌های آمریکا و جامعه بین‌المللی علیه حکومت طالبان که هنوز شکل نگرفته و شکل حکومت‌داری شان مشخص نیست؛ زود هنگام و ناسازگار بوده و نمی‌توان به آن باورمند بود.

اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشور روزتاروز بدتر و غیرقابل تحمل شده می‌رود؛

بهبود وضع موجود تا حد زیادی بستگی به اقدامات و عملکرد گروه طالبان و به واکنش ایالات متحده امریکا، کشورها و سایر نهادهای بین‌المللی دیگر دارد. وضع تحریم‌ها و بی‌توجهی طالبان در مقابل شرایط وضع شده جامعۀ جهانی، احتمال دارد که افغانستان را به فاجعۀ بزرگ اقتصادی و اجتماعی مواجه ساخته، فقر و گرسنگی را افزایش داده، مردم را از ابتدایی‌ترین خدمات اجتماعی محروم و باعث فرار گسترده مردم به کشورهای همسایه گردد.

وضع تحریم‌ها در مجموع برای مردم یک کشور ناگوار و زیان‌آور است؛ ولی با توجه به وضع کشور ما که وابستگی شدید اقتصادی و مالی به کمک‌ها و روابط با مؤسسات مالی بین‌المللی دارد؛ شدت آن بیشتر و عمیق‌تر خواهد بود. گرچه ارسال کمک‌های بشردوستانه، مثل غذا و تجهیزات طبی، فشار تحریم‌ها را بالای مردم کمتر می‌سازد؛ ولی بایست این کمک‌ها برای افغانستان گسترده‌تر باشد. حاکمیت گروه‌های دست‌نشانده امریکا به اصطلاح جهادی‌ها، طی بیست سال گذشته، سپردن دوبارۀ افغانستان به گروه متحجر و تروریستی طالبان، مسدود نمودن ذخایر مالی بانک مرکزی افغانستان توسط امپریالیسم امریکا و فرار سران دولت قبلی با میلیون‌ها دالر، تحت نظر مستقیم ارتش امریکا، به امارات متحده عربی، کشورهای آسیای میانه، امریکا و کشورهای اروپایی، فقر را در کشور بصورت وحشتناک افزایش داده و وضعیت اقتصادی کشور را به پرتگاه نابودی نزدیک ساخته است.

خلاصه مسئول این جنایت بشری، امپریالیسم امریکا و هم‌پیمانان آن است که گروه‌های تروریست جهادی را بوجود آورده، زیربناها و منابع افغانستان را نابود و این فاجعه را بالای مردم افغانستان تحمیل نمودند.

هالند

۲۰ اکتوبر ۲۰۲۱

مصیبت چند بعدی

افغانستان سرزمین جنگ‌زده، ویران و مملو از مصیبت‌های گوناگونی است که بیشتر از ۴۰ سال توسط گروه‌های مختلف زده و زخمی شده است. از سال‌های متمادی مردم کشور ما زندگی نورمال و راحت را تجربه ننموده‌اند؛ لذت بردن از زندگی برای مردم کشور ما غیرقابل شناخت است. مردم در سراسر کشور از ابتدایی‌ترین تسهیلات که داشتن آب آشامیدنی، برق و روشنایی، خدمات صحتی و آموزشی است؛ محروم‌اند. فقر و گرسنگی، توأم با ناامنی در کشور بیداد می‌کند؛ مردم از ابتدایی‌ترین حقوق شان محروم گردیده و از این وضعیت همه به ستوه آمده‌اند.

افغانستان در آستانه یک فاجعه انسانی قرار دارد. با سپردن دوباره کشور ما به گروه طالبان، وضعیت افغانستان زخمی و جنگ‌زده روز تا روز بدتر شده می‌رود. اگر به عمق فاجعه دقت نمائیم؛ درمی‌یابیم که این وضعیت در کشور از سال‌ها بدینسو موجود بود و طی چند ماه اخیر به اوج خود رسید. به اساس اظهارات سخنگوی دفتر پناهندگان سازمان ملل متحد (یونسف) در ژنو به خبرگزاری آلمان، بتاريخ ۱۳ اگست ۲۰۲۱، تقریباً یک سوم جمعیت افغانستان فاقد امنیت غذایی است و دو میلیون طفل نیز نیازمند کمک‌های غذایی هستند. طوری که اطلاعات از کشور می‌رسد، این وضع از این هم بدتر شده می‌رود.

بعد از فرار آقای اشرف غنی، گروه طالبان که یک گروه تروریستی و متحجر راست‌گرا است؛ به قدرت رسید و مسئولیت تأمین امنیت و ارائه خدمات دولتی را به عهده گرفت. با به دست گرفتن زمام امور در کشور توسط گروه

طالبان، در کنار بحران امنیتی، مردم ما به بحران اقتصادی شدید و ناگوار هم مواجه گردیدند. با تسلیم نمودن افغانستان به گروه طالبان توسط جامعه جهانی، در حقیقت مردم افغانستان گرفتار مصیبتی شده اند که خود مسبب آن نیستند؛ بلکه فراموش نمودن و رهایی مردم افغانستان در واقع اشتباه تاریخی ایالات متحده آمریکا و همدستانش محسوب می‌گردد. رویکار آمدن گروه طالبان باعث گردید تا اقتصاد کشور ما نزدیک به فروپاشی گردد؛ عدم موجودیت امنیت غذایی و فقدان امنیت سراسری، نقض ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و آزادی زنان، حیات و کرامت انسانی میلیون‌ها شهروند کشور را تهدید می‌کند.

بنابر اظهارات خانم دبورا لیونز فرستاده خاص سازمان ملل متحد، ۶۰ فیصد از جمعیت ۳۸ میلیونی افغانستان با بحران گرسنگی روبرو اند؛ و احتمالاً در فصل زمستان وضع از این هم بدتر خواهد شد. براساس پیش‌بینی‌ها تولید ناخالص ملی افغانستان ۴۰ فیصد کاهش یافته و ممکن الی ماه مارچ سال ۲۰۲۲ تقریباً ۳۲ میلیون از جمعیت افغانستان با بحران غذایی شدید مواجه گردند.*

به نظر خانم لیونز، نظام بانکی از اثر تحریم‌ها فلج گردیده و این امر بالای تمام عرصه‌های اقتصادی تأثیر سوء بجا گذاشته است. مبلغ ۹ میلیارد دالر ذخیره بانک مرکزی افغانستان که بخش اعظم آن در ایالات متحده آمریکا نگاهداری می‌گردد؛ بعد از فروپاشی دولت اشرف غنی مسدود گردید. بر علاوه مبلغ ۴۵۰ میلیون دالر را که قرار بود صندوق بین‌المللی پول در ۲۳ اگست ۲۰۲۱ در اختیار دولت افغانستان بگذارد؛ بنابر نبود شفافیت در مورد دولت جدید، از طرف این سازمان عملی نگردید که فلج شدن عرصه بانکی را باعث می‌گردد و این خود سبب می‌گردد تا سیستم مالی، بیشتر در جهت مبادله بی‌نظم و مبادله غیررسمی پول سوق یابد که این امر تروریسم، قاچاق انسان و مواد مخدر را

* بی‌پسی فارسی، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۱

بیش از پیش افزایش می‌دهد. مشکلاتی که از آن نام گرفته شد، در قدم اول گریبان‌گیر افغانستان، و بعداً در تمام منطقه گسترش خواهد یافت.

گروه طالبان از آغاز به قدرت رسیدن دوباره، تلاش می‌ورزند تا منحنی یک دولت قانونی شناخته شوند، ولی بنابر خواست ایالات متحده آمریکا، گروه طالبان جهت کسب مشروعیت بایست پنج اصل را در نظر بگیرند:

- در قدم نخست به شهروندان خارجی و افغان‌هایی که قصد ترک کشور را دارند؛ اجازه سفر را بدهند.

- طالبان به گروه‌های تروریستی در خاک افغانستان اجازه فعالیت نداده و تعهد بسپارند که آنها از خاک افغانستان، در برابر دیگر کشورها استفاده نخواهند کرد.

- گروه طالبان نباید دست به اعمال خشونت‌آمیز بزنند و باید به تعهدات خود مبنی بر اعلام عفو عمومی عمل کنند.

- گروه طالبان باید به تعهدات خود، در مورد احترام به حقوق بشر به ویژه حقوق زنان و دختران پابند باشند.

- مهم‌ترین اصل این است که طالبان بایست یک دولت فراگیر که بتواند نیازها و خواست‌های مردم افغانستان را برآورده سازد؛ تشکیل دهند.

اما متأسفانه گروه متحجر طالبان، اشتراک نمایندگان سایر بخش‌های جامعه را در اخذ تصمیم‌گیری مانع شده‌اند؛ حقوق اساسی زنان و دختران را محدود ساخته و به شکل سیستماتیک آن را نقض می‌کنند. طالبان حق تحصیل و کار را از زنان و دختران سلب نموده؛ سهمگیری زنان را در امر تصمیم‌گیری‌های مهم کشوری مانع شده و هزاران کارمند زن را از ادارات دولتی اخراج نموده‌اند.

توافقات ایالات متحده آمریکا در مورد تسلیمی کشور ما به گروه طالبان تاریک اندیش، اصلاً برای امریکایی‌ها مهم نبود؛ زیرا آنها بالای منافع و امنیت خودشان تأکید و آن را بیشتر ترجیح دادند. همانطوری که آنها از سال‌های

متممادی کشور ما را با هرج و مرج مواجه نمودند؛ توافقات سال ۲۰۲۱ هم نمونه از اعمال گذشته و فعلی آنها بود.

از نتایج توافقات انجام شده برمی آید که برای امریکایی‌ها مطرح نبود:

- که آیا حقوق مردم افغانستان نقض می‌گردد یا خیر، در حالی که آنها با خصلت و عملکرد گروه طالبان از گذشته‌ها آشنا بودند،
- یا اینکه زنان بکلی آزادی‌های حقۀ‌شان را از دست می‌دهند، حجاب بپوشند یا چادر، حق تحصیل و کار از ایشان گرفته می‌شود یا خیر.

طالبان طی بیست سال در مورد جایگاه و موقف زنان در جامعه فکر کردند و در نشست اسلو که برای اولین بار منیث حاکمان کشور ظاهر گردیدند؛ بیان داشتند که زنان حقوق بیشتر نظر به دوره اول حاکمیت شان خواهند داشت. بنابر اظهارات ذبیح الله مجاهد سخنگوی گروه طالبان، آنها حقوق زنان را با در نظر داشت قواعد اسلامی تضمین می‌نمایند. بیانی که طی دو سال در جریان نشست‌های دوحه مکرراً گفته می‌شد؛ ولی هیچگاهی در زمینه وضاحت داده نشد و مقامات امریکایی هم در این زمینه بنابر عدم علاقمندی شان، توضیحاتی تقاضا ننمودند و فعلاً هم عین سخن را تکرار می‌کنند.

مردم هنوز فراموش ننموده اند که حاکمیت قبلی طالبان بین سال‌های ۱۹۹۶ - ۲۰۰۱ میلادی نه تنها برای زنان، بلکه برای مردان هم چقدر ناگوار و مشکل تمام شد؛ ولی قیودات و تعصبات در برابر زنان بیشتر و شدیدتر نسبت به مردان بود. از زنان حق تحصیل و کار گرفته شد، زنان بدون داشتن محرم شرعی اجازه رفتن به بیرون از منزل را نداشتند؛ حجاب اسلامی جبری بود.

در نشست اسلو، رهبران اشتراک‌کننده طالبان با جدیت تلاش ورزیدند تا به جهانیان تصویری ارائه نمایند که هیچ چیز قابل تشویش نیست. آنها بیان داشتند: افرادی که قبلاً در بخش حقوق بشر کار می‌کردند؛ دوباره کارشان را آغاز خواهند کرد. جنگ ختم گردیده، ما بیش ازین نمی‌خواهیم با کسی دشمنی

داشته باشیم. طوری که دیده می‌شود آنها تلاش می‌ورزند تا برای جهانیان نشان دهند که آنها طالبان دوره قبل نیستند تا بدین شکل از انزوای خویش جلوگیری به عمل آورند.

سوال اساسی اینجاست که:

- چرا سرنوشت مردم و کشور ما را بایست کشورهای غربی تعیین کنند و آنها تصمیم بگیرند که کدام گروه در رأس رهبری کشور ما قرار گیرد؟
- آیا ما خود قادر به تعیین سرنوشت خود نیستیم؟
- چه چیزی باعث سلب و یا مانع این صلاحیت مردم ما شده است؟

طی مدت بیش‌تر از پنج ماه که مردم افغانستان، تحت حاکمیت گروه طالبان زندگی می‌نمایند؛ از اثر وضع شدن محدودیت‌های شدید و بی‌سابقه، زندگی اتباع کشور از هر جهت مشکل‌تر گردیده است. وضع محدودیت‌ها از جانب طالبان، بخصوص محدود نمودن حقوق حقه زنان و سلب آزادی‌های مدنی، از قبیل حق تحصیل، حق کار و مشارکت اجتماعی از آنها، واکنش‌های جدی مردم را در داخل افغانستان در قبال داشت. با در نظر داشت وضعیت رقت‌بار موجود در کشور که مردم بخاطر نجات جان و خانواده‌های‌شان اطفال خود را بفروش می‌رسانند و یا اعضای بدن خود را در بدل مبلغ ناچیز عرضه می‌کنند؛ طالبان مصروف صدور دستورالعمل در مورد طرز لباس زنان هستند؛ آنها بایست اتباع کشور را که با گرسنگی و مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند؛ نجات دهند.

سقوط ناگهانی حکومت دست‌نشانده آمریکا تحت رهبری آقای اشرف غنی تمام کشورهای جهان را متحیر ساخت؛ زیرا پیش‌بینی نمی‌گردید که با چنین سرعتی این نظام سقوط نماید. گرچه این امر برای گروه طالبان یک خبر خوش و یک پیروزی خداداد بود؛ ولی آنها نیز از سقوط سریع حکومت کابل حیرت‌زده شدند.

گروه طالبان قبل از رسیدن به حاکمیت سرتاسری در کشور، هم مناطق زیاد را

در کنترل خود داشتند و در این مناطق مقررات خودشان را تطبیق می نمودند. گروه طالبان در آن زمان بیشتر در عرصه نظامی توجه می نمودند. از همین رو در ولسوالی های تحت کنترل آنها، مکاتب باز بوده و خدمات صحی به مردم که تمویل آن بدوش دولت وقت و مؤسسات امداد رسان بود؛ عرضه می گردید. آنها صرف جهت تمویل مصارف جنگی شان از مردم مالیات جمع آوری می نمودند. طالبان با بدست گرفتن اداره امور در کشور، از کمک های که توسط نهادهای امداد رسان و یک تعداد کشورها صورت می گرفت؛ محروم شدند، آنها به این ترتیب، با به قدرت رسیدن، در انزوا قرار گرفته و کشور از نظر اقتصادی به فروپاشی نزدیکتر و فقر بیشتر از پیش گسترش یافت.

قبل از اینکه طالبان به قدرت برسند، ۴۰ فیصد تولید ناخالص کشور را نهادها و کشورهای خارجی تمویل می نمودند. برعلاوه ایالات متحده آمریکا و سایر کشورها و مؤسسات، مصارف اردو و پولیس کشور را نیز تأمین می کردند. تقریباً ۷۰ فیصد خدمات بوسیله کمک های خارجی تمویل می گردید. ولی فعلاً بخش اعظم این کمک ها به حالت تعلیق قرار گرفته است.*

از آنجائی که گروه طالبان در گذشته تحت تحریم های سازمان ملل متحد و امریکا، منحیث یک گروه تروریستی قرار داشتند؛ با به قدرت رسیدن آنها، این تحریم ها شامل حال تمام مردم کشور ما گردید که در نتیجه سیستم بانکی کشور فلج شده؛ مردم در پرداخت های شان به مشکلات جدی مواجه گردیدند. زیرا حکومت قادر به پرداخت معاش و حقوق کارمندان نیست؛ بخصوص در شرایط خشک سالی وحشتناک و زمستان سختی که کشور ما با آن مواجه است.

افزایش بیکاری، کاهش کمک های خارجی، وضعیت نابسامان اقتصادی و فقر شدید در افغانستان باعث شده تا تعدادی از هموطنان ما بخاطر زنده ماندن،

* گزارش چشم انداز اقتصادی - اجتماعی افغانستان

به فروش اعضای بدن شان و یا یکی از فرزندان شان، جهت اعاشه و اباتۀ بقیه اطفال و اعضای خانواده شان اقدام نمایند.

گرچه فروش اعضای بدن به ویژه گرده جهت زنده ماندن، عملی نیست که طی شش ماه اخیر و یا با به قدرت رسیدن گروه طالبان در افغانستان معمول گردیده باشد؛ بلکه در سال ۲۰۱۶ و بعد از آن که عملیات پیوند گرده در شفاخانه‌های داخل کشور انجام یافت؛ مروج شد. از آن سال به بعد که سطح فقر و گرسنگی در افغانستان گسترش و افزایش یافت، هزاران تن از هموطنان بی‌بضاعت ما بخاطر زنده ماندن، مجبور به فروش اعضای بدن خویش شدند.

به هر اندازه که فقر و بیکاری افزایش می‌یابد؛ به همان پیمانۀ ارزش اعضای بدن انسان نیز کاهش می‌یابد. زیرا عرضه، بیشتر از تقاضا است. به اساس گزارشات موجود مؤرخ فبروری ۲۰۲۱ میلادی، در آن زمان هر گرده بین ۳۸۰۰ تا ۴۵۰۰ دالر به فروش میرسید؛ ولی فعلاً از اثر افزایش فقر و گرسنگی حاد، هر گرده از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ دالر به فروش می‌رسد. یعنی به هر اندازه که فقر و بیکاری افزایش می‌یابد؛ از ارزش اعضای بدن هم کاسته می‌شود.

مردم ما طی بیش از چهل سال است که با جنگ خانمانسوز تحمیلی بیگانگان، فقر شدید و گرسنگی حاد مواجه اند؛ ولی وضع ناهنجار کنونی که منجر به فروش اعضای بدن و فروش اطفال گردیده است؛ در تاریخ کشور عزیز ما بی‌سابقه است.

براساس گزارش سازمان ملل متحد، بیشتر از ۲۴/۴ میلیون از هموطنان ما که در واقع بیشتر از نیم نفوس کشور را احتوا می‌کند دچار ناامنی شدید غذایی هستند که از جمله ۹ میلیون آنها به کمک‌های عاجل غذایی و صبحی، اشد ضرورت دارند. برعلاوه سوءتغذی حاد، از ۳۴ ولایت در ۲۵ ولایت افغانستان بالاتر از حد اضطراری می‌باشد و در حال بدتر شدن است. تقریباً نیمی از اطفال

کمتر از پنج سال هم دچار سوءتغذیه حاد بوده و همچنان یک چهارم زنان باردار و مادران شیرده، اشد ضرورت به کمک‌های غذایی دارند.*

صلحی که فعلاً در کشور به وجود آمده؛ دلیل آن دست کشیدن گروه طالبان از جنگ است. بخصوص در مناطق شهری که قبلاً مورد حملات گروه طالبان قرار می‌گرفتند. ولی نباید فراموش نمود که فعالیت گروه داعش نه تنها ادامه دارد؛ بلکه رو به افزایش هم است. این آرامش نسبی می‌تواند برای فعالیت‌های تجارتي مؤثر باشد؛ ولی در مجموع زیان‌هایی اقتصادی را نمی‌تواند جبران کند. پیش‌بینی اینکه در طویل‌المدت وضعیت اقتصادی چگونه بهتر خواهد شد؛ کار دشوار است. زیرا زیان‌هایی اقتصادی وسیع بوده و بهبود وضعیت اقتصادی نیاز به مقدار زیاد پول دارد؛ در حالی که ذخایر اسعاری کشور و کمک‌های نهادهای بین‌المللی توسط امریکا مسدود گردیده است.

مردم ما فعلاً با یک فاجعه ناگوار، یعنی مصیبت اقتصادی بزرگ مواجه هستند؛ مصیبتی که اکثریت اتباع کشور در آن نه نقش و نه هم تقصیری داشتند.

باید خاطرنشان ساخت که کشورها و نهادهای امداد رسان در زمینه کمک به افغانستان نیز هم‌نظر نیستند. از آنجائی که امریکا با درنظرداشت وضع تحریم‌هایش، نفوذش در بانک جهانی و اینکه ذخایر اسعاری افغانستان در امریکا قرار دارد؛ یک بازیگر اصلی در این عرصه محسوب می‌گردد. چون کشور امریکا درین زمینه کاری را انجام نمی‌دهد؛ مشکل همه را دشوارتر ساخته است.

تأثیرات خشک‌سالی، سقوط اقتصادی کشور، گسترش فقر و گرسنگی بی‌سابقه و جد و جهد مردم جهت سپری نمودن زمستان شدید، عمیقاً همه مردم و

* گزارش سالانه صندوق بشردوستانه افغانستان - ۲۰۲۱

جامعه جهانی را دچار نگرانی و تشویش نموده که بایست حل این معضلات در الویت قرار داده شود.

خشک سالی که ما فعلاً در افغانستان شاهد آن هستیم، با وجود بارندگی های شدید اخیر، احتمال دارد تا اخیر این دهه ادامه یابد. با در نظر داشت نشست محیط زیست که در اسکاتلند برگزار گردید؛ باید تدابیر و اقدامات اتخاذ گردد تا عواقب ناگوار تغییرات اقلیمی بر افغانستان را کاهش دهد. ولی این امر وابسته به کمک های خارجی است که جهت توسعه کشور صورت می گیرد؛ زیرا صرف با کمک های بشردوستانه ناممکن است.

بر اساس گزارش برنامه غذایی سازمان ملل متحد، از سال ۲۰۲۰ بدینسو، افغانستان با خشک سالی شدید مواجه و این وضعیت روزیروز بدتر شده می رود. چنانچه در ماه سپتامبر سال ۲۰۲۱ بیشتر از ۱۴ میلیون نفر در معرض خطر فقر و گرسنه گی قرار گرفته و احتمالاً در ماه دسامبر ۲۰۲۱ میلادی ۹۷ فیصد از اتباع کشور، غذای کافی در اختیار نداشته و فقر و گرسنه گی با سرعتی بی سابقه افزایش خواهد یافت. همچنان تعدادی زیاد از اطفال که با بیماری سوء تغذیه و کمبود وزن مبتلا شده اند؛ در شفاخانه ها تحت مداوی قرار دارند.

وضعیت فقر و خشک سالی در کشور ما طی سی سال اخیر بی سابقه بوده و با موجودیت بحران اقتصادی، بسیاری از دهقانان نمی توانند به زراعت و مالداری شان ادامه دهند و در جای دیگر هم متأسفانه برای دهقانان و مالداران، امکانات اشتغال مناسب موجود نیست. بحران اقتصادی، افزایش قیمت مواد غذایی و ارتزاقی و اثرات خشک سالی در مجموع باعث افزایش گرسنه گی و سوء تغذیه در سراسر کشور گردیده است.

بعد از خروج نیروهای امریکایی و به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، کمک های جامعه جهانی به افغانستان قطع گردید که این امر بحران اسعاری، فقر گسترده و کاهش خدمات عمومی مثل مراقبت های صحتی را باعث گردید.

گرچه وضعیت اقتصادی کشور قبلاً هم حالت فلاکت بار داشت؛ ولی بعد از تاریخ ۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی با قطع شدن کمک‌های خارجی و اعمال تحریم‌ها، بودجه کشور رو به خلاصی و اقتصاد کشور به سقوط مواجه گردید. با سقوط حکومت اشرف غنی، ارزش پول کشور هم به شدت کاهش یافت که در نتیجه تقریباً تمام بخش‌های زندگی از آن متأثر شدند. مردم حتی توانایی خرید مواد غذایی و ارتزاقی را نداشتند؛ بیکاری به اوج خود رسیده و مراقبت‌های صحی نیز از آنها گرفته شد. وضع فعلی بیانگر آنست که افغانستان آهسته آهسته دچار یک بحران عمیق می‌گردد.

در شرایط که فقر شدید بیداد می‌کند و اقتصاد کشور رو به فروپاشی است؛ ایالات متحده امریکا و تعدادی از کشورها، شرط به رسمیت شناختن حکومت طالبان را در یک حکومت همه شمول یا با قاعده وسیع می‌دانند.

حکومت همه شمول یعنی حکومتی که در طرح پالیسی‌ها و برنامه‌های خویش منافع تمام اقشار جامعه را در نظر گرفته، در ارائه فرصت‌ها و خدمات به همه اتباع کشور یکسان و بطور مساویانه عمل نماید. حکومت با قاعده وسیع، یعنی حکومتی که نظریات تمام احزاب سیاسی را در طرح پالیسی‌های حکومت در نظر بگیرد. مسأله مهم که در این شیوه حکومت بایست در نظر گرفته شود این است که همه احزاب و گروه‌های سیاسی، با دیدگاه و اهداف مشترک توافق داشته باشند.

از آنجائی که در افغانستان مسأله اقوام از اهمیت بسزا برخوردار است؛ اشتراک نمایندگان همه اقوام در قدرت، تضمین‌کننده حکومت همه‌شمول می‌باشد. گرچه طالبان بیان می‌دارند که دروازه‌های حکومت شان به روی افراد متخصص و مسلکی باز است؛ ولی آنها شمولیت اشخاص خارج از گروه‌شان را در مقامات بلند دولتی نمی‌پذیرند؛ یعنی حاضر به تقسیم قدرت سیاسی نیستند. احتمال دارد که در بین طالبان افراد معتدل موجود باشد؛ اما متقاعد ساختن بخش تندرو و متعصب این گروه، بخاطر سازش و تقسیم قدرت

سیاسی با احزاب و گروه‌های که از نظرایدیولوژی کاملاً با آنها یکسان نیستند؛ ناممکن به نظر می‌رسد.

گروه طالبان که از شش ماه بدینسو در رأس قدرت قرار دارند؛ تا حال تعریف مشخصی از نظام و شیوه عملکردشان در عرصه‌های ساختار دولتی، قانون‌گذاری، سیستم تعلیم و تربیه، نظام اقتصادی و مالی و غیره ارائه نموده اند؛ آنها چگونه خواهند توانست در مورد تقسیم قدرت با سایر سیاستون کشور به توافق برسند. بناء سازگاری دیدگاه‌ها، اداره و رهبری مشترک دولت، برای طرفین ناممکن به نظر می‌رسد.

برای ایالات متحده آمریکا شاید بخاطر سرپوش گذاشتن به خروج شرم‌آورش از افغانستان در شرایط موجود ضرورت اعلان یک حکومت با قاعده وسیع در کشور ما نهایت مهم پنداشته شود؛ ولی شایستگی، تداوم و پی‌آمدهای آن برای آنها چندان اهمیتی ندارد.

مردم کشور ما از چهار دهه بدینسو منحیث یک ملت، از تجارب گذشته نیاموخته اند و بارها عین اشتباهات را تکرار نموده اند؛ در حالی که رهبران سیاسی از تجارب گذشته استفاده نموده و به اندوخته‌های شان افزوده اند. با تشکیل حکومت با قاعده وسیع که شباهت به یک شرکت سهامی دارد؛ رهبران سیاسی کشور به آسانی دوباره کسب قدرت نموده و منافع خود آنها و حلقات نزدیک شان تضمین می‌گردد؛ این نوع ساختار در گذشته هم برای کشور ما مؤثریت و نتایج سودمند را در قبال نداشت.

حکومت با قاعده وسیع که در سال ۱۹۹۲ میلادی در پشاور ساخته و به کابل انتقال داده شد؛ از تجارب تلخ کشور ما محسوب می‌گردد. گروه‌های تنظیمی که سهم شراکت در قدرت را در پاکستان پذیرفته بودند؛ با آمدن در کابل، در مدت کمتر از یک سال تعهدات خود را نقض و تحت نام قوم، زبان و سمت و با استفاده از پول و امکانات حامیان شان در منطقه علیه همدیگر قرار گرفته

و جنگ‌های خانمان‌سوز و ویرانگری را بالای مردم ما تحمیل نمودند. همین جنگ‌های گروه‌های تنظیمی و فجاج آنها بود که باعث رویکارآمدن طالبان در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ گردید.

طوری که همه می‌دانیم؛ موفقیت و پیروزی کشور و مردم جهت بیرون رفت از وضعیت رقتبار و ناگوار امروزی در اتحاد و همبستگی تمام اقشار و نیروهای وطن‌پرست نهفته است؛ دامن زدن تعصبات قومی و زبانی آتشی را در کشور ما افروخته است که ما نتایج آن را عملاً مشاهده می‌کنیم و از آن بیشترین خسارت را مردم بی‌دفاع و بی‌بضاعت کشور ما متقبل شده و می‌شوند. ما شاهد هستیم که تعدادی از کشورهای منطقه با همکاری گروه‌ها، نهادهای سیاسی، فرهنگی و رسانه‌های جمعی در کشور فعالیت دارند تا مانع ایجاد یک محوریت سیاسی مقتدر و واحد در افغانستان گردند. زیرا آنها به خوبی می‌دانند؛ افغانستان متحد و یک پارچه برای دیگران باج سیاسی نخواهد داد و زمینه جاسوسی برای کشورهای خارجی محدود شده و دیگر برای منافع بیگانگان تلاش صورت نخواهد گرفت و آله دست جهت تأمین مقاصد سیاسی و فرهنگی بیگانگان نخواهد شد. از همین سبب است که وحدت سیاسی و ملی افغانستان برای تعدادی از کشورهای منطقه و جهان مصارف هنگفت سیاسی و اقتصادی دارد و آنها علیه ایجاد وحدت و یگانگی در میان مردم و اقوام مختلف کشور ما اختلافات و نابسامانی‌ها را دامن زده و جهت درهم‌شکستن وحدت در افغانستان تلاش می‌ورزند و زمینه منازعات سیاسی نیابتی را بیشتر می‌سازند. تا زمانی که گروه‌ها، احزاب و نمایندگان سیاسی جامعه از خودخواهی‌های قومی، مذهبی، نژادی، سمتی و منطقوی و زبانی اجتناب نورزند؛ وحدت سیاسی در افغانستان، دشوار و ناممکن به نظر می‌رسد.

یگانه راه نجات کشور عزیز ما، صرف در انسجام نیروهای ملی، مترقی و جوانان آگاه بوده تا به حکومت‌داری این خفاشان سپاه دل پایان داده و در راه ترقی اجتماعی، رفاه همگانی و استقرار دموکراسی در کشور به موفقیت‌های شایان

نایل گردیم. برآورده شدن این امر با ایجاد یک نظام ملی و دموکراتیک امکان پذیر است.

یک نظام دموکراتیک دارای چهار مشخصه عمده می‌باشد:

- در قدم اول این حکومت بایست دارای قدرت محدود بوده و از عملکرد خود پاسخگو باشد.
- دومین مشخصه نظام دموکراتیک، جامعه مدنی گسترده و اثر بخش است؛ زیرا در جامعه مدنی، تحمیل خواسته‌های حکومت به مردم از بین می‌رود.
- مشخصه دیگر حکومت دموکراتیک، رعایت حقوق اساسی مردم است. مردم بایست بدون در نظرداشتن دین و مذهب، ایدئولوژی سیاسی، جنسیت و قومیت شان از حقوق مساوی در نظام سیاسی برخوردار باشند.
- چهارمین مشخصه نظام دموکراتیک، انتخابات آزاد و عادلانه است.

هالند

۱۰ فروری ۲۰۲۲

فرار نخبگان و مغزها از کشورها

از چند دهه بدینسو ما با پدیده فرار مغزها یا مهاجرت نخبگان مواجه هستیم. افرادی که در تولید علم، هنر و فناوری کشور تأثیر بسزا دارند و دارای فهم، خلاقیت و نبوغ فکری، در امر تولید دانش و نوآوری اند و رشد و توسعه علمی و متوازن کشور را سرعت می بخشند؛ منحصیث نخبگان شناخته می شوند. زمانی که انجیران و داکتران انگلیسی، جهت کسب درآمد بیشتر و دستیابی به محیط کار بهتر به امریکا مهاجرت نمودند؛ برای اولین بار اصطلاح فرار مغزها توسط انگلیسها مورد استفاده قرار گرفت.

با ختم جنگ دوم جهانی، کشورهای اروپایی جهت اعمار دوباره و بازسازی خرابیهای جنگ و صنعتی شدن، به متخصصین و نخبگان نیاز داشتند به همین منظور به جذب نخبگان و متخصصین از کشورهای جهان سوم آن زمان آغاز نمودند. این امر منحصیث یک صدمه ناگوار اجتماعی و مخربترین بحران اجتماعی برای این کشورها شناخته می شود. این شیوه در واقع بیانگر استثمار کشورهای رو به توسعه، بوسیله کشورهای صنعتی بزرگ می باشد.

عوامل چون سطح فرهنگ، تحصیلات، عدم پیشرفت اجتماعی، سطح پائین عواید و کمبود امکانات رفاهی وعدم تضمین شغلی در وجود آوردن پدیده فرار مغزها، مؤثریت خاص را ایفاء می کند. قابل تذکر است که نیروهای اجتماعی، امنیتی، سیاسی و معنوی در جلوگیری از فرار مغزها بیشتر از عوامل مادی و معیشتی نقش دارند.

فرار مغزها یکی از پدیدههای نهایت بغرنج بوده و دربرگیرنده مهاجرت نخبگان،

فرار مغزها و شکار مغزها می‌باشد؛ هر کدام اینها از ویژگی‌های ساختاری و فعالیت‌های منحصر به خودشان برخوردار اند. باید با پلانگذاری‌های دقیق سعی به عمل آید تا دانشمندان و تحصیلکرده‌ها در کشور از جایگاه و ارزشمندی بیشتری برخوردار باشند.

فرار مغزها، اکثراً از کشورهای وابسته به کشورهای صنعتی بزرگ صورت گرفته و باعث بحران در عرصه سرمایه‌گذاری‌های آموزشی در این کشورها می‌گردد که این پروسه ناشی از موجودیت رابطه نامتعادل میان کشورهای صنعتی پیشرفته و کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا عقب‌نگهداشته شده می‌باشد و در نهایت این امر به نفع کشورهای صنعتی و به ضرر کشورهای رو به توسعه انجام می‌گردد.

در شرایط فعلی پدیده مهاجرت، جهان شمول گردیده که نه تنها کشورهای رو به توسعه، بلکه کشورهای صنعتی بزرگ نیز با مهاجرت متخصصین و نخبگان مواجه اند؛ مثال برجسته آن مهاجرت نخبگان از کانادا به کشور امریکا است.

مهاجرت در مجموع یک عمل منفی نیست؛ ولی فرار گسترده متخصصین و اندیشمندان یک کشور که خود از کمبود اینگونه افراد دچار مشکلات باشند؛ خیلی‌ها ناگوار و زیان‌آور بوده که این امر منحنی یک معضله اجتماعی بشمار می‌رود. از آنجائی که متخصصین و اندیشمندان منحنی سرمایه انسانی محسوب می‌شوند؛ کمبود نیروی انسانی متخصص باعث بطی شدن رشد و پیشرفت اقتصادی کشور می‌گردد. کشوری که با وجود داشتن منابع طبیعی وافر و سرمایه لازم، اگر از نیروی انسانی کافی برخوردار نباشد؛ نمی‌تواند برنامه‌های اساسی توسعه خود را تحقق بخشد. از همین سبب مهاجرت مغزها برای توسعه توسعه، مصیبت بزرگ پنداشته می‌شود.

یکی از معضلات عمده عدم رشد اقتصادی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده

مثل کشور عزیز ما، فرار سرمایه ازین کشورها است. فرار سرمایه اشکال متفاوت داشته و عوامل متعدد دارد. کادرها و متخصصین مسلکی در کشورهای رو به انکشاف و عقب نگهداشته شده سرمایه ملی محسوب شده که بعضاً بنا بر دلایل متعدد مجبور می‌شوند کشورشان را با داشته‌هایشان ترک نموده و راهی خارج از کشور گردند.

قبل از سال ۱۹۹۲ عیسوی در کشور عزیز ما توجه خاص جهت‌تربیه و پرورش کادرها و متخصصین مسلکی در رشته‌های مختلف صورت گرفت و در مدت زمان کوتاه، افغانستان از کادرها و متخصصین مجرب که در داخل و خارج از کشور تربیه و آموزش دیده بودند؛ بهره‌مند گردید. اما بعد از به قدرت رسیدن گروه‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه، در اثر جنگ‌های خونین اکثریت مطلق این متخصصین، برای "نجات دادن سر" کشور را ترک و راهی کشورهای همسایه و غرب گردیدند. در مدت کوتاه افغانستان این سرمایه مهم و ارزشمند خود را از دست داد. همانطوری که برای رشد هر کشور به سرمایه طبیعی و مالی ضرورت است؛ افراد متخصص و کادرهای مجرب نیز ضرورت مبرم برای ترقی و آبادانی کشور محسوب می‌گردد.

باید تذکر داد که مهاجرت مغزها در کشورهای توسعه‌یافته اهمیت بسزا ندارد؛ در حالی که این امر برای کشورهای رو به توسعه یا عقب نگهداشته شده به یک بحران شدید مبدل می‌گردد؛ زیرا در این کشورها، عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سبب می‌گردد تا آنها نتوانند نخبگان‌شان را حفظ کنند. متأسفانه این پروسه از طریق مبادله مغزها با دیگر کشورها جبران نمی‌شود. (مبادله مغزها، پروسه دو طرفه مهاجرت میان کشور گیرنده و فرستنده را افاده می‌کند). زمانی که پروسه خروج نیروهای متخصص و تحصیلکرده ثابت باشد؛ ولی جای آنها را متخصصین از کشورهای دیگر پُر نکنند؛ در نتیجه پدیده فرار مغزها بوقوع می‌پیوندد و کشور رو به توسعه یا مبداء، بازنده اصلی شمرده می‌شود.

طی سال‌های ۱۹۹۶ - ۱۹۷۲ در حدود سه صد هزار نفر انجنیر، داکتر، تکنسین و کارگر ماهر کشورهای رو به توسعه در کشورهای امریکا، کانادا، انگلستان و سایر کشورهای اروپایی اقامت گزیدند. بنابر گزارش صندوق بین‌المللی پول، جریان مهاجرت نیروی انسانی از کشورهای رو به توسعه و عقب‌نگهداشته شده به کشورهای بزرگ صنعتی از اوایل دهه ۹۰ قرن بیست باردگر افزایش یافت. در نتیجه سرشماری سال ۱۹۹۰ ایالات متحده امریکا، واضح گردید که از هفت میلیون مهاجر که در ایالات متحده امریکا پذیرفته شده‌اند؛ تقریباً ۱/۵ میلیون آنها، که از کشورهای آسیایی و حوزه اقیانوس آرام‌اند؛ دارای تحصیلات عالی می‌باشند.*

به اساس ارقام موجود، متخصصین عرصه تحقیق و پژوهش علمی، که از کشورهای رو به توسعه به کشورهای صنعتی مهاجرت نموده‌اند و فعلاً در کشورهای صنعتی در این عرصه مشغول کار می‌باشند؛ برابر به یک سوم تمام متخصصین و پژوهشگران علمی و صنعتی کشورهای رو به توسعه هستند. از همین سبب عرصه تحقیق و توسعه در امریکا، اتحادیه اروپا و جاپان در زمینه نشر، ۴/۵ برابر و در تعداد اختراعات ثبت شده، ده برابر کشورهای رو به توسعه سودمندتر است.**

مهاجرت نخبگان و متخصصین از کشورهای رو به توسعه و عقب‌نگهداشته شده سبب می‌گردد تا آنها از علم و تکنالوژی معاصر استفاده کرده نتوانند که این امر مستقیماً تأثیر بالای پروسه تولید، صادرات و توانایی رقابت مؤسسات اقتصادی این کشورها بجا می‌گذارد.

با فرار و مهاجرت نخبگان، یک کشور نه تنها ثروت ملی خود را از دست می‌دهد؛

* فرار مغزها و نظریه کوچ مجازی: «مرکز تحقیق رایگان اجتماعی - روانشناسی - تربیتی - فرهنگی»

** «امریکا و جاپان سردمدار ثبت اختراع دنیا، خبرگزاری مهر»

بلکه این امر سبب می‌گردد تا در طویل‌المدت از نظر ژنتیکی، کشورهای نخبه پذیر به کشورهای نخبه تبدیل شوند. زیرا در بوجود آمدن نخبگی دو عامل عمده، وراثت، یعنی خصوصیات ژنتیکی افراد، و محیط که شرایط لازم را جهت رشد علمی و ذهنی مهیا می‌سازد؛ نقش بسزا دارد. بناءً گفته می‌توانیم که با فرار هر نخبه از کشور، یک ژنوم یا «دی.ان.آ - خردمند» از کشور خارج، و با آغاز زندگی در کشور دیگر و ازدواج و تولید نسل به تکثیر ژن‌های خردمند در آن کشور می‌افزاید که در نتیجه ژن‌های خردمند در کشورهای نخبه پذیر بیشتر شده و با گذشت زمان، اختلاف بزرگ در این راستا میان کشور رو به توسعه یا مبدا و کشور توسعه یافته یا مقصد، ایجاد می‌گردد.

به همین ترتیب کشورهای نخبه‌پذیر به جوامع نخبگان مبدل گردیده و در عرصه تولید علم و تکنالوژی، تقدّم خواهند داشت. بناءً کشورهای رو به توسعه و عقب‌نگهداشته شده با فرار نخبگان شان، در طویل‌المدت متضرر شده و جهت تولید علم، تکنالوژی و صنایع جدید فرصت‌های شایانی را از دست خواهند داد.

طوری که می‌دانیم نخبگان منحصیث سرمایه انسانی در رشد و توسعه اقتصادی عامل عمده و مؤثر محسوب می‌گردند. به همین منظور کشورهای رو به توسعه، در این عرصه توجه خاص مبذول داشته و منابع مالی هنگفت را صرف آموزش نیروهای انسانی می‌کنند. ولی زمانی که سرمایه انسانی، آماده بهره‌برداری می‌گردد؛ با تأسف بنابر عوامل چون سطح بلند بیکاری، دستمزدهای پائین، شرایط نامناسب زندگی و عوامل سیاسی - اجتماعی بخصوص جنگ و ناامنی، محدودیت حقوق سیاسی، عدم موجودیت آزادی‌های مدنی، فساد گسترده و بوروکراسی، این افراد از کشور فرار نموده که در نتیجه خساره جبران‌ناپذیر به کشور رو به توسعه وارد می‌گردد. بیش از ۹۰ فیصد مهاجران متخصص جهان در ۳۰ کشور عضو پیمان اتلانتيک شمالی زندگی می‌کنند و بیش از ۹۰ فیصد مهاجران متخصص در این ۳۰ کشور، در ۶ کشور امریکا، انگلستان، کانادا،

آلمان، استرالیا و فرانسه زندگی می‌کنند.

مهاجرت نیروهای متخصص و ماهر که جامعه به علم، دانش، تخصص و مهارت‌های فنی آن‌ها نیاز دارد؛ ولی آنها نظر به دلایل مختلف به کشورهای دیگر فرار و اقامت دائمی کسب می‌نمایند؛ فرار مغزها نامیده می‌شود. زمانی از فرار مغزها می‌توان صحبت نمود که مهاجرین شامل دانشمندان، متخصصین مسلکی که جامعه به تخصص آن‌ها نیاز دارد؛ باشد. بناءً مهاجرت افرادی که جامعه به تخصص و مهارت آن‌ها نیازی ندارد؛ من حیث فرار مغزها شناخته نمی‌شود؛ بلکه صرف مهاجرت گفته می‌شود. به اساس تعریف دیگر، فرار مغزها، فرار سرمایه‌های انسانی است بنابراین منابع انسانی مانند دانشمندان، انجینیران، متخصصین و سایر نیروهای مسلکی و مجرب من حیث سرمایه‌های انسانی محسوب گردیده که فرار این نیروها کشور را از علم، تخصص و مهارت‌های فنی و مسلکی آنها محروم می‌سازد.

مهاجرت نخبگان پدیده تازه نبوده و منحصر به یک کشور خاص هم نیست؛ بلکه در سراسر جهان وجود دارد. تا زمانی که این پدیده تابع عرضه و تقاضا باشد؛ باعث ایجاد پرابلم نمی‌گردد. ولی پیشرفت سریع در بعضی از کشورهای توسعه‌یافته و عقب‌ماندگی تعدادی از کشورهای دیگر و در کنار این‌ها موجودیت امکانات و شرایط زندگی بهتر و مرفه در کشورهای صنعتی باعث می‌شود تا افراد متخصص و ماهر به این کشورها مهاجرت کنند که این امر سبب یک معضله اجتماعی و عدم تعادل نیروهای انسانی در کشورها می‌گردد. کشور عزیز ما نیز با این معضله مواجه بوده و طی چند دهه اخیر بیشترین فرار مغزها را متقبل شده است. فرار نخبگان در واقع، هدر رفتن مصارفی است که جهت تعلیم و تربیت کادرهای مسلکی در کشور صورت گرفته که فرار آنها زیان بزرگ به اقتصاد کشور وارد نموده است.

واژه فرار مغزها، در اکثر زبان‌های اروپایی، به سوی خود کشیدن و جذب مغزهای پرورش یافته را افاده می‌کند؛ ولی در زبان فارسی، مفهوم فرار کردن و

دفع را بیان می‌دارد.

از دهه ۶۰ قرن بیست بدینسو در نشرات علمی بین‌المللی در مورد فرار مغزها مطالب به نشر رسیده است. اولین گردهمایی بین‌المللی با اشتراک دانشمندان و صاحب‌نظران ده کشور جهان در سال ۱۹۶۷ میلادی توسط مرکز پژوهش‌های اروپا و کمیسیون مشورتی ایالات متحده آمریکا در لوزان سوئیس برگزار شد. در این کنفرانس در مورد فرار مغزها تحت عنوان «فرار ماده خاکستری»، بحث به عمل آمده و با صدور اعلامیه‌ای که حاوی هشت ماده بود؛ به پایان رسید. از آن تاریخ به بعد سازمان ملل متحد هم به پدیده فرار مغزها توجه بیشتر معطوف داشت. چنانچه یونسکو و مؤسسه کارآموزی و پژوهش سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۸ کنفرانسی را ترتیب دادند که در آن در مورد شیوه‌های جلوگیری از فرار مغزها بحث به عمل آمد.

در عصر حاضر نیروی انسانی متخصص و تحصیل کرده، یکی از عوامل اساسی توسعه شمرده می‌شود و آنها در حقیقت موتور محرکه جامعه می‌باشند. بناءً از دست دادن این نیرو، به معنی از دست دادن سرمایه‌های اصلی کشور تلقی می‌گردد؛ زیرا سرمایه انسانی از مهمترین ابزارهای توسعه است. در قرن بیست و یکم، تجارت صرف دربرگیرنده کالاهای اقتصادی نبوده؛ بلکه مغزها را نیز منحیث یک کالای استراتژیک و قابل معامله احتوا می‌کند.

سرمایه اصلی کشورهای رو به توسعه که همانا نیروی انسانی متخصص است؛ به قیمت نهایت ناچیز در اختیار کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی قرار می‌گیرد که از این ناحیه کشورهای رو به توسعه سالانه میلیاردها دالر را از دست می‌دهند. به اساس محاسبات اقتصادی کشورهای صنعتی بزرگ، از جذب هر فرد تحصیل کرده کشورهای رو به توسعه با اسناد مسلکی و تخصصی یا دکترا، آنها تقریباً یک میلیون دالر مفاد کسب می‌کنند. از همین رو کشورهای رو به توسعه باوجود آنکه ۸۰ فیصد جمعیت جهان را دارا اند؛ صرف ۲۰ فیصد درآمد جهان و ۱۰ فیصد توان علمی جهان را در اختیار دارند.

زیربنای اقتصاد جهان امروزی را صنعت و تکنالوژی که اساسگذاری جامعه پیشرفته بدون آن ناممکن است؛ تشکیل می‌دهد. زیرا زراعت و مالداري، صحت عامه، اعمار مسکن و از همه مهمتر، دفاع ملی، شدیداً وابسته به تکنالوژی اند. عدم توجه و آگاهی به آن، رسیدن به استقلال اقتصادی را ناممکن می‌سازد که توانایی و مهارت انسان‌ها عامل عمده رسیدن به آن، و در حقیقت منحيث عامل کلیدی شناخته می‌شود. افراد دانشمند، مخترع، مبتکر، و سایر افرادی که از دانش بلند برخوردار اند و منحيث مغزهای متفکر یک کشور هم شناخته می‌شوند؛ همان نیروهای انسانی متخصص و ماهری اند که دارای نقش ارزنده در رشد و پیشرفت جامعه دارند. بناءً ارزشمندی افراد متخصص و مسلکی یک کشور با منابع زیرزمینی و ثروت‌های آن مقایسه می‌شود.

قابل تذکر است که بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای صنعتی بزرگ مانع بزرگ در راه پیشرفت و توسعه کشورهای رو به توسعه گردیدند؛ زیرا آنها در کنار تسلط بر منابع طبیعی این کشورها، به غارت سرمایه‌های انسانی آنها نیز اقدام ورزیدند. پیشرفت‌های شایان علمی در کشورهای توسعه‌یافته از برکت این مغزها و تمایل و علاقمندی نسل جوان کشورهای رو به توسعه به کسب دانش، در موجودیت کمبود امکانات و شرایط مساعد زندگی در کشورشان، باعث تشدید این پروسه گردید. برعلاوه کشورهای توسعه‌یافته از سال‌ها بدینسو جهت جذب هرچه بیشتر نیروهای کارآمد و با تجربه، میتودها و شیوه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و تبلیغاتی را به کار برده تا بدون هیچ‌نوع سرمایه‌گذاری، این نیروها را به سوی خویش جلب نمایند؛ زیرا نیروی انسانی متخصص و ماهر است که باعث پیشرفت و استفاده مؤثر از امکانات و منابع کشورها می‌گردد. سرمایه‌های انسانی مسلکی و متخصص، یگانه سرمایه است که نمی‌توان مثل سایر منابع فیزیکی، ارزش آن را با مقدار پول محاسبه کرد.

مهاجرت جهت کسب آموزش بلندتر در کشورهای توسعه‌یافته عمل نادرست نیست؛ همچنان نخبگانی که جهت ادامه فعالیت‌های تحقیقاتی خود به خارج سفر می‌کنند؛ علایق شان با کشور قطع نمی‌گردد؛ ولی بازنگشتن دوباره آنها و سایر تحصیل‌یافته‌ها به وطن موضوعی است که بادر نظر داشت زیان آن، نوع از استثمار شدن کشورهای رو به توسعه را توسط کشورهای توسعه‌یافته بیان می‌دارد و این معضله منحنی مخرب‌ترین بحران اجتماعی شناخته شده که از اثر آن این کشورها صدمات جبران ناپذیری در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متحمل می‌شوند و تلافی آن کار بس مشکل و دشوار برای این کشورها خواهد بود.

توانایی فکری و علمی نیروی انسانی کشورها بر رشد اقتصادی اثر مستقیم دارد؛ زیرا ارزش اضافی نیروی انسانی با ارزش اضافی سایر منابع غیرقابل مقایسه است. انسان‌ها با داشتن خلاقیت خارق العاده که دارند، با استفاده از طبیعت و منابع طبیعی می‌توانند محصولات جدید تولید نمایند و این پروسه با بکاربردن تکنالوژی مدرن رو به کاهش است؛ بناء همیشه باید در فکر جانشین جدید منابع طبیعت بود.

باید گفت که نخبگان آرزو دارند در محیطی که تأثیرگذار باشند و بیشتر بتوانند خدمت کنند؛ زندگی نمایند و بخاطر بازگشت دوباره آنها باید امکانات مادی و امکان تأثیرگذاری آنها بر تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی و فرهنگی کشور مهیا گردد. در صورت ارتباط حسنه میان دولت و نخبگان، آنها علاقمندی بیشتر به بازگشت دوباره به کشور خواهند داشت.

برعلاوه مسائل سیاسی و غیر سیاسی هم در برنگشتن نخبگان از خارج از کشور نقش دارد؛ زیرا آنها زندگی در انزوا را دوست ندارند. چرا که انزوای مطلق، مرگ دانشمندان است.

از چند دهه بدینسو که کشور ما در آتش جنگ‌های خانمان سوز می‌سوزد؛

بخش اعظم جوانان و تحصیل یافته‌های کشور به دلیل فقر، عدم اشتغال، فساد گسترده در ادارات دولتی، تعصبات قومی و زبانی، نسپردن کار به اهل کار، شگاف عمیق طبقاتی در کشور، محدودیت بر آزادی اندیشه و بیان، میراثی بودن وظایف دولتی از طرف تیکه‌داران و رهبران سیاسی، کنار گذاشتن مردم در تصمیم‌گیری‌های بزرگ سیاسی و تعیین‌کننده کشور، تهدید گروه‌های بنیادگرا، نبود امنیت، زنده ماندن و نجات از حملات گروه‌های تروریستی که توسط کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیزم جهان‌خوار ایجاد، تمویل و تجهیز گردیده اند و به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، مجبور به مهاجرت و فرار از کشور گردیده اند. فرار جوانان و نخبگان زیان‌هایی جبران‌ناپذیر فراوان انسانی و اقتصادی به کشور ما وارد نموده است. کشور ما طی چند سال اخیر بالاترین سطح مهاجرت را در سطح جهان به خود اختصاص داده است.

همچنان بعد از حمله نظامی ایالات متحده آمریکا و متحدینش در سال ۲۰۰۱ به افغانستان، بسیاری از افغان‌هایی که مدت مدیدی در آمریکا و اروپا زندگی نموده بودند؛ بعد از بازگشت دوباره به وطن، حتی بدون داشتن تحصیلات و تخصص مسلکی، فقط بخاطر اینکه بر زبان خارجی تسلط داشتند؛ امکانات کاری بهتر و عالی در اختیارشان قرار گرفت که این امر هم سبب تشویق بسیاری از جوانان جهت مهاجرت به اروپا و سایر کشورها گردید. زیرا آنها فکر می‌نمودند که با رفتن به اروپا آنها پرستیژ و شخصیت کسب می‌کنند و اگر بعد از مدتی به بازگشت دوباره به کشور مجبور شوند؛ شانس بهتر جهت بدست آوردن شغل مناسب و دلخواه خواهند داشت.

اگر دقت نمائیم، طی این سال‌ها هیچ یک از گروه‌های ساکن در کشور از مشکلات یاد شده، در امان نبوده‌اند؛ مردم عادی از فقر و نبود کار رنج می‌برند، افرادی که اسناد تحصیلی معتبر لیسانس و یا ماستری دارند؛ ولی شناخت و نزدیکی با حلقه‌های مافیایی ندارند؛ از نبود شغل رنج می‌برند. کارمندان رسانه‌ها، از عدم آزادی بیان و سرمایه‌دار از عدم امنیت و تهدید گروه‌های اختطاف‌گر،

در امان نبوده و آسیب‌پذیر هستند.

گرچه جنگ، ناامنی و ادامه تحصیل از عوامل عمده مهاجرت می‌باشد؛ ولی نیاز به کار و اشتغال در کشورهای دارای رشد اقتصادی پائین و ضرورت به کارگران مسلکی در کشورهای پیشرفته اقتصادی باعث گردیده تا بیشتر مهاجرت‌ها دلیل اقتصادی داشته باشند. بایست یادآور شد که علت اساسی سیاست مهاجرپذیری کشورهای اروپایی، ضرورت آنها به کارگران ارزان است؛ زیرا در مجموع، کشورهای اروپایی به کاهش رشد جمعیت و فرسوده شدن اتباع شان مواجه بوده و به نیروی کار جوان و ارزان نیاز دارند. پذیرش زیاد مهاجرین که مصارف چندانی هم برای دولت‌های شان در قبال ندارد؛ در طول‌المدت به نفع کشورهای مهاجرپذیر تمام می‌گردد. زیرا تعداد زیاد از مهاجرین دارای تحصیلات عالی و مسلکی هستند که آنها برای کشورهای اروپایی، سرمایه بزرگ انسانی محسوب می‌گردند.

طور مثال، تعداد از کشورهای پیشرفته مثل، سوئیس، آلمان و سوئد که از جمعیت کمتر برخوردار هستند و به کارگران مسلکی در بخش‌های مختلف اقتصادی ضرورت دارند؛ سیاست مهاجرپذیری را در پیش گرفته اند تا از نیروی کار کشورهای دیگر مستفید گردند که این امر منافع اقتصادی قابل ملاحظه برایشان در قبال دارد. چنانچه براساس ارقام اعلام شده توسط دولت سوئد، مهاجرین بعد از جنگ جهانی دوم تا فعلاً ۶۵ میلیارد کرون سوئدنی برای این کشور عاید به بار آورده اند و همچنان در حال حاضر مهاجرین سالانه ۲ میلیارد کرون سوئدنی به اقتصاد شان می‌افزایند.

همچنان کشور هند مثال بارزی است که از طریق توجه فراوان در زمینه مهاجرت، موفق گردیده تا اقتصاد کشورش را تقویه نماید. گرچه هند در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرن بیست، کشوری بود که فرار مغزها در آن به سطح بلند قرار داشت و بیشتر نخبگان آن به کشورهای پیشرفته صنعتی مهاجرت کردند، ولی وابستگی شدید این مهاجرین به کشورشان سبب شد که سالانه

کمک‌های فراوانی به اقارب شان در هند ارسال نمایند که مجموع این کمک‌ها به اساس ارقام موجود، سالانه تقریباً به ۷۲ میلیارد دالر می‌رسد. مبلغ ذکر شده از صادرات فناوری این کشور بیشتر می‌باشد. قابل تذکر است که اکثر نخبگان هندی دوباره به هند بازگشته و در انتقال دانش و علم معاصر به کشورشان کمک بسزا نموده اند. از اثر انتقال دانش و تکنالوژی معاصر طی دو دهه اخیر، اقتصاد هند رشد قابل ملاحظه نموده است.

برعلاوه یک عده از کشورهای رو به توسعه از نیروی کار جوان به حد کافی برخوردار اند که امکانات زیاد جهت جذب آنها در داخل کشورشان موجود نیست؛ بناءً آنها به اعزام نیروی کار به کشورهای دیگر مبادرت می‌ورزند.

بعد از سقوط حکومت دست نشانده در افغانستان و به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان طی مدت کوتاه، تعداد زیادی از استادان دانشگاه‌های کابل، هرات و بلخ که درجه‌های تحصیلی فوق لیسانس یا دکترا داشتند؛ از کشور خارج شدند. برعلاوه مهندسان، نخبه‌گان بخش طبابت و تکنالوژی، کارمندان مسلکی بانک‌ها، قضات و سایر کادرهای ورزشیه که آمار دقیق و موثق از تعدادشان در دسترس نیست؛ یا خود کشور را ترک نمودند و یا بوسیله کشورهای صنعتی بزرگ به خارج انتقال داده شدند. جبران این کمبود برای کشور ما که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند؛ نهایت ناگوار، مشکل و پرمصرف خواهد بود. واضح است که عدم حضور متخصصین و افراد مسلکی در یک کشور، باعث رویکارآمدن افراد غیرمسلکی و ناکارآمد شده؛ مانع توسعه در کشور گردیده و فقر و بدبختی به همان روال سابق ادامه می‌یابد.

بعد از اینکه گروه طالبان به قدرت رسیدند؛ امریکا و همدستانش روزانه هزاران هموطن ما را به کشورهایشان انتقال دادند. پرسش این است که آنها به افغان‌ها نیاز داشتند؛ یا اینکه از روی هومانیسیم و حسن نیت این کار را انجام دادند؛ و یا اینکه کمبود نفوس و کمبود کارگران ارزان در کشورهای امریکا و اروپا در انتقال نخبگان نقش داشت؟ مگر آنها نبودند که با امضای توافقنامه

ننگین دوحه و فرار شرم آور شان از افغانستان چنین شرایط را بالای مردم ما تحمیل نمودند؟

بنابر ارقام موجود، صرف شمار افراد مسلکی که از افغانستان به امریکا انتقال داده شده‌اند؛ سالانه در حدود ۳۰ میلیون دالر به عواید امریکا می افزایند.

طوری که گفته شد؛ علت مهاجرت گسترده و فرار نخبگان و متخصصین اکثراً جنگ‌ها، قحطی یا بحران اقتصادی در یک کشور می باشد. ولی بحران فعلی در کشور ما از اثر برهم خوردن و فروپاشی نظم سیاسی و بنیادهای اجتماعی اتفاق افتاد که در نتیجه تاجران، تحصیلکرده‌ها، سیاستمداران، کارمندان عالی رتبه، نخبگان اجتماعی و فعالان جامعه مدنی، همه کشور را ترک نمودند. پی آمدهای مهاجرت و فرار مغزها از کشور فعلاً و در طویل‌المدت در تمام عرصه‌ها نهایت سنگین و ناگوار خواهد بود. این امر کشور ما را به بحران عمیق مواجه ساخته و باعث بطلی شدن رشد و توسعه در کشور خواهد گردید؛ زیرا رشد و توسعه در یک کشور مبتنی بر سرمایه انسانی است. زمانی که سرمایه انسانی از یک کشور خارج می‌شود؛ در حقیقت ضربه شدید و ناگوار بر پیکر اجتماعی و اقتصادی آن وارد می‌گردد.

هالند

۳۱ جنوری ۲۰۲۲

غارت بی‌شرمانه

ذخایر اسعاری درواقع به دارایی‌های گفته می‌شود که در خزانه بانک‌های مرکزی کشورها اکثراً به صورت اسعار معتبر بین‌المللی مثل دالر و یورو یا به شکل طلا و اوراق بهادار و قرضه نگهداری می‌شوند. بانک‌های مرکزی نظر به علل مختلف، منجمله پرداخت قرضه‌های اسعاری، تأمین نیازمندی‌های اسعاری واردکننده‌گان کالاها و خدمات، ثبات ارزش پول ملی، رهبری و کنترل نرخ مبادله، حمایت از نقدینگی و تأمین سایر نیازمندی‌های اسعاری سکتور بانکی، ذخایر اسعاری نگهداری می‌کنند.

به اساس تعامل اقتصادی یک کشور با سایر کشورها، می‌تواند این دارایی‌ها در بانک‌های خارج از کشور نیز نگهداری شوند. نگهداری این ذخایر اسعاری معمولاً به اساس یک توافقنامه میان طرفین که در آن تمام شرایط مشخص می‌گردد؛ صورت می‌گیرد.

در حقیقت ذخایر اسعاری یک کشور پشتوانه نظام اقتصادی و پولی همان کشور می‌باشد. کشورها کالا، خدمات و سرمایه صادر و برعکس کالا، خدمات و سرمایه وارد می‌کنند. با جمع و تفریق این دریافت‌ها و پرداخت‌ها، اسعار موجود آنها افزایش و یا کاهش می‌یابد. این تعاملات در سندی به نام تراز/بیلانس پرداخت‌ها منعکس می‌گردد.

ذخایر اسعاری در بانک مرکزی دارای سه هدف می‌باشد.

- به منظور سیالیت «نقدینگی» بانک‌ها،
- جهت تأمین مصئونیت نقدینگی بانک‌ها،

- و غرض کسب مفاد است که با سرمایه‌گذاری آن در خارج، مفاد بدست می‌آید.

حجم ذخایر اسعاری، بیانگر روابط قوی و یا ضعیف اقتصادی یک کشور در سطح بین‌المللی بوده و همچنان ضعف و یا قدرت اقتصادی داخلی همان کشور را تبارز می‌دهد. به هر اندازه که ذخایر اسعاری یک کشور بیشتر باشد؛ به همان اندازه اقتصاد قوی، باثبات و رو به رشد می‌داشته باشد.

ذخایر اسعاری افغانستان در سال ۲۰۱۲ میلادی به بیش از ۶ میلیارد دالر می‌رسید که از آن جمله بیش از ۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون آن رادالر، یورو و پوند، و بیش از ۱ میلیارد و ۷۰۰ میلیون آن را طلا تشکیل می‌داد. این ذخایر در سال ۲۰۲۰ به ۹ میلیارد و ۶۹۴ میلیون دالر رسید.

ذخایر اسعاری کشور ما که در بانک‌های بین‌المللی به ویژه بانک مرکزی امریکا نگهداری می‌شود؛ متعلق به دولت و مردم افغانستان است. اینکه دولت دست‌نشانده و فاسد گذشته تحت کدام شرایط ذخایر اسعاری را در بانک امریکا گذاشته و با وجود زیان‌ها و آسیب‌های شدیدی که ناشی از جنگ و ناامنی بود؛ باز هم این ذخایر افزایش یافته؛ مشخص نیست.

افزایش ذخایر اسعاری در ثبات پول یک کشور نقش براننده دارد. ذخایر اسعاری در بسیاری از کشورهای جهان، زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که بانک‌ها با مشکل نقدینگی و یا بحران اقتصادی مواجه گردند. چنانچه در موقع بحران کابل بانک در افغانستان، بانک مرکزی جهت تحت کنترل قرار دادن امور مالی از ذخایر اسعاری اش استفاده به عمل آورد. از همین سبب بانک مرکزی افغانستان غرض افزایش ذخایر اسعاری خویش در امریکا و بعضی از کشورهای دیگر جهان سرمایه‌گذاری نموده است. قابل تذکر است که از مجموع تقریباً ده میلیارد دالر پول منجمد شده افغانستان در بانک‌های خارجی، دو میلیارد آن مربوط بخش خصوصی می‌باشد. در حقیقت ذخایر اسعاری

افغانستان پشتوانه پولی و ثابت کشور است و این دارایی نباید در عرصه‌های دیگر به مصرف برسد.

مبلغ ۹ میلیارد و ۶۹۴ میلیون دالر پول مسدود شده بانک مرکزی افغانستان مربوط ۲۰ سال قبل نیست؛ بلکه این پول‌ها در جریان سال‌های بعد از حادثه سپتامبر توسط حکومت‌های بعد از طالبان جمع‌آوری شده است؛ زیرا با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ و ایجاد اداره مؤقت، ارزش اسعاری کشور به پائین‌ترین سطح خود قرار داشت که با سرازیر شدن کمک‌های جامعه جهانی به افغانستان و گسترش سرمایه‌گذاری‌ها در کشور این رقم روز بروز افزایش یافت. لذا پرداخت غرامت به بازماندگان این حادثه هیچگونه توجیه حقوقی و اخلاقی ندارد؛ در صورت تحقق این فرمان در مورد تقسیم دارایی‌های افغانستان، این امر یک تصمیم غیرعقلانه، غیرعادلانه و ظلم و جفای دیگر در حق مردم افغانستان خواهد بود.

یکی از پی‌آمدهای سقوط حکومت اشرف غنی و فروپاشی دولت افغانستان، مسدود شدن ذخایر اسعاری بانک مرکزی افغانستان توسط ایالات متحده آمریکا بود. گرچه این امر در عرصه سکتور مالی افغانستان سبب مشکلات جدی گردید؛ ولی عامل عمده بحران اقتصادی و فروپاشی احتمالی اقتصاد کشور نیست.

اسعار خارجی مثل دالر و یورو، در واقع از طریق صادرات کالاها و خدمات به خارج از کشور، خدمات هوانوردی بین‌المللی، کمک‌های مالی جامعه جهانی، عواید بدست آمده در عرصه توریسم، کمک‌های اتباع یک کشور که در خارج زندگی دارند به فامیل‌ها و دوستان‌شان در داخل کشور، عواید خارجی سرمایه‌گذاری‌های دولت، بانک مرکزی، سکتور خصوصی بخصوص بانک‌ها و افراد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشور، مصارف سفارت‌خانه‌ها و موسسات خارجی و امثال آن، حاصل می‌گردد. سرازیر شدن اسعار خارجی به کشور، بخصوص از طریق سکتور بانکی به بانک مرکزی این امکان را میسر

می‌سازد تا این اسعار را با پول ملی خریداری و به ذخیره اسعاری خود بیفزاید.

از مجموع کمک‌های مالی جامعه جهانی به افغانستان، از زمان سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی تا فروپاشی حکومت اشرف غنی در ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱ میلادی، یک قسمتی از این کمک‌ها مستقیماً در اختیار دولت افغانستان قرار می‌گرفت و از طریق بودجه دولت به مصرف می‌رسید. اکثر این پول‌ها را کشورها و نهادهای کمک‌کننده، در ایالات متحده آمریکا، آلمان و انگلستان به حساب‌های بانکی، بانک مرکزی افغانستان واریز می‌نمودند؛ بعداً بانک مرکزی در داخل کشور معادل پول‌های متذکره را به ارزش روز به افغانی محاسبه و آن را به حساب وزارت مالیه انتقال می‌داد.

برعلاوه بانک مرکزی یک قسمت از اسعار خریداری شده را جهت کسب مفاد، در بانک‌های معتبر بین‌المللی و در اوراق قرضه وزارت خزانهداری آمریکا سرمایه‌گذاری می‌نمود که در نتیجه طی ۲۰ سال، بانک مرکزی موفق شد، ذخایر اسعاری خود را به ۹ میلیارد و ۶۹۴ میلیون دلار آمریکایی افزایش دهد. باوجود معیارهای تعیین شده صندوق بین‌المللی پول، که ذخایر اسعاری یک کشور بایست واردات سه ماهه کالاهای مورد ضرورت آن کشور را از خارج اکتفا کند؛ ولی بانک مرکزی افغانستان با تلاش فراوان طی ۲۰ سال توانست، ذخایر اسعاری کافی که تقریباً پنج برابر بیش‌تر از معیار تعیین شده صندوق بین‌المللی پول بود؛ ذخیره نماید.

اقتصاد افغانستان که با مشکلات متعدد مواجه بود؛ بعد از سقوط حکومت اشرف غنی و به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، کشور به بحران اقتصادی و انسانی بزرگ مواجه شد. این تغییر سیاسی سبب شد تا پروسه سرمایه‌گذاری بطی گردد. زیرا احساس عدم اطمینان میان سرمایه‌گذاران و مردم به وجود آمد. کاهش چشم‌گیر عواید دولت، سطح پائین تقاضا، افزایش بیکاری و بحران نقدینه‌گی درسکتور بانکی، به اقتصاد کشور ضربه شدید وارد نموده و آن را به پرتگاه سقوط نزدیکتر ساخت.

بعد از به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان، ایالات متحده آمریکا در قدم اول ذخایر اسعاری افغانستان را در بانک‌های این کشور و سایر موسسات و بانک‌های بین‌المللی مثل بانک‌های سویس مسدود نمود.

به اساس ارقام بانک مرکزی افغانستان، از ۹ میلیارد و ۶۹۴ میلیون دالر ذخایر افغانستان که شامل پول نقد، طلا، اوراق بهادار و قرضه می‌شود؛ هفت میلیارد دالر آن در بانک فدرال آمریکا و متباقی در سایر بانک‌ها و موسسات مالی جهان مانند بانک‌های سویس نگهداری می‌شود.

چون ایالات متحده آمریکا نیرومندترین کشور اقتصادی و سیاسی جهان است؛ بناءً هر تصمیمی که در مورد اقتصاد کشورهای ضعیف و وابسته اتخاذ نماید؛ تمام نهادهای اقتصادی و بانک‌های بین‌المللی از آن پیروی می‌نمایند؛ در غیر آن با تحریم‌ها و مجازات اقتصادی ایالات متحده آمریکا مواجه می‌شوند که صندوق بین‌المللی پول نیز ازین امر مستثنی نیست. به همین منظور بعد از تصمیم دولت آمریکا در قبال مسدود نمودن ذخایر اسعاری افغانستان، این صندوق نیز داد و ستد و روابط اقتصادی خویش را با افغانستان به حالت تعلیق درآورد و حتی کمک ۳۷۰ میلیون دالری جامعه جهانی را برای افغانستان، به تأخیر انداخت.

دارایی‌ها در مجموع به دوشکل نگهداری می‌گردد:

۱. ذخیره دارایی‌ها و نگهداری از آنها در خارج از کشور،
۲. ذخیره دارایی‌ها به اشکال مختلف در داخل کشور که شامل:
 - خرید و ذخیره طلا و دیگر فلزات گرانبها،
 - خرید و ذخیره مواد اولیه مورد نیاز صنایع داخلی،
 - و خرید و ذخیره کالاهای اساسی مورد نیاز کشور، می‌باشد.

نگهداری دارایی‌ها در خارج از کشور نیز به دوشیوه صورت می‌گیرد: این دارایی‌ها می‌تواند به شکل حقیقی در خارج از کشور ذخیره گردند و یا به شکل اعتباری در حسابات بانک‌های خارجی ذخیره شوند.

بعد از به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان در ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱، کشور امریکا، بانک جهانی و عده‌ای از کشورهای غربی، دسترسی بانک مرکزی کشور را به ذخایر مالی افغانستان مسدود کردند. همچنان کشورهای تمویل‌کننده نیز کمک‌های تعهد شده خود را به حالت تعلیق قرار دادند. اقتصاد افغانستان که به شدت به کمک‌های خارجی وابسته و نیازمند است؛ به فروپاشی مواجه می‌باشد؛ بانک‌های کشور اعم از دولتی و خصوصی با مشکلات جدی کمبود نقدینگی روبرو اند.

از آنجائی که دولت طالبان هنوز از جانب هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده و هم تعدادی از افراد که در رهبری حکومت شان قرار دارند؛ در فهرست سیاه ایالات متحده امریکا و شورای امنیت ملل متحد درج می‌باشند؛ کشورهای غربی نمی‌خواهند پول را مستقیماً در اختیار گروه طالبان قرار دهند.

نزدیک به ۱۸۰۰ نفر از بازماندگان قربانیان حمله ۱۱ سپتامبر، طی نامه‌ی مشترک خطاب به رئیس جمهور امریکا، خواهان انتشار گزارشی شده‌اند که در آن به نظر آنها دخالت مقامات عربستان سعودی در این حمله برملا می‌گردد. خانواده‌های قربانیان حملات یازده سپتامبر، مدعی اند که مقامات عربستان سعودی قبلاً از پلان حمله به امریکا مطلع بودند ولی آنها جهت جلوگیری از آن هیچ نوع اقدامی ننمودند. آنها بیان می‌دارند که گزارش‌کنگره در سال ۲۰۰۴، به اساس شواهد و مدارک موجود، نقش مقامات عربستان سعودی را در حمایت از این حمله برجسته ساخته است؛ ولی دولت‌های متعدد در امریکا، وزارت عدلیه و پولیس فدرال فعالانه سعی نموده‌اند تا این اطلاعات و حقایق را از مردم پنهان نگهدارند. همچنان دولت‌های جورج بوش، باراک اوباما و دونالد ترامپ به بهانه‌ی پی‌آمدهای امنیت ملی، مانع نشر این گزارش گردیدند.

حملات یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱ توسط ۱۵ شهروند عربستان سعودی، دو نفر شهروند امارات متحده عربی، یک نفر تبعه مصر و یک نفر شهروند لبنان که اعضای شبکه القاعده بودند؛ صورت گرفت که در نتیجه این حملات در حدود ۳۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. بعد از سپری شدن کمتر از یک ماه، آقای جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت امریکا، دستور حمله به افغانستان را صادر نمود. ایالات متحده امریکا، در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ در افغانستان عملیاتی را به نام "عملیات آزادی پایدار" آغاز نمود که کشورهای عضو ناتو نیز آنها را همراهی کردند؛ هدف از این حمله، گسترش دموکراسی امریکایی در افغانستان، نابودی القاعده و یافتن بن لادن بود که بلاخره بن لادن را در سال ۲۰۱۱، نیروهای امریکایی در پاکستان پیدا و او را به قتل رسانیدند. همچنان خالد شیخ محمد، کسی که این حملات را برنامه‌ریزی نموده بود؛ در سال ۲۰۰۳ در پاکستان دستگیر و به زندان گوانتانامو انتقال داده شد.

حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، یکی از تکان‌دهنده‌ترین حوادث قرن بیستم، نه تنها برای امریکایی‌ها، بلکه برای سایر مردم دنیا محسوب می‌گردد؛ طیاره ربایان، با چهار فروند طیاره مانند راکت‌های رهبری شده، ساختمان‌هایی مهمی مانند برج‌های دوگانه مرکز تجارت جهانی در نیویورک و مقر وزارت دفاع در واشنگتن را مورد حمله قرار دادند.

در گزارش کمیته تحقیق درباره ۱۱ سپتمبر در سال ۲۰۰۳ که بنام گزارش ۲۸ صفحه‌ای مسمی است و آن را آقای باب گراهام سناتور سابق ایالات فلوریدا با رئیس کمیته تحقیق تهیه نموده اند؛ نقش عربستان سعودی و دولت بوش درین حملات کاملاً برجسته شده است. آقای گراهام و تیم کاری اش درین گزارش بیان نموده اند که حملات توسط گروه افراط‌گرای القاعده برنامه‌ریزی شده و در آن ۱۹ نفر از اتباع عربستان سعودی سهم داشتند و آنها را شبکه پنهانی که از ریاض تا کاخ سفید گسترده شده بود؛ حمایت نمود. شخصی بنام بندر بن سلطان که از سال ۱۹۸۳ الی ۲۰۰۵ سفیر عربستان سعودی در امریکا

بود و مدت زیادی منحصراً رئیس شورای امنیت ملی و از سال ۲۰۱۲ الی ۲۰۱۴ به صفت رئیس استخبارات عربستان ایفای وظیفه می نمود؛ در رأس آن قرار داشت. نفوذ او در دولت بوش منجر به کاری شد که اتفاق افتاد.

در مجموع تمام حرف کمیته پژوهش این بود که عربستان سعودی در عقب این حملات قرار داشت. در ضمن بندر بن سلطان نیز طی یک مصاحبه اظهار نموده بود که حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به هیچ توضیحی نیاز ندارد. پس پرسشی به میان می آید که چرا آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد؟ در حالی که این حمله بجای افغانستان بالای عربستان سعودی بایست صورت می گرفت؟

در حقیقت علت بخاک و خون کشیدن یک کشور فقیر چون افغانستان و مردم بی گناه آن، حملات مهندسی شده ۱۱ سپتامبر بود که مردم ما اصلاً در آن نقشی نداشته اند.

آقای جو بایدن، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا طی یک فرمان اعلام نمود که بخاطر بحران اقتصادی و بشری در افغانستان ۷ میلیارد دالر پول‌های مسدود شده بانک مرکزی افغانستان را آزاد خواهد نمود؛ ولی نیمی از این پول‌ها به بازماندگان قربانیان حملات ۱۱ سپتامبر اختصاص داده خواهد شد.

این تصمیم آقای جو بایدن در قبال پرداخت ۳/۵ میلیارد دالر به اقارب آسیب دیدگان ۱۱ سپتامبر از ذخایر اسعاری افغانستان عادلانه نبوده و جفای بزرگ دیگری در حق مردم افغانستان شمرده می شود. این پول‌ها به هیچ کشوری تعلق ندارد؛ بلکه صرف متعلق به مردم افغانستان است.

چنانچه دیده بان حقوق بشر نیز طی یک بیانیه این تصمیم آقای جو بایدن را مورد انتقاد قرار داده و بیان داشته که آقای بایدن با اتخاذ چنین تصمیمی به دنبال تصرف دارایی‌های افغانستان است. به اساس گزارش رویترز وزارت عدلیه ایالات متحده آمریکا در نظر دارد تا در مورد چگونگی طرز استفاده از این

پول‌ها، درخواستی را به یک محکمهٔ فدرال ارائه نماید.

برعلاوه مبلغ ۲ میلیارد دالر از ذخایر اسعاری افغانستان در کشورهای دیگر از جمله بریتانیا، آلمان، سوئیس و امارات متحده عربی نگهداری می‌گردد و این کشورها نیز مبالغ ذخیره شده را مسدود نموده اند.

اینکه آقای بایدن تصمیم دارد تا ۳/۵ میلیارد دالر ذخایر اسعاری افغانستان را به بازماندگان قربانیان حملهٔ ۱۱ سپتامبر اختصاص دهد؛ از نظر حقوقی نه غرامت است و نه خسارت. زیرا خسارت به معنی آسیب و ضرر می‌باشد؛ صدمه زدن به اموال مردم قانوناً تضمین گردیده و شخصی که صدمه را وارد می‌نماید؛ مکلف به جبران خسارت می‌باشد. خسارات می‌تواند مادی، جانی و بدنی و یا معنوی باشد. این خسارات اکثراً با پول قابل جبران است. خسارت از لحاظ حقوقی آسیبی است که به دیگری یا خود شخص وارد می‌گردد. این زیان کاملاً قابل اندازه‌گیری است. در حالی که غرامت، مبلغی است که به اساس یک توافقی از قبل انجام شده، مقصر طرف قرارداد، بعد از وارد شدن یک خسارت، به شخص آسیب دیده می‌پردازد. غرامت می‌تواند شامل پرداخت پول نقد، بازسازی، جایگزینی و غیره باشد. خسارت از جانب شخص متضرر تقاضا می‌گردد؛ در حالی که غرامت نقدی، را خارنوال تقاضا می‌نماید. برعلاوه افغانستان در انجام این حملات هیچ سهم و نقشی نداشت تا مکلف به پرداخت خسارت و یا غرامت گردد.

همچنان به اساس این فرمان، ۳/۵ میلیارد دالر متباقی ذخایر اسعاری مسدودشده، جهت رسیدگی به بحران اقتصادی و انسانی در افغانستان اختصاص داده خواهد شد. پرسش اینجاست که چگونه پول خود یک کشور به شکل کمک‌های بشردوستانه برای مردم آن کشور اختصاص داده می‌شود؟ این تصمیم آقای بایدن یکباردگر خاطرات تلخ دهه هفتاد را نزد ما زنده می‌سازد که گروه‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه، در پاتک‌های شان در شهرکابل اموال شخصی افراد را بر خود مالک آن می‌فروختند.

ارائه کمک‌ها به شکل مواد و تدارکات به مردم نیازمند که متحمل دردهای بیشمار گردیده اند؛ به معنی کمک‌های بشردوستانه است که معمولاً این کمک‌ها کوتاه مدت بوده و اکثراً به آوارگان، قربانیان حوادث طبیعی، جنگ، قحطی و رویدادهای ناگوار که انسان مسبب آن است؛ انجام می‌شود. هدف از کمک‌های بشردوستانه نجات زندگی انسان‌ها، گذاشتن مرحوم برزخم‌های آنها و احترام به مقام انسانی آنها است؛ لذا کمک‌های بشردوستانه متفاوت از کمک‌های توسعه‌ی برای کشورها می‌باشد.

انسان‌ها وجداناً مکلف اند تا در زمان بروز فجایع انسانی ناشی از جنگ یا حوادث طبیعی به کمک انسان‌هایی نیازمند در هر نقطه دنیا که باشند؛ بشتابند. حوادث طبیعی گوناگون که قابل پیش‌بینی و یا پیشگیری نیستند؛ می‌تواند در هر جای دنیا رخ دهد و انسان‌ها را متأثر سازد. علاوه بر آن مصیبت‌های ناشی از حوادث طبیعی، جنگ‌ها و خشونت‌های روزافزون، زندگی، سلامتی، آرامش و آسایش انسان‌های را برهم می‌زند که نه تنها سهم و نقشی در آن منازعات ندارند؛ بلکه از وقوع آن رنج هم می‌برند. در بعضی حالات مقامات کشورها، هنگام بروز بحران و وضعیت اضطراری نمی‌توانند نیازمندی‌های ضروری مردم را تأمین کنند یا در تأمین آن مشکلات جدی دارند؛ در چنین حالات بدون شک جوامع، نهادها و دولت‌ها جهت رفع معضلات و نجات مردم آسیب‌دیده تعهد اخلاقی دارند؛ تا آنها را مساعدت کنند. همچنان کشوری که با بحران مواجه است؛ نیز اخلاقاً مکلف است تا کمک‌های بشردوستانه را پذیرفته و امکانات رسانیدن آن را به نیازمندان مساعد سازد.

اختصاص دادن ۳/۵ میلیارد دالر ذخیره اسعاری افغانستان، به بازماندگان حملات ۱۱ سپتامبر در حقیقت دزدی نمایان پول‌های فقیرترین مردم و کشور دنیا بوسیله بزرگترین قدرت جهان است. طوری که به همه هویداست؛ هیچ یک از اتباع افغانستان درین حادثه تروریستی سهم نداشته و متهم هم نگردیده اند؛ بلکه آنها خود طی چهار دهه قربانیان اصلی حضور تروریستان،

تنظیم‌های هفتگانه و هشتگانه و استبداد گروه متحجر طالبان بوده؛ جنگ و تجاوز بی‌رحمانه را متقبل و فعلاً هم در معرض قحطی و بحران بی‌سابقه بشری قرار دارند. لذا به اساس کدام نورم‌ها و معیارهای حقوقی و اخلاقی بایست آنها جبران خساره بپردازند؟

چنانچه سازمان ملل متحد و دیده بان حقوق بشر نیز اعلام نمودند که «این پول‌ها متعلق به مردم افغانستان است». بناءً نمی‌توانیم این تصمیم ظالمانه و بی‌شرمانه آقای بایدن را تحت نام عدالت در برابر مردم مظلوم و بیچاره که با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند؛ توجیه نمود. فرمان رئیس جمهور امریکا درین مورد مغایر همه اصول و قواعد قبول شده بین‌المللی است. صدور این فرمان در حقیقت استقلالیت قوه قضائیه امریکا را نیز زیر سوال می‌برد.

بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر برعلیه سازمان‌های تروریستی و دولت‌های حامی تروریسم شکایت نموده اند؛ برای همه واضح است که دولت‌های عربستان سعودی و پاکستان از جمله حامیان تروریسم هستند که باید محاکمه گردیده و جبران خساره بپردازند. ایالات متحده امریکا کشور ما را بخاطر حضور اوسامه بن لادن به خاک و خون کشانیده و باعث کشته شدن هزاران هموطن بی‌گناه ما شدند، در حالی که دولت پاکستان با وجود آنکه وی را ده سال در اسلام‌آباد مخفی نگهداشته بود؛ مورد تقدیر قرار می‌گیرد. در ضمن اگر بازماندگان قربانیان این حمله، از گروه طالبان شکایت دارند؛ درینصورت باید رهبران سابق و فعلی امریکا را به محاکمه بکشانند؛ زیرا آنها بودند که این گروه‌های تروریستی را ایجاد نمودند.

چنانچه خانم هیلاری کلنتون وزیرخارجه امریکا در زمان ریاست جمهوری بارک اوباما، و کاندید ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۱۶، در یکی از مصاحبه‌هایش بطور واضح بیان می‌دارد: «زمانی که شوروی به افغانستان حمله کرد، ما این ایده را داشتیم که به پاکستان برویم و یک گروه نظامی از مجاهدین تشکیل دهیم؛ ما برای آنها راکت‌های استینگر، سلاح‌ها و دیگر

تجهیزات را فراهم ساختیم و آنها بعد از خروج شوروی وارد افغانستان شدند. ما این افراد آموزش دیده را که متعصب هم بودند؛ با تسلیحات در افغانستان و پاکستان ترک کردیم. بعضی ازین مجاهدین از عربستان سعودی و جاهای دیگر آمده بودند. یکی ازین افراد مطمئن، اسامه بن لادن بود که با شبکه قدرت عربستان سعودی مرتبط بود. بدینگونه ما شاخه‌های وهابی اسلام را به افغانستان وارد کردیم».*

در حقیقت این مردم افغانستان بودند که قربانی جنگ اتحادشوروی و ایالات متحده آمریکا شدند و فاجعه اینجاست که افراط‌گرایی وهابی هم به افغانستان داخل شد. بناءً مقصر اصلی وضعیت اتفاق افتاده، خود دولت آمریکا است و آنها بایست بخاطر این همه تلفات مردم بی‌گناه و ویران ساختن کشور ما، مکلف به پرداخت جبران خساره گردند.

تصمیم آقای بایدن مبنی بر پرداخت غرامت به بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر از ذخایر اسعاری افغانستان واضح می‌سازد که وی با این عمل سعی می‌ورزد تا بالای شکست ننگین و فرار بی‌شرمانه‌شان در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ از افغانستان سرپوش گذاشته، قدرت نمایی و عقده‌گشایی نماید. بدبختی‌های موجود در افغانستان نتیجه مداخلات بی‌شرمانه خارجی بوده و نقش ایالات متحده آمریکا در تباهی کشور ما طی چهار دهه گذشته، بخصوص در بیست سال اخیر کاملاً برجسته است. نظامیان امریکایی در کشور ما متهم به جنایات جنگی و ضد بشری شده اند؛ ولی تا حال در هیچ موردی مجرمین محاکمه نگردیده و به خساره مندان جبران خساره پرداخت نشده است.

هالند

۴ مارچ ۲۰۲۲

* مصابه هیلاری کلنتن با فاکس نیوز، ۲۶ می ۲۰۲۰.

فساد سالاری

مهمترین گامی که در آبادانی و عمران کشورها و همچنان ایجاد امکانات عمومی، نقش عمده و حیاتی دارد؛ جمع‌آوری مالیات در یک کشور است. یکی از وظایف وزارت مالیه طرح اقدامات در راستای ایجاد ثبات مالی و اقتصادی، جهت بهبود سیستم اقتصادی و مالی کشور می‌باشد. همچنان شناخت مزایای مالیات و اینکه مردم با پرداخت مالیات در امر اداره، عمران و بهبود وضع مالی کشور سهیم می‌باشند؛ نیز از وظایف وزارت مالیه شمرده می‌شود.

کشورها اکثراً عوایدشان را از منابع داخلی و خارجی بدست می‌آورند. یکی از بخش‌های که در ایجاد عواید کشورها نقش ارزنده ایفاء می‌کند؛ جمع‌آوری مالیات است. جمع‌آوری مالیات که چرخ اقتصادی در یک کشور را به گردش می‌آورد؛ در حقیقت عواید حاصل شده از اثر فعالیت شرکت‌های اقتصادی می‌باشد.

مالیات که بنام درآمد پاک نیز مسمی است؛ از جمله عواید پایدار بوده و در تأمین بودجه و مصارف عمومی کشورها نقش مؤثر ایفاء می‌کند. از اثر وضع و جمع‌آوری مالیات، کشورها می‌توانند به رشد و پیشرفت اقتصادی نایل شوند. بدین معنی که اگر عواید حاصل شده از مالیات، در جهت سرمایه‌گذاری استفاده شده و تسهیلات طولی‌المدت بانکی هم در زمینه اعطا گردد؛ در رشد، پیشرفت و ترقی مؤسسات اقتصادی کمک نموده و در نتیجه عواید مؤسسات اقتصادی افزایش می‌یابد که این امر سطح درآمدهای مالیاتی در کشور را نیز افزایش می‌دهد.

توزیع مناسب درآمدها، مبارزه با فساد، کنترل تورم، فراهم کردن زمینه‌های لازم جهت تحقق رقابت پذیری، انجام رشد اقتصادی دوامدار با ثبات و سریع هم‌آهنگ با اهداف دورنما، ایجاد اعتماد و حمایت از سرمایه‌گذاران، توجه جدی به نظم و انضباط مالی و بودجوی، تلاش در امر قطع انکاء به کمک‌های خارجی و تأمین آن از عواید مالیاتی کشور و غیره از مهمترین اهداف وضع و جمع‌آوری مالیات در یک کشور می‌باشد.

گرچه دولت در ایجاد عدالت مالیاتی بوسیله وضع نمودن سیاست‌های مؤثر و سودمند مالیاتی در کشور نقش ارزنده را ایفاء می‌کند؛ ولی مردم نیز بایست در رسیدن به این هدف از طریق شفاف سازی درآمدها و پرداخت به موقع مالیات، دولت را تقویت و حمایت نمایند. ترویج فرهنگ مالیاتی و معرفی فواید مالیات در توسعه و عمران شهرها و مجموع کشور، از اقدامات عمده اند که به آن بایست توجه بخصوص مبذول گردد تا اعتماد مردم در امر شناخت اهمیت و پرداخت مالیات جهت اداره کشور جلب شده و به این ترتیب جلو به هدر رفتن سرمایه‌های اصلی کشور گرفته شود.

پرداخت مالیات از مهمترین عوامل رشد و پیشرفت یک کشور محسوب شده و باعث توسعه اقتصادی می‌گردد. از این سبب ترقی روزافزون سیستم مالیاتی و مطابقت آن با دانش روز، نقش قابل ملاحظه در رشد و توسعه اقتصادی کشور دارد.

هرگاه به علایم پیشرفت اقتصادی در کشورهای که مالیات در اقتصاد آنها نقش اساسی را ایفاء می‌کند؛ توجه نمائیم دیده می‌شود که انکاء به عواید مالیاتی، رشد و توسعه اقتصاد کشور را تضمین نموده و با استفاده از آن سطح اطمینان موفقیت در تطبیق پروژه‌های عمرانی و زیرساخت‌های شهری افزایش می‌یابد.

باید تذکر داد که موجودیت فساد، مانع ثبات سیاسی - اقتصادی و توسعه

اقتصادی کشور می‌گردد. برعلاوه وجود فساد اعتماد و احترام مردم را نسبت به دولت ضعیف ساخته و باعث شگاف عمیق میان حکومت و توده‌های مردم می‌شود. قشر ثروتمند جامعه و زورمندان از تداوم فساد، مفاد بیشتر بدست آورده و ضرر و زیان این پدیده شوم را در واقع قشر بی‌بضاعت جامعه متقبل می‌شوند.

ترویج روش‌های منفی در ادارات، الویت منافع فردی بر منافع جمعی، و کاهش کیفیت فعالیت‌ها در تمام عرصه‌ها از نتایج پدیده فساد شمرده می‌شوند. با گسترش فساد اداری در حقیقت فساد به شکل قاعده و قانون در جامعه پذیرفته می‌شود. درینصورت امکان سوءاستفاده از وظیفه و موقف اداری به اصطلاح، "قانونی" جلوه نموده و مقامات اداری کاملاً احساس مصئونیت و اطمینان می‌نمایند و فکر می‌کنند که داشتن پول و ارتباطات با گروه‌های متنفذ کشور، آنها را از پنجه قانون نجات خواهد داد که این امر سبب کاهش احترام به قانون اساسی، کاهش فرصت‌های سالم پیشرفت برای افراد، مؤسسات و نهادها شده و در نهایت جامعه را به نابودی سوق می‌دهد و مانع توسعه و پیشرفت در جامعه می‌گردد.

طوری که به همه هویدا است از دو دهه بدینسو فساد گسترده به ابعاد وسیع، در سراسر کشور ما حکمروا بوده و این امر اقتصاد کشور را در مجموع متأثر نموده است؛ در روزهای اخیر رسانه‌های داخلی و بیرون مرزی بازهم یک بار دیگر از موجودیت فساد گسترده در گمرکات، بانک مرکزی کشور و سوءاستفاده از بودجه اختصاص داده شده جهت مبارزه با پاندمی کرونا، مطالبی را به نشر رسانیده اند.

تعدادی از نماینده‌گان پارلمان با انتقاد شدید از فساد گسترده در گمرکات کشور، بیان داشتند که عدم موجودیت نظارت و کنترل و سیستم شفاف در جمع‌آوری عواید کشور، باجگیری و رشوه‌ستانی و همچنان برخوردهای غیرقانونی در این ادارات، از جمله عواملی اند که سبب کاهش عواید گمرکات

شده است. آنها بیان می‌دارند که در گمرکات کشور «چور» جریان دارد و ۸۰ فیصد عواید از گمرکات کشور به ویژه در ولایت فراه به جیب طالبان و مافیای می‌ریزد.

به اساس اظهارات سرپرست وزارت مالیه به تاریخ ۲۹ ثور ۱۴۰۰ در نشست استجوابیه مجلس نمایندگان، روزانه در حدود هفت تا هشت میلیون دالر از عواید، در گمرکات جمع‌آوری نمی‌شود؛ یعنی حیف و میل می‌گردد. به نظری این مقدار عواید به دلیل فساد در گمرکات از جمله با همدستی کارمندان گمرکات با کمیشن کاران و مقامات محلی به شمول والیان، فرماندهان پولیس و سایر زورمندان محلی جمع‌آوری و به خزانه دولت تحویل داده نمی‌شود.

به گفته سرپرست وزارت مالیه، افراد و گروه‌های متعدد در این فساد گسترده دخیل بوده و کارمندان که براساس رقابت در گمرکات تقرر می‌یابند، فکر می‌کنند که مصونیت کاری دارند و دست به فساد می‌زنند. به گفته او در قسمت تعیینات در گمرکات، تعدادی از اعضای پارلمان، دولت و مقامات محلی دست دارند. وی اداره مراقبت سیار را منحصراً فاسدترین اداره در گمرکات کشور نامبرده و افزود که در این اداره هر کارمند براساس روابط و تعلقات تعیین شده است و تمامی مسئولان و کارمندان این اداره وابسته به افراد بلند رتبه دولتی از جمله اعضای نمایندگان مجلس می‌باشند.

آقای محمد خالد پاینده سرپرست وزارت مالیه گفت که یک لیست از اعضای مجلس نمایندگان را که در فساد دخیل اند؛ با مجلس در میان می‌گذارند.

در نظر گرفتن تخصص و شایستگی، با توجه به تشخیص بخش‌های مختلف علوم و فنون، و جداً نمودن عرصه‌های کاری از همدیگر، از نیازمندی‌های زندگی است؛ و جامعه بدون آن، به رشد و توسعه نمی‌رسد. استفاده از نیروی مسلکی و شایسته، برای موفقیت دولت‌ها مهم و ارزنده محسوب می‌گردد.

شایستگی یعنی داشتن توانایی، مهارت، دانش، لیاقت و صلاحیت است. هر

کاری توانایی، مهارت و لیاقت بخصوص را می‌طلبد، یعنی در هر کار، در انتخاب شایسته‌ترین‌ها بایست به توانایی، رفتار، کردار، شخصیت، بینش‌ها و مهارت‌های افراد توجه شود.

تخصص یعنی هرکس کاری را انجام دهد که برای آن ساخته شده است. تخصص دستاوردی است که افراد استعداد، توان و تمرکز فکری خود را در رشته خاصی جهت پیشبرد موفقانه یک کار استفاده می‌کند. سپردن کار به اهل کار، یعنی تخصصی کردن کارها و فعالیت‌ها باعث بلند رفتن کیفیت بهتر و محصول بیشتری گردد. از همین رو گماشتن یک فرد در رأس کار بایست مطابق تخصص وی باشد؛ مثلاً انجام یک عمل جراحی باید توسط یک داکتر عملی گردد نه توسط انجنیر صنایع و ساختمان.

نوع حکومت و اهداف رهبران، تعیین‌کننده رعایت اصل شایسته سالاری در کارها شمرده می‌شود. هر رفتار انسانی، چه فردی و چه اجتماعی خواه ناخواه براساس یک سلسله ارزش‌ها استوار است. معیار شایستگی در کشورهای پیشرفته متکی بر دانش، علم و تجربه می‌باشد. فردی می‌تواند به مقامات بلند حکومتی دست یابد که آگاهی و احترام به قوانین حاکم بر جامعه داشته و در خدمت حکومت قرار گیرد.

تجربه نشان می‌دهد که اکثر مشکلات بوجودآمده در کشورها، ناشی از انتخاب نادرست مسئولین بلندرتبه ملکی و نظامی مانند، وزرا، فرماندهان و سایر کارمندان در بخش‌های کلیدی کشور می‌باشد. نتوانستن یا نخواستن انجام امور توسط این اشخاص بر علاوه فساد و بی‌کفایتی آنها عامل عمده ایجاد هرج و مرج در امور، فروپاشی حکومت و افزایش نفرت مردم نسبت به نظام می‌شود.

گماشتن افراد حریص و خیانتکار باعث بوجود آمدن بی‌عدالتی، نابودی اموال، عقب‌ماندگی و ترویج فساد در تمام سطوح کشور می‌گردد. در جامعه که فساد حاکم باشد؛ افراد آن خود را مؤظف به اجرای قانون نمی‌دانند، در شرایط فعلی

متأسفانه این پدیده در اکثر کشورها به مشاهده می‌رسد و به گفته پُل هریسون: «فساد ناشی از روی کارآمدن افراد فاسد، بیانگر دوشانه مهم است:

- پیوند نامقدس قدرت سیاسی و اقتصادی، که در نتیجه آن پول، قدرت و نفوذ را می‌خرد و قدرت و نفوذ، پول را جذب می‌کند.
- و ضعف و ناتوانی دولت، در اجرای قوانین خودش.»

در رژیم‌های که افراد جاهل و فاسد در رأس امور باشند؛ برای افراد صادق، کارفهم و مسلکی کمتر انجام وظایف دولتی میسر می‌گردد و اگر به کدام کار هم توظیف شوند؛ در چنین دستگاه حکومتی دوام آورده نمی‌توانند. زیرا وقتی در جامعه، روابط شخصی، قومی، زبانی، خویشاوندی و دیگر معیارهای غیر واقعی حاکم باشد؛ افراد شایسته و لایق منزوی می‌گردند. در یک کشور تمام ارگان‌هایی رهبری کننده باید افراد خاص مسلکی که شایستگی و تخصص ویژه دارند به کار گماشته شوند؛ در غیر این صورت جامعه غرق فساد شده و از مسیر اصلی رشد و توسعه به بیراهه کشانیده خواهد شد.

طور مثال، تقرر اجمل احمدی من‌حیث سرپرست بانک مرکزی، از مدت‌ها جنجالی و اجراءات او سوال برانگیز است. به اساس بررسی‌های روزنامه ۸ صبح، وی داماد حشمت‌غنی احمدزی و از افراد نزدیک به خانواده رئیس جمهور غنی بوده و به مریضی اختلال روانی شکاک مبتلا است. این بیماری شخص را در مقابل اطرافیان شکاک، بی‌اعتماد و پرخاشگر می‌سازد. از همین سبب وی برخوردهای نامناسب با تعدادی از کارمندان دارد.

او بعد از احراز کرسی ریاست بانک مرکزی، معاونین، آمرین و کارمندان بلند رتبه و سابقه دار بانک را، به شمول کارمندانی که غرض معیاری‌سازی سکتور مالی و بانک‌داری، در دو دهه اخیر روی ارتقای ظرفیت‌شان میلیون‌ها دالر مصرف شده بود؛ برطرف و به بیش از ۱۰۰ کارمند توصیه و اخطاریه صادر نموده است.

از یک سال به این سو بانک مرکزی تحت رهبری آقای احمدی هیات مدیره ندارد و شورای عالی بانک نیز مکمل نیست. کمبود هیات مدیره به حدی محسوس است که او در هنگام غیابتش، یک کارمند بست اول بانک را که به لسان انگلیسی بلدیت نداشته و از کارمندان بخش اساسی بانک نیز شمرده نمی‌شد؛ به صفت سرپرست بانک تعیین کرد. برعلاوه مهم‌ترین ارگان‌هایی بانک، منجمله آمریت عمومی سیاست پولی، محاسبه و مالی، امور حقوقی و استخبارات مالی توسط سرپرستان اداره می‌گردند. همچنان بسیاری اعضای تیم کاری خود را بدون در نظر داشت تخصص و رشته تحصیلی به شکل غیرقانونی استخدام نموده است.

رهبری او در بانک مرکزی برای سکتور مالی نهایت سنگین تمام شده است که کاهش ۲۴ میلیارد افغانی عواید بانک، بیانگر این ادعا است. گرچه بانک مرکزی در سال مالی ۱۳۹۸ تقریباً ۲۱ میلیارد افغانی عواید، از درک لیلام اسعار بدست آورده بود؛ ولی در دوران مدیریت آقای احمدی ۱۰۱ فیصد سقوط کرده و ۱۲۴ میلیون افغانی ضرر داشته است. برعلاوه عواید تکتانه بانک هم از اثر محافظه کاری وی، بیش از چهار میلیارد افغانی کاهش یافت.^۱

بانک مرکزی با وجود اینکه بیان می‌دارد که نوسانات اخیر نرخ مبادله، عامل اقتصادی و سیاست پولی ندارد؛ ولی با آنهم از ۱۵ جوزا الی ۲۰ سرطان ۱۴۰۰، بیش از ۷۰۰ میلیون دالر را لیلام کرده است. اگر چنین پالیسی ادامه یابد، بانک علاوه بر نیافتن راه حل طویل‌المدت، به زودی با مشکل جدی کمبود ارزش ذخایر اسعاری و کاهش ارزش افغانی مواجه خواهد شد.

از آنجائی که رهبری د افغانستان بانک، می‌تواند با استفاده از صلاحیت‌شان حسابات بانکی تمام شهروندان را نظارت و کنترل کنند؛ تقرر افراد سیاسی و نزدیک به رهبری حکومت در سطح رهبری بانک، از یک سو زمینه استفاده از

^۱ روزنامه ۸ صبح ۲۳ سرطان ۱۴۰۰

خزاین ملی برای مقامات حکومتی را فراهم می‌سازد و از جانب دیگر، حکومت با دسترسی به حسابات مالی توسط رهبری بانک می‌تواند منحصی و سیله فشار بر سایر سیاسیون استفاده کند. بناء حضور آقای احمدی منحصی فرد نزدیک به خانواده رئیس جمهور، استقلال بانک مرکزی را خدشه دار ساخته است.

با وجود آنکه آقای احمدی از مجلس نماینده‌گان رای اعتماد بدست نیاورد، ولی با آنهم رئیس جمهور او را به شکل غیرقانونی در رهبری بانک نگه داشته است.

براساس ماده پنجم قانون تنظیم سرپرستی وزارت‌ها و ادارات دولتی، هرگاه کاندید وزارت یا اداره از پارلمان رای اعتماد کسب نکند و یا وزیر در جریان اجرای وظیفه از طرف ولسی جرگه سلب اعتماد شود؛ به حیث سرپرست در همان وزارت یا اداره تعیین شده نمی‌تواند.

سیاسی ساختن د افغانستان بانک منحصی یک نهاد مستقل غیرسیاسی که هسته سکتور مالی کشور می‌باشد؛ به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. زیرا انجام این امر آینده سکتور مالی در کشور را به شدت متضرر می‌سازد.

شورای عالی بانک مرکزی در هم‌آهنگی با دیگر ادارات، خلاف قوانین حاکم مانع گردیده که کارمندان پیشین بانک، برای رقابت بخاطر اخذ وظایف در نهادهای دیگر اقدام کنند. این امر در واقع مداخله در امور اداری بانک محسوب می‌گردد؛ در حالی که کار اصلی این شورا، پالیسی‌سازی، منظوری بودجه و تشکیل بانک می‌باشد. منابع معتبر بانک مرکزی به روزنامه ۸ صبح بیان نموده اند که آقای اجمل احمدی جهت استخدام و تقرر افراد نزدیک به خودش، آمریت‌ها و معاونیت‌های غیرضروری ایجاد و بست‌های کارکنان بلند رتبه و سابقه‌دار این بانک را به شکل پلان شده حذف نموده است. با توجه به این نکات، این خود بیانگر سوءاستفاده از موقف را افاده می‌کند

بانک مرکزی طبق معمول کمک‌های کشورهای و نهادهای کمک‌کننده بین‌المللی

را که به حساب وزارت مالیه در بانک واریزی می‌گردد؛ به پول افغانی به نرخ روز خریداری می‌نماید. بعداً بخشی از اسعار خریداری شده را جهت کنترل حجم پول افغانی در بازار، بوسیله سیاست پولی که «لیلام ارز» نامیده می‌شود؛ بفروش می‌رساند. مفاد و ضرر خالص بانک از مدرک معاملات اسعاری، در حقیقت تفاوت میان نرخ خرید اسعار از وزارت مالیه و فروش آن در بازار می‌باشد.

بانک مرکزی در سال مالی ۱۳۹۸ با لیلام مبلغ دو میلیارد و ۴۳۰ میلیون دالر، بیشتر از ۲۱ میلیارد افغانی مفاد نموده بود. در حالی که در زمان مدیریت آقای اجمل احمدی با لیلام دو میلیارد و ۱۲۷ میلیون دالر، نه تنها مفاد ننمود؛ بلکه بیشتر از ۱۲۴ میلیون افغانی ضرر هم نموده است که این امر سقوط ۱۰۱ فیصدی عواید را از بابت لیلام اسعار نشان می‌دهد.

گرچه در لیلام اسعار همیشه مفاد و ضرر وجود دارد و ارزش دالر در برابر افغانی هم در سال‌های اخیر با نوساناتی مواجه بوده است؛ ولی طی ۱۰ سال اخیر این اولین بار است که بانک از لیلام اسعار بجای مفاد، زیان را تجربه می‌کند. بناءً این امر بررسی بیش‌تر را ایجاب می‌کند.

بانک مرکزی طی سال مالی ۱۳۹۹ صرف سه میلیارد و ۷۸۱ میلیون و ۱۳۹ هزار افغانی مفاد نموده بود؛ در حالی که در سال مالی ۱۳۹۸ این رقم به ۲۹ میلیارد و ۲۳۰ میلیون و ۷۱۲ هزار افغانی می‌رسید. این امر بیانگر آنست که مفاد بانک تقریباً هشت مرتبه کاهش یافته است. بر علاوه عواید مجموعی بانک از ۴۶ میلیارد و ۵۰۸ میلیون و ۷۲۲ هزار افغانی در سال مالی ۱۳۹۸، به ۲۴ میلیارد و ۹۳۴ میلیون و ۴۱۹ افغانی در سال مالی ۱۳۹۹ تقلیل یافته است.

مطابق گزارش حسابات مالی بانک در سال ۱۳۹۹، در ذخایر بانک، اسعار راکد از ۱۹ میلیارد و ۵۸۳ میلیون و ۳۳۶ هزار افغانی به ۳۴ میلیارد و ۱۶۷ میلیون و ۳۴۱ هزار افغانی رسیده بود. این امر افزایش ۷۵ فیصدی ذخایر اسعاری راکد

بانک مرکزی را نشان می‌دهد. اگر این اسعار سرمایه‌گذاری می‌گردید؛ عواید کافی از مدرک تکتانه حاصل می‌شد. در حالی که از افزایش پول راکد، مفاد بانک مرکزی متناسب به آن کاهش می‌یابد.*

برعلاوه طی سال ۱۳۹۹ سطح ذخایر اسعاری در نماینده‌گی‌های ولایات تقریباً ۱۵ برابر افزایش یافته است. در حالیکه دامنه جنگ روز تا روز گسترش یافته و حتی احتمال سقوط ولایات و از دست رفتن این ذخایر نیز مطرح است. افزایش بی‌حد ذخایر اسعاری در ولایات نگران‌کننده است که سقوط چندین بار ولایت کندز مثال برجسته آن است.

طوری که همه می‌دانند؛ فساد در ادارات دولتی بیداد می‌نماید و به یک معضله جدی در کشور مبدل گردیده است. برعلاوه ارگان‌هایی حراست حقوق هم به دوسیه‌های فساد اداری رسیدگی لازم نمی‌کنند. در گزارشات نهادهای بین‌المللی، افغانستان یکی از فاسدترین کشورها در سطح جهان محسوب می‌گردد. در سال‌های اخیر فساد نه تنها کاهش نیافته، بلکه روزتاروز گسترش آن در ادارات دولتی بیشتر هم گردیده است.

از موجودیت فساد مالی در افغانستان هم تمام مردم کشور به خوبی آگاهی دارند. بروز بحران کرونا زمینه فساد مالی کرونایی را نیز در کشور بوجود آورد و شرایط را برای اختلاس گران و فساد پیشه‌گان مساعدتر ساخت. که در نتیجه مصارف دولت را در امر مبارزه با کرونا بیشتر ساخت. مثلاً خریداری یک عدد ترموز به قیمت ۵۰۰۰ افغانی و یا یک پایه دستگاه ترمومتر «تب سنج» در ولایت لوگر به ۹۱ هزار افغانی خریداری شده و به اساس اسناد موجود ۱۵ دستگاه به قیمت یک میلیون و ۳۶۵ هزار افغانی خریداری شده است.

اداره بازرسی ریاست جمهوری افغانستان بیان داشته که بودجه اختصاص

* روزنامه ۸ صبح ۲۳ سرطان ۱۴۰۰

یافته برای مبارزه با ویروس کرونا در یک تعداد از ولایات کشور حیف و میل شده و وزارت صحت عامه افغانستان نیز استفاده این بودجه را به صورت درست مدیریت نکرده است.*

این اداره که جهت مبارزه با فساد اداری ایجاد شده، ۹ مقام بلند رتبه دولتی را که شامل وزیر سابق صحت عامه، سه معاون قبلی و یک معاون برحال این وزارت، والی‌های سابق هرات و نورستان و والی‌های برحال میدان وردک و بدخشان را به شمول ۱۰۰ مقام دیگر حکومتی نیز به لوی خارنوالی معرفی کرده است. بنابر یک گزارش روزنامه ۸ صبح، تنها در ولایات نورستان، بدخشان، میدان وردک و هرات، نزدیک به ۱۵۰ میلیون افغانی حیف و میل شده است. برعلاوه به اساس گزارش‌های تحقیقی خبرگزاری پژواک، ۳۲ دستگاه تنفس مصنوعی هم طور قاچاق به پاکستان انتقال داده شده است.**

به اساس اسناد که توسط رسانه‌ها به نشر رسیده، مقامات محلی در قندهار در خریداری تجهیزات طبی‌غرض مبارزه با ویروس کرونا تقریباً ۱۴ میلیون افغانی را حیف و میل نموده اند. این تجهیزات بیشتر از نیاز و تقریباً ۴۹ فیصد قیمت‌تر از نرخ بازار خریداری شده است. برعلاوه اجناس و لوازم اضافی که هیچ ارتباط به امر مبارزه با کوویدو - ۱۹ ندارد؛ از قبیل کولر، کمپیوتر، موبل و فرنیچر، کمره، سیم‌کارت، کریدت‌کارت، واترپمپ و غیره خریداری شده است. از این پول حتی دو نوع موتر «کرولا» نیز ترمیم شده است. از پول اختصاص یافته برای مبارزه با کرونا، ۳۸۰ هزار افغانی جهت خرید ماست به مصرف رسیده است. همچنان در خریداری میوه و ترکاری، هم تقریباً بیشتر از یک میلیون افغانی را حیف و میل نموده‌اند.

* سایت پی‌پی‌سی فارسی، ۲۵ جولای ۲۰۲۰

** خبرگزاری آنا‌تولی، ۸ می ۲۰۲۰

قرار اسنادی بدست آمده در این حیف و میل‌ها، مقامات ولایت قندهار، ریاست صحت عامه، ریاست شفاخانه حوزه‌ای عینومینه و یک هیأت شش نفری شامل اند. وسایل و تجهیزات طبی به شمول کاردیک مانیتور، چپرکت‌های مریض، الماری کنار تخت، دوشک، نیبولایزر، ماسک‌های ساده، PPE و محلول پاک‌کننده دست که با شرکت نجیب گل قرار داد شده بود؛ در مقایسه با نرخ بازار، ۱۱ میلیون و ۴۰۷ هزار افغانی بلندتر خریداری شده است.

برعلاوه در یک قرارداد دیگر، جهت خریداری ۸۵ قلم ادویه و تجهیزات طبی از همین شرکت، صرف در خریداری هفت قلم جنس از مجموع ۸۵ قلم آن، یک میلیون و ۱۱۴ هزار و ۴۱۰ افغانی بیشتر از نرخ بازار پرداخت شده است.

از بررسی‌های اسناد موجود، برمی‌آید که در موقع خریداری اجناس مورد ضرورت، بدون امضاء و موافقت کتبی اعضای شورای نظارت اقدام صورت گرفته و مسوولین هیچ نوع توجه لازم به نیازمندی و ضرورت این اجناس ننموده اند. بناءً این خریداری‌ها در مغایرت صریح با ماده سوم طرزالعمل مصرف بودجه اختصاص داده شده برای جلوگیری از شیوع و پروس کرونا انجام شده است.

خلاصه فساد گسترده که کشور عزیز ما طی بیشتر از دو دهه با آن مواجه است؛ مسیر پیشرفت‌های اجتماعی - اقتصادی را مانع و مصارف هنگفت را بر دوش کشور و در نهایت مردم بجا گذاشته است. مطالبی را که یادآور شدم؛ در حقیقت مشت نمونه خروار بوده؛ مثال‌های متعدد فساد از حیف و میل ملیاردها دالر کم‌های جامعه جهانی گرفته تا فساد اداری و سوءاستفاده‌ها از موقف دولتی و غصب زمین و غیره را می‌توان نام برد. «چنانچه وزارت شهرسازی و اراضی به تاریخ ۳ اگست ۲۰۲۱ بیان داشت که بیش از ۱۷ هزار غاصب زمین در نقاط مختلف کشور شناسایی شده است»، که اینها همه خود باعث عمیق شدن نابرابری در جامعه و فاصله طبقاتی میان دارا و نادار گردیده است.

عوامل متعددی باعث بوجود آمدن فساد اداری می‌گردد طور مثال:

- فقر اقتصادی کارمندان دولت و بی‌توجهی دولت بخاطر رفع این مشکل.
- افزایش نیازمندی‌های جدید در عصر حاضر و دستمزد پائین کارمندان دولت.
- تجمل پرستی بیش از حد تعداد افرادی که زمینه سوءاستفاده از اختیارات دولتی برای آنها مهیا می‌باشد.
- عدم موجودیت بازپرسی از کارمندان فاسد و عدم تطبیق قوانین موجود بر متخلفین و ناقضین قانون بطور یکسان.
- برتری دادن منافع شخصی نسبت به منافع ملی و عدم موجودیت روحیه وطندوستی و خدمتگزاری به مردم نزد تعدادی از افراد.
- عدم سپردن کار به اهل کار مطابق تخصص، تعهد و تجربه.
- عدم موجودیت شفافیت و حساب دهی از بودجه.

موجودیت فسادگسترده در کشور باعث گردیده تا رشوه‌گیری، غصب دارایی‌های عامه و مردم به اوج خود برسد. رشد اقتصاد مافیایی و تجارت مواد مخدر، فضای زندگی را برای تعدادی از شهروندان محدودتر ساخت. افزایش رشوه‌خوری، مانع سودمندی اقتصادی گردیده؛ فعالیت‌های اقتصادی را مختل و منابع و استعدادها را به سوی فعالیت‌های غیرقانونی سوق نمود. توانایی کشور را برای افزایش درآمد قانونی تضعیف نموده و بالاخره نیرومندی جامعه را برای به دست آوردن مواد ضروری زندگی کاهش داد که این امر تأثیر سوء بر پروسه رشد و توسعه در کشور بجا گذاشته است.

هالند

۵ اگست ۲۰۲۱

بنیادگراتر از بنیادگرا

سیادت گروه متحجر طالبان در افغانستان زندگی تمام هموطنان ما را در مجموع و بیشتر از همه زندگی زنان را در کشور به جهنم مبدل نموده است. بعد از سقوط جمهوری نیم‌بند، با رویکار آمدن دوباره گروه طالبان در رأس قدرت در افغانستان زخمی، بیشتر از یک سال سیاه سپری می‌شود. گروه طالبان طی این مدت، موفق به ایجاد یک حکومت همه شمول با پایه‌های وسیع اجتماعی در کشور نگردیده و برعکس باگذشت هرروز در برابر مردم به ویژه اقلیت‌های کشور تندروتر و خشن‌تر می‌گردند. تفکیک جنسیتی، تبعیض و تعصبات قومی، ملیتی و زبانی، بیکاری، فقر و گرسنگی در کشور روز تا روز نهایت افزایش یافته است. مردم بخاطر زنده ماندن، اطفال و اعضای بدن‌شان را در معرض فروش قرار می‌دهند. خلاصه تصویری که از کشور زیبای ما داشتیم؛ فعلاً بکلی تغییر نموده است. نقض حقوق زنان در سطح نهایت بلند قرار دارد؛ تحصیل و حق کار که از ابتدائی‌ترین حقوق یک شهروند محسوب می‌گردد؛ از زنان کشور ما سلب گردیده است؛ زنان بدون محرم شرعی از منزل اجازه بیرون رفتن و حق سفر را ندارند؛ در حقیقت زنان در چهار دیواری خانه زندانی شده‌اند.

وضعیت اقتصادی روز تا روز در کشور بدتر شده است. چنانچه بنابر ارقام ارائه شده توسط سازمان ملل متحد تقریباً ۲۰ میلیون نفر که بیشتر از نیم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند؛ با مشکلات حاد اقتصادی مواجه‌اند.

از اثر عدم تغذیه سالم و رژیم نامناسب غذایی، مردم به مریضی‌های مزمن دچار می‌گردند. از سال گذشته بدینسو از اثر عدم موجودیت امکانات لازم و

کمبود پول، سیستم مراقبت‌های صحتی به سقوط مواجه گردیده است. همچنان تعداد زیادی از مراکز صحتی، به علت فرار و پناهنده شدن کادرهای مسلکی و آموزش دیده، دوکتوران و متخصصین به خارج از کشور و نبود ادویه کافی، مسدود و یا در حال سقوط می‌باشند. بعضاً در شفاخانه‌ها بایست چند مریض هم‌زمان از یک بستر استفاده نمایند؛ از اثر عدم تغذیه کافی و سالم مادران، تعداد سقط جنین در کشور رو به افزایش است.

گروه متحجر و متعصب طالبان در برابر این همه رنج‌ها و مشکلات مردم، کاملاً بی‌تفاوت اند؛ آنها اظهار می‌دارند مردم باید بیاموزند که با این نوع مشکلات کنار بیایند زیرا آنها نیز در هنگام جنگ با اینگونه مشکلات مواجه بودند.

طوری که برای همه هویدا است؛ طی دو دهه، سه چهارم بودجه دولت‌های قبلی و همچنان مصارف تحصیل و مراقبت‌های صحتی بوسیله کمک‌های خارجی تأمین می‌شد. ولی بعد از به قدرت رسیدن دوباره گروه طالبان و خروج نیروهای امریکایی و غربی از افغانستان؛ این کمک‌ها قطع گردید. برعلاوه تقریباً ۹ میلیارد دالر دارایی خارجی بانک مرکزی افغانستان نیز توسط ایالات متحده امریکا و سایر کشورها مسدود گردید؛ کشورها و نهادهای کمک کننده از ارسال پول به طالبان خودداری نمودند. زیرا یکی از شروط آنها ایجاد حکومت همه شمول در افغانستان بود که تا فعلاً طالبان به این تقاضا عمل ننموده اند.

یک عده از اقتصاددانان منجمله جوزف استیگلیز برنده جایزه نوبل، تصمیم بایستن را مبني بر مسدود نمودن دارایی‌های افغانستان؛ غیراخلاقی شمرده و طی نامه از بایدن تقاضا نمودند تا پول مردم افغانستان را که فعلاً در نهایت رنج و مشکلات به سر می‌برند؛ آزاد سازد. زیرا مردم افغانستان برای حکومتی که انتخاب نکرده اند؛ رنج مضاعف می‌بینند.

حکومت طالبان تلاش می‌ورزند تا به کمک یک‌عده از متخصصین مسلکی که به کابل آمده‌اند؛ جمع‌آوری مالیات را بصورت نسبتاً نورمال تنظیم نمایند؛ حتی بخشی ازین مالیات به صورت دیجیتالی دریافت می‌گردد که این امر فساد را نسبت به دولت‌های قبلی کاهش خواهد داد؛ ولی به علت موجودیت بحران اقتصادی، درآمد خالص بطور قابل ملاحظه کاهش یافته است.

همچنان طالبان امیدشان را به معادن منعیث یک منبع عایداتی بسته‌اند؛ عرصه‌ای که در طول سال‌های متمادی از اثر جنگ‌ها دست‌ناخورده باقی مانده و بطور کامل توسعه نیافته و یا بصورت غیرقانونی استخراج و به خارج قاچاق شده است. در حال حاضر صرف چند معدن ذغال سنگ مورد بهره‌برداری قرار دارد که اکثراً در این معادن حتی از کار اطفال ده ساله جهت استخراج استفاده می‌شود.

بنابر گزارشات وزارت مالیه افغانستان؛ بعد از به قدرت رسیدن طالبان بیشتر از دومیلیون تُن زغال سنگ به خارج از افغانستان به ویژه پاکستان صادر شده و بیشتر از چهار میلیارد افغانی محصول بدست آمده است.

باید گفت که از اثر اعمال ممنوعیت شدید صادرات زغال سنگ در اندونیزیا و جنگ اوکراین، قیمت زغال سنگ به بالاترین سطح خود رسید. با افزایش قیمت زغال سنگ در جهان، پاکستان اقدام به خرید زغال سنگ افغانستان نمود. افزایش صادرات زغال سنگ افغانستان به پاکستان، باعث بلند رفتن قیمت مواد سوختی به ویژه چوب و زغال سنگ در بازارهای کشور گردیده و تأثیرات منفی بر کارخانه‌های تولیدی و صنعتکاران نیز بجا گذاشته است.

قرار اظهارات باشنده‌گان ولایات شمال کشور، با افزایش صادرات زغال سنگ به پاکستان، قیمت یک تُن زغال سنگ از ۲۶۰۰ افغانی به ۱۲ هزار افغانی افزایش یافته است. باید گفت استخراج و صادرات بی‌رویه زغال سنگ و درنظر

نگرفتن نیاز بازارهای داخلی، اقتصاد کشور را بیشتر از پیش متضرر می‌سازد.^۱

معادن زغال سنگ افغانستان از سلسله کوه‌های هندوکش در ولایت بدخشان آغاز و تا ولایت هرات به شکل یک کمر بند ادامه دارد. براساس اظهارات وزارت معادن و پترولیم، چهار شرکت در ولایات شمال مصروف استخراج زغال سنگ هستند. با آنکه قرارداد رسمی میان پاکستان و افغانستان در زمینه صادرات زغال سنگ وجود ندارد؛ با آنهم فعلاً استخراج و صادرات زغال سنگ به پاکستان به شکل بی‌رویه، غیرقانونی و غیر سیستماتیک انجام می‌یابد. خرید زغال سنگ افغانستان در بدل کدالر صورت می‌گیرد؛ نه دالر. هرگاه پرداخت قیمت زغال سنگ به دالر تادیه گردد، ثبات پول افغانی در بازار حفظ می‌گردد.

برعلاوه ارزش یک تُن زغال سنگ در بازارهای جهانی بین ۳۰۰ تا ۳۸۰ دالر بوده؛ ولی دولت پاکستان زغال سنگ افغانستان را به قیمت نهایت نازل یعنی ۲۵۰ دالر بعد از طی مراحل فروش و اخذ تعرفه خریداری می‌کند.^۲

به نظر عده‌ای از کارشناسان عرصه انرژی و برق، اگر از زغال سنگ جهت تولید برق در کشور استفاده شود؛ نیازی به واردات برق از خارج نبوده و سکتگی در جریان برق هم رفع می‌گردد. در حال حاضر ۳۰۰ میگاوات برق از کشورهای همسایه در بدل ۳۰۰ میلیون دالر وارد می‌گردد. این مبلغ معادل تولید برق از طریق زغال سنگ است.^۳

خاشخاش که از آن تریاک استخراج می‌گردد و منحصیث ماده خام هیروئین می‌تواند عمل نماید؛ یکی دیگر از منابع درآمد و بحث برانگیز گروه طالبان

^۱ طلوع نیوز، ۷ جوزا ۱۴۰۱

^۲ صادرات بی‌رویه زغال سنگ به پاکستان، The Kiled Group کلید گروپ، ۷ سرطان ۱۴۰۱

^۳ روزنامه ۸ صبح، ۱۲ دسامبر ۲۰۲۲

محسوب می‌گردد. کشت خاشخاش روزتاروز در کشور افزایش می‌یابد.

افغانستان طی سال‌های قبل، بزرگترین تولیدکننده این ماده در سطح جهان بوده و گروه طالبان در گذشته هم در مناطق تحت کنترل شان کشت آن را نادیده می‌گرفتند؛ با آنکه در بهار امسال اعلام نمودند که کشت خاشخاش رسماً ممنوع است؛ ولی طوری که دیده می‌شود؛ هنوز هیچ نوع اقدام مشخص درین زمینه انجام نداده اند.

متأسفانه افغانستان یکی از کشورهای است که در این اواخر، خشونت در آن به اوج خود رسیده است. خشونت یکی از پدیده‌های زندگی اجتماعی است و در تمام جوامع بشری به مشاهده می‌رسد. چیزی که مهم است؛ این است که شدت و حدت خشونت در جوامع انسانی، بکدام سطح و به چه اندازه است. خشونت به معنی اعمال خصمانه عمده، از قبیل آسیب جسمانی، روانی یا مالی می‌باشد؛ مانند اجرای احکام اعدام، قطع دست یا شلاق در محضر عام، اما خشونت به هیچ شکلی قابل پذیرش نیست.

افغانستان از نظر ستم و خشونت علیه زنان قبل از رویکار آمدن گروه طالبان هم در جایگاه بلند در سطح جهان قرار داشت. ولی با حاکمیت طالبان، وضعیت از این هم بدتر شده است. زنان در افغانستان با رویکار آمدن گروه طالبان، با مشکلات جدی مواجه شده اند. محرومیت زنان از کار و فعالیت‌های اجتماعی؛ به کشور آسیب می‌زند. گرچه محدودیت‌های وضع شده توسط طالبان با عکس‌العمل‌های گسترده داخلی و بین‌المللی مواجه شد؛ ولی گروه طالبان بدون کوچکترین توجهی در قبال این واکنش‌ها، محدودیت‌های شان را بازهم اعمال نمودند.

طالبان با اقدامات خشونت‌بار و فرمان‌های نامیمون و نانسانی شان زنان را در افغانستان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و بشری که حق تحصیل و کار است؛ محروم نمودند. زنان که نیمی از پیکر جامعه ما را تشکیل می‌دهند و در زندگی

اجتماعی - اقتصادی بخاطر رشد و توسعه کشور نقش ارزنده را ایفاء می نمایند؛ توسط آنها در چهار دیوار منزل زندانی شده اند.

گروه طالبان زنان را به پوشیدن لباس اسلامی مکلف نموده و مؤسسات حامی حقوق زنان، وزارت زنان، کمیسیون مستقل حقوق بشر و خانه‌ها یا مؤسسات ویژه بخاطر مبارزه با خشونت علیه زنان را یا تعطیل یا اشغال کرده‌اند. زنان بیشتر از هر زمان دیگر خواستار خدمات و فعالیت‌های متناسب، جامع و با کیفیت گردیده اند؛ ولی متأسفانه نه تنها به این تقاضاها توجه صورت نگرفته، بلکه شرایط زندگی و وضعیت زنان در حال وخیم‌تر شدن بوده و آنها با خشونت و ستم جنسیتی شدید مواجه هستند. وضعیت فعلی زنان با یک بحران انسانی و اقتصادی وخیم روبرو بوده و وضع محدودیت‌های حقوق اساسی زنان، منجمله محدودیت در آزادی گشت‌وگذار، کار، تحصیل و مشارکت در زندگی عمومی، روزتاروز شدت می‌یابد.

بخاطر عدم موجودیت قوانین و سیاست‌های که برابری جنسیتی و حقوق زنان را حمایت و ترویج می‌کنند و صدور احکام و فرامین که باعث حذف سیستماتیک زنان از زندگی اجتماعی و سیاسی می‌گردد؛ نورم‌های که نابرابری را تقویت می‌بخشد، جسورتر می‌گردد. طوری که دیده می‌شود رهبری طالبان تبعیض، خشونت و ستم جنسیتی علیه زنان و دختران را به صورت سیستماتیک و گسترده می‌خواهند عملی نمایند.

از سفر خانم حنا ربانی گهر، مشاور وزارت خارجه پاکستان به افغانستان بتاريخ ۲۹ نوامبر ۲۰۲۲ ثابت شد که عملکرد گروه طالبان در برابر زنان در افغانستان نه بخاطر دین اسلام، بلکه زن ستیزی و خشونت است. زیرا خانم حنا بدون محرم شرعی و حجاب به افغانستان سفر نمود و طالبان هم بدون کوچکترین واکنش و حساسیت در این مورد، گویا گوش به فرمان خانم پاکستانی، از مهمان شان استقبال شایان نمودند. با سفر این خانم، کشور پاکستان خواست برای جهانیان از یک جهت آشکار سازد که آنها زن ستیز

نبوده و به حقوق زنان منحیث اتباع مساوی الحقوق حرمت قایل اند؛ از جانب دیگر کشور پاکستان با این عمل بر جهانیان واضح ساخت که اقدامات و فرمان‌های گروه طالبان برعلیه زنان جهت مذهبی نداشته بلکه آنها زن ستیز اند و اعمال شان خشونت و ستم در برابر زنان است.

گروه طالبان که خود را مذهبی‌های اصیل می‌دانند؛ با پذیرش مهمان بدون حجاب و نداشتن محرم، اسلامیت‌شان را زیر سوال بردند. زیرا آنها می‌توانستند از مهمان شان تقاضا نمایند که بدون محرم و حجاب نباید به افغانستان سفر کند. و فرمان‌شان را بالای زنان افغان و مهمان شان یکسان تطبیق نمایند. بناءً می‌توان نتیجه گرفت که خشونت، زن ستیزی، نقض حقوق بشری بوسیله گروه طالبان در سرشت آنها بوده و ارتباطی به دین ندارد. طالبان با ایجاد اینگونه وحشت و دهشت در کشور تلاش می‌ورزند تا با عملی نمودن شیوه‌های غیرانسانی، ایجاد شرایط وحشت و ترس، پایه‌های شان را در افغانستان محکمتر و طولانی‌تر سازند.

یکی دیگر از اشکال خشونت و ستم که فعلاً در کشور ما بصورت گسترده توسط گروه طالبان عملی می‌گردد؛ کوچ اجباری شهروندان برخی از مناطق ولایات افغانستان به ویژه ملیت هزاره می‌باشد که در برخی از ولایات کشور باعث آواره شدن صدها خانواده گردیده است. طالبان شهروندان ولایات پنجشیر، بغلان، تخار، دایکندی، قندهار، هلمند، بلخ و ارزگان را از خانه‌های شان کوچ اجباری داده و منازل شان را به حامیان خود توزیع نموده اند. در بعضی از ولایات مثل جوزجان و میدان وردک بخاطر اینکه مردم مجبور به کوچ گردند؛ منازل شهروندان را مخفیانه حریق می‌نمایند تا مردم ترسیده و خانه و محلات شانرا ترک نمایند. زمانی که مردم اقدام به اعتراض می‌کنند؛ در پاسخ به آنها گفته می‌شود که این عمل کار اجنه است. این کوچ‌های اجباری که مجازات دسته جمعی خوانده می‌شود؛ با تهدید و به زور، بدون هیچ‌گونه روند قانونی و سوءاستفاده از موقف صورت می‌گیرد. آزار و اذیت مردم و

کوچ‌های اجباری و تصاحب املاک و اموال مردم از جمله خشونت‌های اندک که توسط طالبان علیه اقلیت‌های کشور از آن استفاده می‌گردد.

به اساس اطلاعات موجود، طالبان شهروندان چهار قریه در ولسوالی خواجه بهاء‌الدین تخار را دستور داده اند تا خانه‌هایشان را جهت استقرار کوچی‌های پاکستانی در مناطق مرزی با تاجیکستان، تخلیه نمایند. این عمل گروه طالبان هیچگونه توجیه قانونی و شرعی نداشته، بلکه اقدام نهایت خطرناک بوده و سبب گسترش تنفر و اختلافات قومی شده و احتمالاً به منازعات سمتی، قومی و زبانی خواهد انجامید. باید هرچه زودتر جلو اینگونه اقدامات تحریک برانگیز گرفته شود.

طی ماه‌های اخیر، هزاره‌ها منحصراً اقلیت قومی شیعه مذهب به صورت هدفمند در معرض نسل‌کشی گروه طالبان و داعش خراسان قرار دارند. گردهمایی هزاره‌ها بصورت گسترده در مکاتب، مساجد و دیگر مجامع، مورد حمله قرار گرفته است. این امر بیانگر آن است که هزاره‌ها در افغانستان بصورت خیلی جدی در معرض خطر نسل‌کشی توسط گروه طالبان و داعش قرار دارند.

جنگی را ایالات متحده که امریکا در سال ۲۰۰۱ تحت نام مبارزه با تروریسم در افغانستان آغاز نموده بود و باعث کشته شدن هزاران غیرنظامی و مدافعین وطن‌پرست و با ایمان کشور گردید؛ مردم ما آن را همیشه با شک و تردید نگاه می‌کردند. زیرا به همه هویدا بود که در عقب آن، پلانی ناپاکانه دیگر موجود است. این را هم همه می‌دانند که درین پروسه کشور پاکستان نقش فعال و برجسته ایفاء می‌کند؛ زیرا تروریستان را پاکستان به کمک مالی امریکا و تعداد از کشورها و سازمان‌ها تمویل، تجهیز و آموزش می‌دهد. پاکستان برای تروریستان پناهگاه‌های امن تهیه نموده و رهبران آنها تحت نظر آی.اس.آی از زندگی مرفه برخوردار اند. کشور پاکستان از همان آغاز تا فعلاً در تبانی نزدیک با آی.اس.آی دساتیر و فرامین تباهی و نابودی کشور ما را صادر نموده و

می‌نماید و فعلاً هم رابطه طالبان با نظامیان پاکستان آنقدر عمیق است که این کشور در اخذ تصمیم همه مسایل در قبال افغانستان دست بالا دارد.

پرسش اصلی این است که پاکستان چگونه توانست تا یک گروه سرکوب شده پس از یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ میلادی را دوباره احیا نماید؟ آیا این پروسه را بدون همکاری و نظر سی.آی.ای به پیش برد؟ در حالی که زمین و آسمان افغانستان تحت کنترل امریکا با داشتن تجهیزات و وسایل به مراتب پیشرفته‌تر از پاکستان بود. باید متذکر شد که هیچ وقت قدرت‌های بزرگ جهانی و منطوقی خواهان سعادت، آرامش مردم و توسعه کشورهای مثل افغانستان، عراق و سوریه نبوده و نمی‌باشند؛ بلکه برای آنها تأمین منافع خودشان الویت دارد.

اگر امریکا ادعا نماید که در مبارزه علیه تروریسم سازش و غفلت ننموده است؛ پس باید بپذیرد که با تمام نیرو و امکانات که در اختیار داشت؛ در برابر پاکستان که حامی اصلی طالبان بود و است؛ به شکست فاحش مواجه گردید. بناءً تعجب آور است که پاکستان به تنهایی در برابر ایالات متحده امریکا و هم‌پیمانان جهانی اش موفق شده است.

بعد از امضای توافقنامه امریکا با گروه طالبان در دوحه قطر، گروه طالبان در ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱ میلادی در یک معامله پنهان و پیچیده با امریکا، یکبار دیگر قدرت را در افغانستان بدست گرفتند که در نتیجه کشور ما به آشفتگی‌های عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مواجه و باعث فرار بیش از پنج میلیون نفر از کشور گردید. کمک‌های مالی خارجی با روی کار آمدن مجدد طالبان در افغانستان در اگست ۲۰۲۱ میلادی و بعد از خروج نیروهای امریکایی و ناتو از این کشور متوقف شد. جامعه جهانی تحریم‌های را علیه گروه طالبان وضع، نقل و انتقال بانکی را متوقف و میلیاردها دلار از دارایی‌های افغانستان را مسدود نمودند.

از اگست ۲۰۲۱ بدینسو با اعمال تحریم بانک‌های افغانستان بوسیله جامعه جهانی، هیچ نوع مراودات رسمی میان بانک‌های جهان و بانک‌های دولتی و خصوصی افغانستان وجود ندارد. از همین سبب، شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم گرفت که تحت نام کمک‌های بشردوستانه پول نقد، به افغانستان انتقال داده شود. ولی به هیچ وجه گروه طالبان نباید به این پول‌ها دسترسی داشته باشند.

به اساس گزارش اداره سیگار، ایالات متحده آمریکا بعد از سقوط حکومت اشرف غنی، تقریباً ۱/۱ میلیارد دالر به افغانستان کمک نموده است و به این ترتیب امریکا تا هنوز هم از جمله بزرگ‌ترین کمک‌کنندگان به افغانستان محسوب می‌گردد. بنابر این گزارش مبلغ ۸۱۲ میلیون دالر توسط اداره توسعه بین‌المللی امریکا و در حدود ۱۱۸/۸ میلیون دالر بوسیله دفتر جمعیت پناهندگان و مهاجرت وزارت امور خارجه امریکا کمک گردیده است. براساس تازه‌ترین گزارش سیگار « ایالات متحده از اکتبر ۲۰۲۱ تا دسامبر ۲۰۲۳ بیش از دو میلیارد و ۶۲۵ میلیون دالر به افغانستان اختصاص داده است.»*

براساس گزارش ایندپندنت، بانک مرکزی افغانستان هر هفته یک بار و گاهی هم دوبار صرف با نشر توییتی از رسیدن بسته چهار میلیون دالری به کابل اطلاع می‌دهد. به گزارش شبکه فاکس نیوز، یک بسته دیگری حاوی ۴۰ میلیون دالر کمک بشردوستانه هم به افغانستان رسیده و به بانک تجارتی تسلیم داده شده است. برعلاوه «د افغانستان بانک» چندین بسته دیگر چند میلیون دالری طی هفته‌های اخیر دریافت نموده است. اما از شیوه مصرف این پول‌ها تا فعلاً هیچ نوع گزارشی ارائه ننموده است. این پول‌ها، ظاهراً کمک‌های بشردوستانه سازمان ملل متحد بوده که نهادهای غیردولتی در افغانستان برای کمک به مردم، بایست آن را مصرف نمایند. ولی در مجموع هیچگونه وضاحت

* گزارش سیگار، افغانستان انترنشنل:

و شفافیتی در مورد پول‌های واردشده، بخصوص مقدار دقیق و شیوه مصرف آن، موجود نیست.

این امر پرسش‌های را ببار می‌آورد که:

- آیا واقعاً بسته‌ی که خبر دریافت آن از طریق تویتر بانک مرکزی افغانستان منتشر می‌شود؛ فقط حاوی چهل میلیون دالر است؛ یا بیشتر از آن.

- این پول‌ها از کجا می‌آید و چگونه به مصرف می‌رسد؟

- به اساس اطلاعات موجود، بعضاً بانک مرکزی افغانستان، جهت جلوگیری از بلند رفتن ارزش «دالر» در برابر «افغانی»، و اینکه مانع کمبود دالر در بازار گردد؛ مقداری دالر امریکایی را در بازار عمومی به فروش می‌رساند. آیا این پول‌ها نیز از همین کمک‌های نقدی برداشته می‌شود؛ یا خیر؟ هرگاه بانک مرکزی از این پول‌ها استفاده می‌نماید؛ پس براساس چه مکانیسمی از این پول استفاده می‌کند؟

پس می‌توان گفت که این پول‌ها جهت کمک‌های بشردوستانه بر مردم افغانستان ارسال نمی‌گردد؛ در غیر آن از مسیر دیگری انتقال داده می‌شد و هم گروه طالبان اجازه دسترسی به آن را نمی‌داشتند.

ایالات متحده آمریکا فعلاً بازهم با طالبان در عقب پرده گفتگوها و نشست‌ها را آغاز نموده است؛ اینکه در عقب این نشست‌ها و گفتگوها چه قرار دارد؛ بعداً این پلان‌ها برملا خواهند شد.

در دوره اول حاکمیت گروه طالبان، مدارس دینی جای‌گزین مکاتب شده بود و دانش‌آموزان مکلف بودند تا مطابق به معیارهای گروه طالبان با لباس و ظاهر کاملاً اسلامی به دانشگاه بروند؛ در غیر آن اجازه ورود به پوهنتون را نداشتند.

با سپری شدن یک‌سال و نیم از بازگشت دوباره گروه تاریک اندیش طالبان به

قدرت؛ عمل کرد آنها روزتاروز تندروتر شده و محدودیت‌های وضع شده فعلی، یکی از نشانه‌های تغییر در عمل کرد آنها می‌باشد.

گروه متحجر طالبان مانند دوره اول حاکمیت شان در تلاش اند تا با سلب حقوق و آزادی‌های مردم، هرچه بیشتر فشار و ستم را بالای آنها وارد نمایند؛ چنانچه در این اواخر این گروه تصمیم گرفته است تا نصاب آموزشی را در مکاتب و مراکز آموزشی، احتمالاً از آغاز سال تعلیمی جدید تجدیدنظر و عملی نمایند و نگرش افراطی‌شان را در کتاب‌های آموزشی مکاتب جابجا کنند. در حقیقت این تصمیم شان تحمیل ستم دیگری بر مردم افغانستان به ویژه دانش آموزان بوده و ضربه مهلک بر سیستم آموزشی کشور محسوب می‌گردد.

گروه طالبان ایجاد نصاب اسلامی جدید را نیاز نهادهای آموزشی در افغانستان می‌دانند و مطابق به منافع عقیدتی و ایدیولوژیک شان می‌خواهند محتویات کتاب‌ها را مانند حاکمیت قبلی شان، تغییر دهند. حذف تصاویر انسان‌ها، تشویق به جهاد، توجیه خون‌ریزی و تخریب، منع صحبت از مردم‌سالاری و حقوق بشر، مخالفت با تعلیم و آزادی‌های زنان، روایت طالبانی از تاریخ، محدود کردن محتوا به دنیای اسلام و مبارزه و ستیز با جهان غیراسلامی بویژه غرب از پیشنهادات اصلی این گروه در نصاب تعلیمی جدید است.

همچنان بیگانه‌پنداری اهل تشیع، شیطانی خواندن سازمان ملل متحد، منع تجلیل نوروز، وضع محدودیت بر میله‌های ملی و جشن‌ها و نکوهش بعضی از شخصیت‌ها منجمله امان‌الله خان، محمود طرزی، فیض محمد کاتب، عبدالغنی خان شاعر پشتو و تعدادی دیگری از سیاستمداران و دانشمندان کشور از دیگر نکاتی اند که گروه طالبان در این بازنگری به آن اشاره کرده‌اند.

در نصاب جدید دانشگاه‌ها، مضامین تاریخ اسلامی، حکومت‌داری اسلامی، سیاست اسلامی، تلاوت و تجوید قرآن کریم، سیرت نبی، آگاهی فکری آزادیان و مذاهب، گنجانیده شده و اجباری گردیده است.

همچنان گروه متحجر و تاریک‌اندیش طالبان مضامین اساسی و مسلکی فاکولته‌های اقتصاد و حقوق را که محتوای علمی و مُدرن دارند؛ باطل و آموزش و افکار مدرسه و افراط‌گری را جای‌گزین آن می‌سازند. برعلاوه بعضی دیپارتمنت‌ها را نیز حذف نموده اند؛ از جمله بخش‌های موسیقی و مجسمه‌سازی از فاکولتۀ هنرهای زیبا را بسته اند.

شهروندان و صاحب‌نظران معتقد اند که تغییرات وارد شده و جای‌گزینی مضامین دینی به جای علوم عصری بوسیلهٔ گروه طالبان در نظام آموزشی، بیانگر بازگشت آنها به روی‌کرد اصلی‌شان یعنی «تندروی» می‌باشد.

نصاب درسی دانشگاه‌های افغانستان طی ۲۰ سال گذشته، چندین بار براساس نیازمندی‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور و ویژگی‌های آموزش نوین زیر نظر بخش فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) بازنگری گردیده و تغییرات متمرکز در آن وارد شده بود؛ تحمیل نصاب آموزشی جدید گروه طالبان خلاف معیارهای علمی و جهانی بوده که فشار آن را دانش‌آموزان متقبل خواهند شد.

در حقیقت تغییر در نصاب آموزشی بوسیلهٔ گروه طالبان، بیانگر آن است که آنها به هر وسیله ممکن، تلاش می‌ورزند تا فرهنگ و تاریخ کشور ما را نابود و تمام ارزش‌های موجود در جامعهٔ عقب‌نگهداشته شدهٔ ما را ویران سازند و یک محیط جهادی مملو از تعصب و نفرت نسبت به دیگران را بوجود آورند.

طی یک و نیم سال گذشته رفتار سیاسی و اجتماعی گروه طالبان نشان داد که جامعه جهانی هنوز اعتماد لازم جهت به رسمیت شناختن طالبان را ندارد. حتی پاکستان منحنی حامی درجه اول آنها، همیشه تأکید بر تغییر استراتژی گروه طالبان برای حفظ قدرت در افغانستان شده و تا حال از به رسمیت شناختن شان ابا و ورزیده است. ناکامی طالبان در مبارزه علیه داعش، مجال دادن به گروه‌های جنبش‌ترکستان شرقی، تحریک طالبان پاکستان، جنبش اسلامی از بکستان و انصارالله تاجیکستان، نگرانی عمیق کشورهای همسایه و منطقه را

برانگیخته است. چنانچه کشورهای منطقه در چوکات چهارمین نشست مسکو نگرانی‌هایشان را در مورد افزایش روزافزون تهدیدهای ناشی از پایگاه‌سازی و نفوذ گروه‌های تروریستی در قلمرو افغانستان و سیاست سختگیرانه و ستم طالبان علیه زنان، اقلیت‌های قومی، مذهبی و تشکیل دولت فراگیر در افغانستان ابراز داشتند.

تصمیم اخیر گروه طالبان مبنی بر ممنوعیت ورود دختران به دانشگاه‌ها طی نامه به دانشگاه‌های خصوصی و دولتی اعلام شده و به آنها اکیداً دستور داده اند تا این ممنوعیت را هرچه زودتر اجرا و در زمینه به وزارت تحصیلات عالی اطمینان دهند. بسته نمودن دروازه‌های دانشگاه‌ها بروی دختران افغان، تصمیم شوک دهنده دیگر گروه طالبان است که از ستم جنسیتی آنها علیه نیمی از پیکر جامعه پرده برمی‌دارد و نمی‌توان آن را با هیچ واژه به تصویر کشید. محرومیت دختران از تحصیل نه تنها حقوق برابر زنان و دختران را نقض می‌کند؛ بلکه تأثیر مخربی بر آینده کشور نیز خواهد داشت.

تعداد زیادی از کشورها و نهادها منجمله سازمان ملل متحد، وزارت‌های خارجه امریکا، فرانسه و سایر کشورها نگرانی عمیق‌شان را از این تصمیم طالبان ابراز نموده اند. آنها این تصمیم گروه طالبان را با قاطعیت تمام محکوم و این تصمیم را عمیقاً تکان دهنده خوانده اند.

سرمنشی ملل متحد، انتونی بلینکن وزیرخارجه امریکا و سایر هم‌پیمانان آنها فعلاً اشک تمساح به حال زنان و دختران افغان می‌ریزند و ظاهراً تأسف می‌خورند. گویا اینها تازه از خواب غفلت بیدار شده و به ماهیت و عملکرد اصلی گروه متحجر و تاریک اندیش طالبان آشنا شده‌اند؛ مگر اینها نبودند که در سال ۲۰۰۱ گروه طالبان را بنام تروریست و گروه عقب‌گرا از افغانستان راندند و با امضاء توافقنامه ننگین دوحه آنها را دوباره بالای مردم ما تحمیل نمودند؛ فعلاً می‌خواهند با ابراز "ظاهراً" نگرانی‌های شان به چشم مردم افغانستان و جهان خاک بباشند. مردم دیگر فریب آنها را نخورده، بلکه همه

می‌دانند که این کشورها و نهادها بخاطر اهداف شوم خودشان با سرنوشت مردم افغانستان بازی نموده اند.

وضعیت رقتبار فعلی اقتصاد افغانستان، فقر گسترده، عدم اعتماد مردم، بیکاری، استفاده از زور و عدم به رسمت شناختن گروه طالبان توسط جامعه جهانی تا حال ناشی از عملکرد خود آنها است. گروه طالبان به صفت یک گروه تندرو اسلام‌گرا که با استفاده از فشار، زور و ترس با تطبیق مجازات مانند سنگسار و شلاق زدن در محضرعام بر مردم حکومت می‌کنند؛ روزتاروز منزوی و کسب مشروعیت بین‌المللی شان مشکل‌تر می‌گردد که در نتیجه منجر به سقوط آنها خواهد شد.

هالند

۲۱ دسامبر ۲۰۲۲

فقر و بحران

یکی از معضلات اجتماعی که جوامع بشری از گذشته‌های دور با آن مواجه بوده و از اثر مشکلات مالی، تشنجات اجتماعی و درگیری‌ها، در تعداد زیادی از کشورهای پیشرفته، رو به توسعه و عقب نگهداشته جهان روز تا روز افزایش می‌یابد، فقر و بیکاری است.

کلمه فقر، اکثراً ابعاد وسیع داشته و در عرصه‌های مختلف همچو فقر اقتصادی، فقر فرهنگی، فقر اجتماعی و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. فقر به پدیده‌های مثل گرسنه‌گی، بی‌خانمانی، عدم توانایی و دسترسی به خدمات صحی، عدم دسترسی به تحصیل، بی‌سوادی، بیکاری و بلاخره نداشتن قدرت و عدم موجودیت آزادی گفته می‌شود. در این مبحث صرف روی فقر اقتصادی اتکاء شده است.

فقر به معنی غربت یا تنگدستی، در حالات و شرایطی که افراد برای خرید ضروریات اساسی اولیه حیاتی شان به کمبود درآمد مواجه باشند؛ است. به عباره دیگر فقر یعنی نداشتن عواید کافی جهت رفع نیازهای اساسی زندگی می‌باشد. ولی نباید فراموش نمود که توضیح و معنی کلمه فقر به ارتباط محل زندگی و بودوباش، فرهنگ جامعه، مردم و سایر عوامل دیگر نسبتاً دشوار و متفاوت است؛ طور مثال زندگی افراد در شهرها و کشورهای بزرگ صنعتی در مقایسه با زندگی مردم در کشورهای رو به توسعه و عقب نگهداشته شده ارزیابی می‌شود.

مفهوم "فقر" بیانگر سطح دسترسی افراد به منابع مورد نیاز آنها جهت برآورده

ساختن نیازمندی‌های اولیه زندگی مانند خوراک، پوشاک، آب آشامیدنی و سرپناه است. هرگاه شخصی از دسترسی به این منابع محروم باشد؛ در فقر مطلق بسر می‌برد. ولی افرادی که امکانات برآورده ساختن نیازمندی‌های اولیه‌شان را دارند؛ اما نسبت به سایر افراد توانایی تأمین سایر نیازهای شان، مانند خرید تلفون هوشمند، کمپیوتر، بایسکل و امثال آن را بنابر محدودیت‌ها و عدم امکانات مالی ندارند و مجبور می‌شوند؛ بیشتر از حد معمول کار کنند؛ در مقایسه با افرادی که عواید کافی برای تأمین این نیازها دارند؛ فقیر محسوب می‌گردند؛ ولی آنها در شرایط فقرنسیبی، قرار دارند.

سطح خط فقر به اساس امکانات رفع نیازمندی‌های اساسی افراد معین می‌گردد؛ افرادی که درآمد لازم جهت رفع نیازهای اساسی مثل خوراک، پوشاک، سرپناه و خدمات صحی ندارند؛ آنها زیر خط فقر قرار دارند. همچنان نباید شرایط و حالات انسان‌ها را نیز در این عرصه نادیده گرفت. زیرا نیازمندی‌های اساسی افراد هم با در نظر داشت شرایط آنها متفاوت است؛ طور مثال یک انسان معلول نسبت به یک انسان سالم برای رفع نیازمندی‌های اساسی خود به درآمد بیشتر ضرورت دارد و یا اینکه یک شخص مریض برای تداوی طولانی مدت، نسبت به کسی که صحت مند است؛ جهت برآورده ساختن ضروریات اساسی خود به پول بیشتر نیاز دارد.

به اساس گزارش بانک جهانی افرادی که در افغانستان با درآمد کمتر از (یک) دالر در یک شبانه روز زندگی می‌کنند؛ فقیر نامیده می‌شوند. یعنی زیر خط فقر قرار دارند؛ در حالی که خط فقر در ایالات متحده امریکا (۴/۹۱) دالر و در سویس با (۱۰/۲۵) دالر برابر است.

پدیده فقر، بیانگر بدبختی، وابسته‌گی و شرایط ناگوار زندگی در یک جامعه بوده که اتباع آن کشور با هزاران مصیبت و مشکلات به زندگی ادامه می‌دهند. ولی باید گفت که فقر اقتصادی در کشورهای عقب‌نگهداشته شده در مقایسه با کشورهای توسعه یافته، همیشه گسترده‌تر و عمیق‌تر است. در بعضی از این

کشورها، کمبود و یا عدم موجودیت وسایل لازمی و اساسی زندگی مثل غذا، لباس، مسکن، خدمات صحتی و آموزش در حالت نهایت وخیم قرار دارد. این کشورها با هزاران نابسامانی، مصیبت و مشکلات اقتصادی مواجه بوده و اتباع آن مشکلات و زجر فراوان را در زندگی متحمل می‌شوند؛ که مثال برجسته آن وضعیت فعلی افغانستان است.

متأسفانه مردم افغانستان از چند دهه بدین سو احساس امنیت غذایی نداشته و با فقر و تنگدستی حاد دست و گریبان اند. طی ۴۰ سال اخیر مردم افغانستان بارها با اینگونه بحران‌ها مواجه شده‌اند. طور مثال از فقر و قحطی که مردم افغانستان، بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله و آغاز حکومت گروه‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه و جنگ‌های خونین آنها جهت کسب قدرت که شهر کابل را به خاک و خون کشانیدند؛ می‌توان یادآور شد. اما فقر و قحطی فعلی عمیق‌تر و طولانی‌تر از آن دوران است. بعد از روی کار آمدن دوباره گروه طالبان در رأس قدرت، تمام ادارات دولتی و غیردولتی فلج شده‌اند. با آنکه از سیادت گروه طالبان مدت یک و نیم سال می‌گذرد؛ هنوز هم حکومتی با پایه‌های وسیع در کشور ایجاد نگردیده است. تعداد زیادی مردم وظایف شان را از دست داده و بیکار شده‌اند. بسیاری از خانواده‌ها چنان با فقر شدید دست‌وپنجه نرم می‌کنند که از سه وعده غذا، می‌توانند صرف یکبار در شبانه روز، در حد بخور و نمیر غذا صرف نمایند.

افغانستان از جمله کشورهای است که از دهه‌ها بدین سو با فقر و بیکاری دست و گریبان بوده و در این اواخر با روی کار آمدن مجدد گروه متحجر و تاریک اندیش طالبان در رأس نظام سیاسی کشور، مسدود ساختن دارایی‌های افغانستان بوسیله ایالات متحده آمریکا و بعضی از کشورها و نهادها، خروج سازمان‌ها، مؤسسات خارجی و بستن دروازه‌های دوایر و مؤسسات بروی زنان مشکلات را در کشور به اوج خود رسانیده، و باعث افزایش فقر و بیکاری در افغانستان گردیده است.

مردم کشور ما قبل از سیادت دوباره طالبان هم در شرایط بدی زیست می نمودند. چنانچه سازمان ملل متحد وقوع بحران غذایی در افغانستان را قبلاً پیش بینی کرده بود. در آغاز سال ۲۰۲۱ میلادی که هنوز حکومت اشرف غنی، سقوط ننموده بود؛ هم بیش از نیم جمعیت افغانستان زیر خط فقر قرار داشتند و مردم از بی کاری و عدم پرداخت معاشات شان شکایت داشتند. فقر به حدی گسترش یافته بود که طبق گزارش تلویزیون طلوع، چندین نفر در هرات اعضای بدن شان را در معرض فروش قرار دادند. حتی بعضی از هموطنان ما جهت زنده ماندن اطفال شان را به فروش رسانیدند.

بر اساس گزارش اداره مهاجرت سازمان ملل متحد، در حدود پنج میلیون و هشت صد هزار آواره داخلی از اثر جنگ های متمادی و خشونت در افغانستان موجود است که ۸۰ فیصد این افراد را اطفال و زنان تشکیل می دهند. این افراد در شرایط نهایت ناگوار و نامساعد در فقر و تنگدستی زیست می کنند ولی باید گفت که صرف آوارگان داخلی با فقر و زندگی فلاکتبار مواجه نیستند؛ بلکه وضعیت نیمی از اتباع افغانستان هم بهتر از زندگی آوارگان داخلی نیست.

به اساس آمار سازمان ملل متحد، شرایط زندگی ۱۸ میلیون نفر که بیش از نیم از جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند، نهایت بحرانی بوده و نیازمند کمک های فوری هستند. باید گفت که خشک سالی و زمستان سرد هم باعث شده تا مردم افغانستان بیشتر از پیش، با فقر و بحران قحطی روبه رو شوند.

سطح فقر و بیچارگی در کشور ما در مجموع شامل چهار کته گوری است:

- افرادی که خیلی بالاتر از خط فقر قرار دارند؛
- افرادی که کمی بلندتر از خط فقر قرار دارند؛
- کسانی که در روی خط فقر قرار دارند؛
- کسانی که در زیر خط فقر قرار دارند.

بصورت عموم فقر به دو دسته تقسیم می‌گردد: فقر مطلق یا معیشتی و فقر نسبی.

از اثر عدم موجودیت امکانات ضروری زندگی، توان و سلامتی انسان‌ها باخطر مواجه شده و آنها مجبور اند بخاطر زنده ماندن مبارزه نمایند. محروم شدن از ضروریات اساسی اولیه زندگی، فقر مطلق است. این نوع فقر افراد را از نظر جسمی و روحی تضعیف ساخته، آنها را به انزوا و گوشه گیری سوق داده، باعث افزایش فساد و جرایم در جامعه می‌گردد.

به اساس آمار بانک جهانی، درآمد سرانه کمتر از ۱/۹۰ دالر در روز فقر مطلق محسوب می‌گردد؛ هرگاه عاید هر عضو یک خانواده در یک شبانه روز طور متوسط کمتر از ۱/۹۰ دالر باشد؛ در واقع زیر خط فقر مطلق قرار می‌گیرند.

فقر نسبی زمانی مطرح است که در آن افراد از حداقل درآمد لازم جهت حفظ معیارهای زندگی شان محروم بوده و نتوانند در جامعه به صورت فعال زندگی نمایند. ساده‌ترین شیوه جهت تعیین سطح فقر در یک کشور دانستن فقر نسبی است که در تناسب با سایر اعضای یک جامعه در نظر گرفته می‌شود و در کشورهای مختلف متفاوت می‌باشد. بناءً در صورتیکه اتباع یک کشور با معیارهای زندگی در جامعه مجهز نباشند؛ فقیر شناخته می‌شوند.

کشورها براساس خط‌مشی مشخصی که دارند؛ سطح فقر نسبی را به فیصدی‌های متفاوت می‌سنجند. فقر نسبی اکثرأ از طریق حد اوسط درآمد سرانه در یک کشور معین می‌گردد. طور مثال در اتحادیه اروپا ۶۰ فیصد درآمد سرانه را، در امریکا و چین ۵۰ فیصد درآمد سرانه را و در بعضی از کشورها هم ۴۰ فیصد درآمد سرانه را در نظر می‌گیرند. باید گفت درآمد سرانه یک امریکایی در سال ۲۰۲۱ مبلغ ۶۹ هزار دالر بود؛ بناءً اگر عاید سرانه یک امریکایی از ۳۴ هزار دالر کمتر باشد؛ زیر خط فقر نسبی قرار می‌گیرد.

کشور لیختن‌اشتاین با داشتن جمعیت ۳۸ هزار نفری، بلندترین درآمد سرانه

ملی بالغ بر ۱۴۶۸۳۰ دالر را در سال ۲۰۲۱ دارا بوده و در مقام اول در سطح جهان قرار داشت. کشورهای سنگاپور، قطر، لوکزامبورگ، ایرلند، سوئیس، امریکا، ناروی، برونئی و هانگ کانگ به ترتیب در جایگاه دوم تا دهم قرار داشتند.

درآمد سرانه یک تعداد از کشورها در سال ۲۰۲۱ به ترتیب: ایران ۱۳۰۰۱ دالر، افریقای جنوبی ۱۲۹۴۸ دالر، مصر ۱۱۷۳۲ دالر، اندونزیا ۱۱۴۶۶ دالر، اردن ۹۹۲۴ دالر، ازبکستان ۷۹۱۷ دالر، مراکش ۷۳۰۳ دالر، هند ۶۵۹۰ دالر و پاکستان ۴۶۲۴ دالر بود. به اساس گزارش سیگار، عواید سرانه سالانه در افغانستان در سال ۲۰۲۰ به ۵۰۰ دالر می رسید و در سال ۲۰۲۲ به ۳۵۰ دالر کاهش یافته است.

فقر بمثابة یک پدیده شوم اقتصادی و اجتماعی در جوامع، ریشه در تمام مشکلات دارد. این پدیده نامیمون افراد جامعه را از یک زندگی نورمال اجتماعی محروم می سازد. فقر، تنگدستی و بیکاری پی آمدهای نهایت خطرناک و جدی و اثرات ناگوار اقتصادی و اجتماعی برای افراد یک جامعه و کشورها در قبال داشته، به سلامتی جسمی و روحی افراد، امنیت و آرامش جامعه صدمه مهلک وارد می نماید. از اثر فقر و بیکاری در کشور، سطح بی سوادی افراد به ویژه میان کودکان، نوجوانان و جوانان افزایش می یابد. در کشورهای عقب مانده، پدیده های منفی مثل دروغ، فریبکاری، بی انصافی، فساد، رشوه، اختلاس، دزدی، اختطاف، زورگیری، قتل و غیره، به اوج خود می رسد.

علت اینکه مردم افغانستان طی بیشتر از چند دهه با فقر گسترده مواجه اند و کشور ما از جمله کشورهای فقیر جهان محسوب می گردد؛ آن را می توان در عوامل متعدد جستجو کرد که عمده ترین آنها قرار ذیل اند:

- در قدم نخست یکی از عوامل اساسی فقر در افغانستان عدم موجودیت برنامه های کاری و مشخص جهت رشد اقتصاد و محو فقر طی چند دهه اخیر

می‌باشد. حکومت‌های قبلی بنا بر عدم موجودیت استراتژی دقیق و همه‌جانبه بخاطر استفاده از منابع طبیعی نتوانستند و یا نخواستند اقدامات لازم و اساسی را جهت محو و ریشه‌کن ساختن فقر بردارند. آنها صرف‌مصرف‌چور و چپاول و گسترش فساد در کشور بودند؛ کمک‌های جهانی را حیف و میل نمودند و بلاخره آن را به خارج از کشور با خود انتقال دادند. در حالی که کمک‌های جامعه جهانی بطور سیل‌آسا در افغانستان سرازیر می‌شد؛ با آنهم فقر در کشور بیداد می‌کرد. مسئولین امور طی این مدت هیچ‌نوع برنامه مؤثری که به معضله فقر نقطه پایان بگذارد؛ انجام ندادند. در حقیقت آنها هیچ‌کار اساسی جهت کاهش و زدودن فقر در کشور ننمودند، این وضعیت فعلاً هم بیشتر از پیش ادامه داشته و مردم مظلوم افغانستان زجر آن را متقبل می‌شوند.

- عامل دیگری که در عمق و گسترش معضله فقر در کشور ما نقش عمده دارد؛ پدیده بیکاری می‌باشد. میلیون‌ها جوان مستعد به کار از بیکاری رنج برده و به لشکر فقرا افزود شده‌اند؛ زیرا نبود کار و درآمد سبب می‌گردد تا آنها نتوانند نیازمندی‌ها و ضروریات اولیه زندگی‌شان را تأمین نمایند.

به اساس ارقام وزارت کار و امور اجتماعی دولت قبلی در سال ۲۰۲۰ میلادی، سطح بیکاری در کشور بیش از ۱۸ فیصد بود؛ ولی فعلاً این رقم به مراتب افزایش یافته است. زیرا با رویکارآمدن مجدد گروه طالبان تعداد پشماری از هموطنان ما کار و وظایف‌شان را از دست داده‌اند؛ بخصوص اکثریت مطلق زنان کشور ما، از حق کار محروم شدند. از آنجائی که هفده فیصد نیروی مستعد به کار را در سال ۲۰۲۰ در افغانستان زنان تشکیل می‌دادند؛ با مسدود ساختن مؤسسات و دوایر ملی و بین‌المللی توسط طالبان بروی زنان، سطح بیکاری در کشور در سال ۲۰۲۲ به ۴۰ فیصد افزایش یافت.*

- نامی‌های ناشی از چهاردهه جنگ در کشور، عامل دیگر بروز فقر محسوب

* طلوع نیوز، ۲۷ جوزا ۱۴۰۱

می‌گردد. در این مدت بخش اعظم زیربناهای اقتصادی منهدم و میلیون‌ها نفر در داخل و خارج کشور آواره و مهاجر شدند که این امر پروسهٔ نورمال زندگی مردم را مختل ساخت. از اثر این جنگ‌ها جریان فعالیت‌های اقتصادی قطع و بیشتر سرمایه‌گذاران از کشور فرار نموده و سرمایه‌های‌شان را نیز از افغانستان خارج نمودند که در نتیجه بیشتر شرکت‌ها و فابریکات تولیدی در کشور تعطیل گردیدند. برعلاوه نه تنها دارایی‌های فردی اتباع افغانستان چور و چپاول گردید؛ بلکه دارایی‌های ملی ما هم به شیوهٔ خائانه و ناجوانمردانه به خارج از کشور به شکل قاچاق انتقال داده شد.

- بی‌سوادی و نداشتن پیشه یکی از عوامل دیگر بروز فقر در کشور شمرده می‌شود. به اساس گزارش سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، یونسکو، در حدود ۹۰ فیصد زنان و ۶۰ فیصد مردان در افغانستان خواندن، نوشتن و حساب کردن را بلد نیستند. در ضمن وزارت معارف افغانستان نیز اظهار می‌دارد که صرف ۴۰ فیصد مردم افغانستان باسواد هستند؛ بدین معنی که ۶۰ فیصد جمعیت افغانستان بی‌سواد اند که بیشتر آنها را زنان تشکیل می‌دهند. بنابر آمار این وزارت، سالانه بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار طفل در کشور از آموزش بازمانده و در حقیقت به کتلهٔ بی‌سوادان جامعه افزوده می‌شود. سطح بلند بی‌سوادی در کشور، نقش عمده در گسترش فقر ایفاء نموده است. در شرایط فعلی تقریباً سه میلیون طفل از رفتن به مکتب محروم هستند و اضافه‌تر از یک میلیون طفل هم مصروف گدایی و کارهای شاقه می‌باشند. سطح بلند بی‌سوادی، بیانگر سطح پائین سرمایه انسانی است. باید گفت که سرمایه فیزیکی صرف در صورتی مؤثر می‌باشد و باعث از دیاد ثروت در کشور می‌تواند گردد که با سرمایه انسانی ترکیب شود. متأسفانه خانواده‌ها در افغانستان دارای تعداد زیاد فرزندان بوده و سرپرست خانواده نمی‌تواند زمینهٔ تعلیم، خدمات صحی، خوراک، پوشاک و سایر نیازمندی‌ها را فراهم سازد؛ که این امر فقر و بیکاری را گسترش می‌دهد.

- در کشورهای که امنیت کافی تأمین نباشد؛ گروه‌های مافیایی امکانات بیشتر در اختیار دارند تا آزادانه در امور سیاسی، اقتصادی و غیره امور کشورها به مداخلات غیرقانونی و غیرمجاز اقدام ورزند که افغانستان هم منحنی یک کشور ناامن، از این امر مستثنی نیست. بازارهای افغانستان هم در انحصار و کنترل مافیای قدرتمند است؛ در تعیین قیمت کالاها در بازار و احتکار اموال، آنها نقش عمده و برآورنده دارند. تعیین قیمت کالاها، بلندتر از قیمت طبیعی آن، مستقیماً در گسترش فقر تأثیر بسزا دارد.

- پدیده تورم یا انفلاسیون نیز عامل دیگر گسترش فقر و گرسنگی در کشورها محسوب می‌گردد. تورم در اقتصاد عبارت از افزایش سطح عمومی قیمت‌ها به صورت دوام‌دار، در یک دوره زمانی مشخص (معمولاً یک سال) می‌باشد. با بلند رفتن قیمت کالاها و خدمات، قدرت خرید افراد جامعه کاهش می‌یابد. قابل تذکر است که تورم بیشترین صدمه را بر افرادی که درآمد ثابت مانند معلمین و کارمندان عادی و اجیران در ادارات دولتی دارند؛ وارد می‌نماید.

تورم علل و عوامل مختلف دارد؛ وظیفه اساسی بانک مرکزی افغانستان، کنترل و مراقبت از ثبات نرخ تبادل افغانی در برابر اسعار خارجی می‌باشد. موجودیت تورم در طول‌المدت سبب کاهش قدرت خرید مردم شده و فقر و گرسنگی را گسترش می‌دهد. براساس ارقام بانک جهانی، سطح تورم در افغانستان در سال ۲۰۱۹ تقریباً ۲/۳ فیصد بود؛ با شیوع ویروس کرونا در سال ۲۰۱۹ و سقوط حکومت اشرف غنی در اگست سال ۲۰۲۱ سطح تورم در افغانستان بشدت افزایش یافت. برعلاوه افزایش سطح جهانی تورم ناشی از جنگ روسیه و اوکراین، نیز درافزایش سطح تورم در افغانستان تأثیرات محسوس بجا گذاشته است.

- از آنجائی که اقتصاد کشور بیشتر بر زراعت استوار است؛ خشک‌سالی می‌تواند به یک عامل دیگر فقر در کشور مبدل گردد. تقریباً ۲۵ فیصد تولید ناخالص داخلی افغانستان از سکتور زراعت بدست می‌آید. بناءً بودجه ملی

کشور هم وابسته به این سکتور می‌باشد. تقریباً ۷۰ فیصد اتباع کشور در دهات زندگی می‌کنند و منبع اصلی درآمد آنها زراعت است. برعلاوه سکتور زراعت منبع اشتغال‌زایی بخش اعظم اتباع کشور بوده و زمینه معیشت ۴۴ فیصد جمعیت را در مجموع و ۵۳ فیصد جمعیت افراد در دهات را مهیا می‌سازد. زراعت و مالداري شدیداً وابسته به بارش برف و باران می‌باشد؛ متأسفانه تغییرات اقلیم و کاهش بارنده‌گی‌ها در فصل زمستان، ابعاد آسیب‌رسانی خشک‌سالی و سیلاب‌ها را وسعت بخشیده و سبب عدم مصئونیت غذایی و افزایش فقر در کشور گردیده است.

- فرار مغزها در شرایط فعلی باعث نگرانی در سطح جهانی گردیده است. متأسفانه افغانستان هم منحنی یکی از کشورهای عقب نگهداشته شده، با این معضله روبرو است و همه‌ساله کتله‌های وسیع نیروی کار جوان، متخصصین مسلکی، کشور را ترک می‌کنند.

مهاجرت نیروهای متخصص و ماهر که جامعه به علم، دانش، تخصص و مهارت‌های فنی آنها نیاز دارد؛ فرار مغزها نامیده می‌شود. اکثراً آنها متأسفانه بنابر عوامل چون، عدم اشتغال، دستمزدهای پائین، شرایط نامناسب زندگی و عوامل سیاسی - اجتماعی به ویژه جنگ و ناامنی، محدودیت حقوق سیاسی، عدم موجودیت آزادی‌های مدنی، فساد گسترده و بیروکراسی، این افراد از کشور فرار نموده که در نتیجه خساره جبران‌ناپذیر به کشور رو به توسعه وارد می‌گردد. زمانی از فرار مغزها می‌توان صحبت نمود که مهاجرین شامل دانشمندان، متخصصین مسلکی که جامعه به تخصص آنها نیاز دارد؛ باشد. فرار مغزها، فرار سرمایه‌های انسانی است؛ بنابراین منابع انسانی مانند دانشمندان، انجنیران، متخصصین و سایر نیروهای مسلکی و مجرب منحنی سرمایه‌های انسانی محسوب گردیده که فرار این نیروها کشور را از علم، تخصص و مهارت‌های فنی و مسلکی محروم می‌سازد.

از چند دهه بدینسو که کشور ما در آتش جنگ‌های خانمانسوز می‌سوزد؛

بخش اعظم جوانان و تحصیل یافته‌های کشور، به دلیل فقر، عدم اشتغال، فساد گسترده در ادارات دولتی، تعصبات قومی و زبانی، نسپردن کار به اهل کار، شگاف عمیق طبقاتی در کشور، محدودیت بر آزادی اندیشه و بیان، میراثی بودن وظایف دولتی از طرف تیکه‌داران و رهبران سیاسی، کنار گذاشتن مردم در تصمیم‌گیری‌های بزرگ سیاسی و تعیین‌کننده کشور، تهدید گروه‌های بنیادگرا، نبود امنیت، زنده ماندن و نجات از حملات گروه‌های تروریستی که توسط کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیزم جهان‌خوار ایجاد، تمویل و تجهیز گردیده اند و به قدرت رسیدن دوباره گروه متحجرطالبان، مجبور به مهاجرت و فرار از کشور گردیده اند. فرار جوانان و نخبگان صدمات جبران‌ناپذیر فراوان انسانی و اقتصادی به کشور ما وارد نموده است. کاهش نیروی متخصص، فنی و مسلکی جوان در طویل‌المدت بر رشد اقتصادی و بازدهی تولیدات تأثیرات سوء بجا می‌گذارد. فرار مغزها از افغانستان، برنامه‌های توسعه‌ی را بطی ساخته و رشد و توسعه را به مشکل مواجه می‌سازد که در طویل‌المدت فقر اقتصادی را تشدید و گسترش می‌دهد.

به اساس پیش‌بینی اداره هم‌آهنگی کمک‌های بشردوستانه سازمان ملل متحد، در ربيع اول سال ۲۰۲۳ میلادی به علت تأثیرات زمستان سرد، افزایش قیمت‌مواد ارتزاقی، کاهش درآمد، افزایش سطح بیکاری و ادامه بحران اقتصادی، وضعیت در افغانستان وخیم‌تر خواهد شد. بناءً گفته می‌توانیم که افغانستان با بحران انسانی مواجه است.

پرسش اساسی اینست که چگونه می‌توان با فقر جانکاه در افغانستان مبارزه کرد؟

با تسلیم دهی حاکمیت دولتی توسط نمایندگان استعمارگران نوین به یک نیروی فاقد فهم سیاسی و علمی، با تجارب وسیع تروریستی، جنگ و ویرانگری بر سرنوشت مردم مظلوم کشور ما و ایجاد امارت اسلامی در افغانستان، روز تا روز، سیاه‌روزی و نگون‌بختی مردم کشور ما بیشتر و عمیق‌تر گردید و می‌گردد.

یگانه راه بیرون رفت از این معضله، در قدم نخست از طریق ایجاد یک دولت شهروند محور و قانونمدار که زمینه ایجاد یک جامعه پیشرفته را مهیا خواهد ساخت؛ امکان پذیر است؛ زیرا در شرایط فعلی یک دولت متکی بر اراده مردم با پایه‌های وسیع می‌تواند کشور ما را از این منجلاب بدبختی نجات دهد.

به صورت عموم جهت بیرون رفت و محو پدیده فقر و حل معضله بیکاری بایست دو راه کار اساسی را درپیش گرفت:

۱. در کوتاه‌مدت بایست اقدامات فوری و لازمی روی دست گرفته شود و از طریق توزیع نیازمندی‌های اولیه اساسی مردم، جلو فقر را گرفت.
۲. در طویل‌المدت جهت کاهش و ریشه کن ساختن فقر، بایست پلان‌هایی مشخص طرح و عملی گردد و این امر را در عرصه‌های همچون:

- تأمین امنیت، آسایش و ثبات پایدار در کشور؛
- بازسازی و اعمار بندهای آب، جهت تولید برق آبی و رهبری آب در کشور؛
- توسعه و احیای مجدد زیربناهای اقتصادی کشور؛
- طرح و تدوین استراتژی‌های مؤثر اقتصادی؛
- رعایت و احترام به آزادی‌های فردی؛
- ایجاد زمینه آموزش و پرورش و حمایت از ارزش‌های علمی و آکادمیک؛
- تشویق و حمایت از صنایع و تولیدات داخلی کشور؛
- استخراج معادن و استفاده از منابع زیرزمینی مطابق به پلان‌هایی طرح شده؛
- طرح برنامه‌های اقتصادی و حمایتی در امر توسعه روستاها و دهات؛
- مبارزه جدی جهت محو و زدودن هر نوع فساد اداری، مالی و

اختلاس در کشور؛

- جلوگیری از مداخلات مافیای سیاسی - اقتصادی، در امور تعیین قیمت بازار و فراهم ساختن امکانات رقابت سالم میان تاجران و سرمایهگذاران در کشور.

برعلاوه از آنجائی که فقر و بیکاری باهم پیوند ناگسستنی دارند؛ جهت بیرون رفت از این معضله، دولت باید زمینه ایجاد شغل را از طریق سکتورهای دولتی و خصوصی برای بیکاران ایجاد و تشویق نماید.

همانطوری که می‌دانیم؛ نقش و جایگاه علم و دانش در مجموع و نقش آموزش زنان به صورت خاص در رشد اقتصادی تأثیر بسزا دارد؛ اقدام و تصمیم گروه تاریک اندیش و متحجر طالبان مبنی بر محروم ساختن زنان و دختران از حق کار، آموزش و تحصیل پی‌آمدهای نهایت ناگوار اقتصادی در قبال داشته و سبب گسترش فقر و بیکاری در کشور می‌گردد. اگر نیمی از پیکر جامعه که زنان اند؛ از آموزش محروم گردند؛ پی‌آمدهای ناگوار و جبران ناپذیر اقتصادی در کوتاه‌مدت و طویل‌المدت در قبال داشته و باعث بطی شدن پروسه رشد اقتصادی در کشور می‌گردد. در کشوری که فقر و بیکاری به اوج خود رسیده است؛ به جای محروم ساختن زنان از کار و آموزش، بایست سیاست‌ها و تصمیمی اتخاذ گردد تا فقر و بیکاری را کاهش دهد، نه اینکه سبب تشدید فقر و بیکاری در کشور شود. زنان تحصیل یافته برعلاوه این که نیروی کار موثر می‌توانند باشند؛ فرزندان باسواد و تحصیل کرده نیز به جامعه تقدیم می‌کنند.

محروم ساختن زنان از آموختن علم و دانش، مصیبت بزرگ تاریخی بوده که پی‌آمد ناگوار و مخرب آن دامن‌گیر نسل آینده کشور شده، فقر و بیکاری را گسترش می‌دهد. منع زنان از حق تحصیل و کار، هیچ نوع توجیه اقتصادی، دینی و قانونی ندارد. این اقدام آنها ضربه مهلک و جبران ناپذیر به سرمایه انسانی و رشد اقتصادی کشور است.

رشد اقتصادی عبارت از افزایش کمی تولید ناخالص داخلی یک کشور در یک دوره زمانی مشخص است. از آدام سمیت تا فعلاً اقتصاددانان به رشد اقتصادی منحیث یک موضوع بسیار مهم علم اقتصادی پرداخته اند. تمامی کشورها و جوامع عملاً سعی می‌ورزند رشد پایدار اقتصادی خویش را حفظ کنند. افزایش تولید ناخالص داخلی سبب افزایش درآمد سرانه در یک کشور می‌گردد. هدف اصلی و بنیادی تمامی جوامع بشری، رشد اقتصادی و رسیدن به توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده و زمانی که تمام افراد جامعه در آن سهم بگیرند و همه از آن مستفید شوند، در حقیقت آن کشور به رشد مطلوب نایل گردیده است.

هالند

۲۵ جنوری ۲۰۲۳

مشکل گشا یا گره آفرین

از تسلط گروه متحجر و تاریک اندیش طالبان در افغانستان نگون بخت یک سال و هشت ماه گذشت. ادعاهای طالبان که رهبران‌شان در نشست‌ها با نمایندگان جامعه جهانی، قبل از اینکه از جانب دولت امریکا بالای مردم ما تحمیل شوند؛ مطرح نموده بودند؛ خلاف عملکرد فعلی شان می‌باشد. در حقیقت رژیم طالبان مردم افغانستان را گروگان گرفته اند.

در عملکرد این گروه مانند حکومت قبلی شان از سال ۱۹۹۶ - ۲۰۰۱ میلادی هیچ تغییری به وجود نیامده است؛ آنها با اجرای قوانین اسلامی و شرعی شدید و تطبیق مجازات حدود و قصاص در محضرعام، باعث شدند تا کشور ما را در سطح جهان بدنام و جامعه جهانی علیه این رژیم قرار گیرد. در این دوره، جهان شاهد مجازات «وحشیانه و غیرانسانی» آنها علیه شهروندان کشور ما بودند.

بعد از سقوط گروه طالبان در سال ۲۰۰۱، قوانین جزایی افغانستان از تطبیق اینگونه مجازات صرف نظر نمود. بعد از ۲۰ سال حیات یک نظام دست نشانده امریکایی در کشور ما، با ادعاهای کاذب از جانب طالبان و زلمی خلیل‌زاد فرستاده ویژه ایالات متحده امریکا که گویا طالبان کنونی با طالبان امارت اسلامی ۲۰ سال قبل تفاوت دارند و آنها کاملاً عوض شده اند؛ یکباردگر کشور و مردم بی‌دفاع ما دو دسته به طالبان تسلیم داده شد.

ولی طوری که طی مدت یک سال و هشت ماه [حین نگارش مقاله] دیده می‌شود؛ در عملکرد آنها هیچ نوع تغییری وجود نداشته است. بعد از کسب

قدرت، این گروه قوانین نافذ کشور را ملغی نمودند و در عدم موجودیت قانون اساسی، حاکمیت قانون و نهادهای نظارت بر تطبیق قانون عمل نمودند. گروه طالبان در واقع، عملاً قوانین بین‌المللی و حقوق بشر را نقض کرده اند.

طالبان طی مدت تسلط شان بر افغانستان برجسته‌ترین قوانین را براساس کنوانسیون‌های بین‌المللی و حقوق بشر منجمله، حق زندگی، حق آزادی و امنیت شخصی، حق آزادی بیان، حق مسکن، حریم خصوصی و کوچ اجباری، حق آزادی انتخاب و از دواج، حق تحصیل و کار برای زنان و تعداد پی‌شماری از حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی شهروندان به ویژه زنان را نقض کرده اند.

حق آموزش، تحصیل و کار که از اساسی‌ترین حقوق بشری محسوب می‌گردد؛ با تسلط دوباره گروه متحجر طالبان بر کشور، از دختران و زنان که نیم پیکر جامعه را تشکیل می‌دهند؛ برخلاف موازین حقوق بشری، سلب گردید. برعلاوه گروه طالبان یک تعداد از استادان دانشگاه کابل و دیگر استادان را از وظیفه سبکدوش و به جای آنها افراد خودشان را که اکثراً از مدارس دینی فارغ شده اند؛ جایجا نموده اند.

در هنگام تسلیم دهی مردم و کشور ما به گروه طالبان، جامعه جهانی منجمله سازمان ملل متحد با وجود شناخت کامل از این گروه، نظاره‌گر بودند. ولی اکنون جامعه جهانی و سازمان ملل متحد تازه از خواب بیدار شده اند و مراتب تشویش و نگرانی‌شان را ابراز نموده و بحال مردم ما اشک تمساح می‌ریزند؛ در حالی که خود باعث رویکار آمدن این گروه گردیدند.

دولت‌های که از وضع رقت‌بار حقوق بشر در بعضی از کشورها، بایست از آنها فاصله بگیرند. وقتی پای صادرات پردرآمد سلاح و منافع سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی شان در میان باشد؛ چشمان خود را بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی شان می‌بندند. یکتعداد از کشورهای جهان فعلاً بصورت آشکار و

پنهان اظهار می‌دارند که راهی جز گفت‌وگو با مسئولین امارت اسلامی من حیث حاکمان جدید افغانستان وجود ندارد.

گروه طالبان طی این مدت عملاً ثابت نمودند که رفاه، آسایش و امنیت مردم افغانستان برای شان اولویت ندارد.

گروه طالبان تا حال اقدام بر تشکیل دولت فراگیر ننموده اند و یا هم احتمال دارد که این تصمیم را نداشته باشند. به هر حال چیزی که واضح است؛ این است که شرایط زندگی در کشور بر مردم روز تا روز بدتر شده می‌رود؛ فقر و گرسنگی بیداد می‌کند؛ حقوق حقّه زنان و دختران افغانستان نقض گردیده؛ مهاجرت‌های قانونی و غیرقانونی از افغانستان به مقاصد مختلف سیل آسا جریان دارد و آنهایی که در افغانستان زیست می‌نمایند؛ بخاطر زنده ماندن مطابق با خواسته‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی طالبان عمل نموده و مجبور اند که بسوزند و بسازند.

طی ماه‌های اخیر گردهمایی‌ها و نشست‌هایی توسط افراد و گروه‌های مختلف که قبلاً در حکومت‌های بعد از سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۱ بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم در دولت سهیم بودند؛ تحت عناوین گوناگون، ظاهراً در مورد جستجوی راه حل مشکلات افغانستان برگزار گردید که آخرین آنها در استان‌بول و ویانا دایرشد. ابتکار این نشست‌ها را افراد و نمایندگان گروه‌های که قبلاً در دولت افغانستان سهم و نقش بسزا داشتند؛ رهبری نمودند.

پرسش اساسی اینست؛ در مدت زمانی که آنها وظایف کلیدی در حکومت‌های قبلی داشتند؛ تا چه اندازه برای کشور و مردم مؤثر تمام شدند؟

باید گفت که درین گونه نشست‌ها و کنفرانس‌ها، هدف جهت‌گیری و پالیسی گروه‌ها کاملاً واضح است. این افراد تلاش می‌ورزند تا یک باردگر چانس شان را امتحان کنند که اگر برایشان چانس یاری کند و موفق شوند؛ دارایی‌های از

دست رفته‌شان را که نتوانستند با رویکار آمدن گروه طالبان از کشور خارج سازند؛ دوباره آن را بدست آورند و یا هم‌اینکه دارایی بیشتری نصیب شان شود.

در مورد این اجتماعات و نشست‌ها باید گفت که آنها منسجم نبوده و از پشتیبانی قدرت‌های بزرگ برخوردار نیستند؛ برعلاوه کشورهای مثل امریکا نمی‌خواهند گروه طالبان را از قدرت برکنار سازند و بجای آنها از گروه‌های دیگر پشتیبانی کنند.

بتاریخ ۱۳ اپریل ۲۰۲۳ نشست سمرقند با اشتراک وزیران خارجه و نمایندگان کشورهای روسیه، چین، ایران، پاکستان، ازبکستان، تاجکستان و ترکمنستان در شهر سمرقند از بکستان برگزار شد. قبل از نشست عمومی، نشست چهارجانبه وزیران خارجه روسیه، چین، ایران و وزیر مشاور در امور خارجی پاکستان برگزار شد که در پایان نشست؛ این کشورها، ایالات متحده امریکا را مسئول وضعیت کنونی افغانستان خوانده و بر تشکیل حکومت فراگیر در افغانستان تأکید ورزیدند.

افغانستان بی‌ثبات، ناامن و غیرهمکار با پروسه پیشرفت سیاسی، اقتصادی، امنیتی، نظامی و تکنولوژیکی اوراسیا، در اصل تهدیدی جدی برای منافع اقتصادی و امنیت این کشورها خواهد بود. چنان یک تهدید باعث فروپاشی اجماع بزرگ منطقوی شده و یا کشور افغانستان را به میدان رقابت‌های جهانی مبدل می‌نماید. این اولین بار است که طی ۵۰ سال اخیر تمام قدرت‌های اوروآسیایی در مورد افغانستان بجای رقابت‌های ناسالم، استراتژی مشترک و سازنده دارند.

آقای آنتونیو گوترش، سرمنشی سازمان ملل متحد در اجلاس دوروزه دوحه که بتاريخ ۱ و ۲ ماه می ۲۰۲۳ بدون حضور نماینده طالبان برگزار گردید؛ اشتراک نمود. این نشست را منحصت تلاش مشترک کشورها و سازمان‌ها برای رسیدن به یک موضع واحد در مورد حقوق بشر، به ویژه حقوق زنان، حکومت، مبارزه

با تروریسم و مواد مخدر در افغانستان توصیف نمودند. این نشست عقب درهای بسته بدون به رسمیت شناختن دولت طالبان پایان یافت. رئیس دفتر سیاسی طالبان در دوحه به آسوشیتدپرس گفت که حکومت طالبان این مذاکرات را رد کرده است. وی علاوه نمود: «اگر آنها آمادگی شنیدن سخنان ما را نداشته باشند و نخواهند موضع ما را در قبال مسائل بدانند؛ چگونه می‌توانند به یک راه حل قانع کننده و خوب برسند؟ تصامیم یک جانبه نمی‌تواند نتیجه داشته باشد. افغانستان یک کشور مستقل است. صدای خودش را دارد. ما می‌خواهیم که آنها به صدای ما گوش دهند».*

دلیل خودداری اشتراک طالبان در چنین نشست‌ها، بیانگر ناتوانی آنها در انجام مذاکرات بین‌المللی می‌باشد؛ زیرا گروه‌های بنیادگرای اسلامی به ویژه طالبان در مجموع معیارهای بین‌المللی و معاشرت با جهان صنعتی و دیگر کشورها را خلاف شرع دانسته و آن را نمی‌پذیرند.

کشورهای همسایه، منطقه و جهان در قضیه افغانستان سهم بارز ایفاء می‌کنند. هدف این نشست ظاهراً تسهیل روابط با گروه طالبان بوده است. این مسأله در توافق‌نامه دوحه قبل از سقوط حکومت اشرف غنی، با ارائه تضمین‌های مشخص از جانب گروه طالبان و ایالات متحده آمریکا، میان طرفین تأیید شده است. طالبان هیچ تصمیمی را برخلاف مشوره قدرت‌های بزرگ بخصوص ایالات متحده آمریکا و متحدانش اتخاذ نمی‌کنند. پس اینکه می‌گویند این نشست روابط با گروه طالبان را تسهیل می‌کند؛ جز عوام‌فریبی چیزی بیش نیست.

طوری که تذکر داده شد، این اجلاس در عقب درهای بسته و دور از چشم رسانه‌ها برگزار شد. تصامیمی که در این اجلاس اتخاذ گردید نیز واضح و روشن نیست. تأثیرات چنین نشست‌ها مستقیماً بر شرایط و وضعیت زندگی مردم

* پایان نشست سازمان ملل در قطر درباره افغانستان، خبرگزاری ایرنا، ۱۲ ثور ۱۴۰۲

افغانستان ارتباط دارد. گرچه مردم ما در هیچ نوع توافق، نشست و تعامل منطقوی، سهمی نداشته است؛ ولی آنها همیشه قربانی چنین تصامیم شده اند.

در حقیقت نشست دوحه جهت تبریئه طالبان بوده که مرحله به مرحله اجرا می‌شود.

گروه طالبان با استفاده از ابزاری، چون مسدود نمودن مکاتب به روی دختران، ممنوعیت کار زنان، وضع محدودیت‌ها و وارد نمودن فشارهای غیرانسانی و سرکوب عام مردم تلاش می‌ورزند تا به رسمیت شناخته شوند. امریکا و هم پیمانانش گروه متحجر طالبان را دوباره بالای مردم افغانستان تحمیل نمودند و فعلاً تلاش دارند تا فشار را بالای طالبان کمتر ساخته و آنها را به تدریج از نظر سیاسی منحیث یک شریک در جهان مبدل سازند. در واقع از نشست دوحه برای نجات طالبان استفاده شد تا منافع امنیتی و سیاسی امریکا در منطقه حفظ گردد.

گروه طالبان در شرایط فعلی، در تمام عرصه‌ها از حمایت قوی جهان مستفید می‌گردد تا برنامه‌های از قبل تعیین شده را در قبال بی‌ثباتی منطقه به پیش برند. طور مثال اخذ کمک‌های نقدی چهل میلیون دالری هر هفته که تا حال بالغ بر ۲ میلیارد دالر شده است، دال براین ادعا است. اما از آنجایی که در شرایط فعلی پلان‌های مطروحه ایالات متحده امریکا و متحدانش به خواست شان انجام نمی‌یابد، سازمان ملل متحد را وارد صحنه نموده اند.

اینکه ادعا می‌گردد که ابتکار نشست دوحه در دست ملل متحد است؛ صرف خاک در چشم مردم پاشیدن است. سازمان ملل متحد در حقیقت منحیث وسیله جهت سرپوش گذاشتن برنامه‌های منطقوی و بین‌المللی امریکا در جهان عمل می‌کند. هرگاه این طور نیست؛ پس چرا در اجرای مرحله اولین دوحه که به سقوط جمهوریت و تسلط طالبان بر افغانستان منجر شد؛ دست به هیچ

نوع اقدامی نزد؟

عملکرد ناسازگار طالبان بعد از بقدرت رسیدن دوباره شان در افغانستان؛ امریکا، کشورهای منطقه و حامیان شان را در موقعیت دشواری قرار داد. زیرا طالبان با ماهیت دوگانه که دارند؛ در قول و قرار شان صادق نیستند. از همین رو آنها از کارکرد طالبان بخاطر بی ثبات ساختن منطقه راضی نبوده و مایوس شدند.

قابل تذکر است که بازی با کارت طالبان، عملاً با شکست مواجه شده است؛ زیرا کشورهای منطقه و قدرت های آسیایی با پلان های ایالات متحده امریکا که بایست تحت پوشش حمایتی امارت طالبانی اجرا می شد؛ شدیداً عکس العمل نشان داده و عملاً با آن در مخالفت قرار گرفتند.

از ماهیت اسرارآمیز این نشست می توان نتیجه گرفت که، این اجلاس بر بهبود وضعیت افغانستان هیچ نوع تأثیری نخواهد داشت و مشکلات جاری پا برجا خواهد ماند؛ هر نوع به رسمیت شناختن و یا حداقل شناسایی غیر رسمی طالبان به نفع این گروه و به ضرر مردم افغانستان و امنیت منطقه تمام و افغانستان به میدان رقابت های خونین تبدیل خواهد شد. این بازی رو به ختم است؛ زیرا عصر هژمونی طلبی ایالات متحده امریکا رو به زوال است.

هالند

۸ می ۲۰۲۳

اقتصاد امارتی ما

کشور عزیز ما افغانستان در آسیای مرکزی میان ایران، هند و چین موقعیت دارد که همیشه از اهمیت استراتژیکی مهم برخوردار بوده است. در زمان‌های قدیم سه تمدن بزرگی ایرانی، هندی و چینی عمده‌تاً از طریق کشور عزیز ما به همدیگر وصل می‌گردید و سرزمین ما گذرگاه شبه قاره ی هند به شمار می‌رفت، در قرن نوزدهم میلادی افغانستان منحصیث کشور حایل بین امپراتوری‌های استعماری انگلیس و روسیه اهمیت زیاد داشت.

موقعیت حساس ژئوپولیتیک افغانستان در حال حاضر هم از جانب کشورهای بزرگ اقتصادی بخاطر مقاصد سیاسی واقتصادی شان استفاده می‌گردد.

افغانستان با وجود داشتن منابع سرشار زیرزمینی، هنوز هم یکی از فقیرترین کشورها در دنیا است. گرچه از سال ۱۹۴۲ میلادی کارخانجات صنعتی، کم بیش در افغانستان پایه‌گذاری شد، اما رشد قابل توجهی نداشت. به اساس ارقام سال ۱۹۸۱ جمعاً ۲۴۱ کارخانه، موسسه و شرکت‌های تولیدی صنعتی و نیمه صنعتی در کشور ما وجود داشت که در حدود ۸۰ فیصد آنها از بین رفته و یا تعطیل گردیده اند و صرف تعداد اندکی کارخانه‌های کوچک مثل صابون سازی، تولید پلاستیک، تولید روغن، تولید سمنت، پتو، نساجی، مطبوعه و غیره فعلاً وجود دارد.

سه دهه قبل ترکیب مشاغل در افغانستان بدین صورت بوده است : زراعت و مالداری ۳۸/۵۳ فیصد، خدمات ۳۸ فیصد و صنعت ۲۴/۵ فیصد، تقریباً

۴۰ فیصد مردم کشور به مشاغل کاذب مشغول بودند؛ از جمله تولید و ترافیک مواد مخدر.

طبق بعضی ارقام در سراسر افغانستان حدود ۷ میلیون هکتار زمین قابل کشت وجود دارد که از جمله تقریباً ۱۴۰/۰۰۰ هکتار آن به منظور کشت خشخاش استفاده می‌گردد. تقریباً نصف از زمین‌های موجود مورد استفاده قرار نمی‌گیرد؛ زیرا از اثر جنگ‌های متوالی، سیستم آبیاری ویران شده است.

در کنار زراعت، مالرداری نیز از دیرزمان پایه دوم اقتصاد افغانستان را تشکیل می‌دهد. مردم با پرورش گاو، گوسفند و بز به تأمین نیازهای اولیه خانواده‌هایشان پرداخته و محصولات اضافی مالرداری خود را در بازار عرضه می‌کنند. براساس آمار سال ۱۹۷۸ در تمام افغانستان بیش از چهارده میلیون گوسفند معمولی، چهارونیم میلیون گوسفند قره قل، ۱/۱۰۰/۰۰۰ گاو شیری و دونیم میلیون گاو غیرشیری وجود داشته است.

تا سال‌های ۱۹۹۲ اقتصاد افغانستان رشد نسبتاً تدریجی داشت. بین سال‌های ۱۹۹۵ الی ۲۰۰۱ رشد اقتصاد کشور به رکود مواجه شد که کشور ازین ناحیه شدیداً صدمه دید و سبب فروپاشی عمیق حیات اقتصادی کشور ما گردید. در نتیجه، سرمایه دورانی و ارزش پول کشور به نسبت عدم پشتیبانی بانکی و از بین رفتن اکثر سرمایه ثابت، از چرخش باز ماند. وضعیت ناهنجار اقتصادی سبب شد تا مرگ و میر اطفال، بیشتر از ۶۰ فیصد، مرگ مادران در هنگام تولد نوزاد از هر چهار نفر به یک نفر و سطح بیکاری به حد نهائی خود برسد؛ به جز تولیدات ناچیز زراعتی دیگر تمام تولیدات توقف نمود. فقر، بی‌سوادی بین اطفال و جوانان، شیوع امراض، گرسنگی، عدم احترام به حقوق انسان و صدها پرابلم دیگر که هرکدام گوشه‌ای از جامعه را متأثر ساخته و باعث رنج و الم هموطنان ما گردید؛ به اوج خود رسید.

جهت اصلاح و بهبود زراعت و مالرداری تعداد زیادی از سازمان‌های کشاورزی

خارجی، دهقانان را از طریق اداره انکشاف دهات همکاری نمودند. سازمان‌ها در نظر داشتند محصولات زراعتی افغانستان را از لحاظ کیفیت و کمیت ارتقاء دهند تا از کشت کوکنار جلوگیری شود. کشور ما وابسته و متکی به کمک‌های خارج بوده و در جمله کشورهای عقب نگهداشته و فقیر شمرده می‌شود. ۸۰ فیصد نفوس کشور، مشغول زراعت و مالداري بوده و ده فیصد نفوس، مشغول کار صنعت می‌باشد. محصولات صنعتی کشور را نساجی، چرم، بوت دوزی، لوازم پلاستیکی، ذغال سنگ، گاز، کوبالت، مس، صابون، صنایع دستی، فرنیچر و کودکیمیای تشکيل می‌دهد.

اقلام عمده صادراتی افغانستان قالین، میوه‌جات خشک، پوست قره‌قل، محصولات زراعتی، احجار قیمتی و نیمه‌قیمتی، پنبه، صنایع دستی، نباتات، طی، پشم، پوست، روده، ذغال سنگ و کبالت بوده که به کشورهای امریکا، هند، پاکستان و فرانسه صادر می‌گردد.

صادرات افغانستان در سال ۲۰۲۰ میلادی ۰/۷۸ میلیارد دالر، در سال ۲۰۲۱ میلادی ۰/۸۵ میلیارد دالر بود که این رقم در سال ۲۰۲۲ به ۱/۹ میلیارد دالر افزایش یافت. به اساس ارقام ریاست گمرکات افغانستان از مجموع ۹۴ فیصد صادرات کشور، ۵۷ فیصد آن را سبزیجات و میوه‌جات، ۲۷ فیصد را محصولات معدنی و ۱۰ فیصد متباقی را منسوجات تشکيل می‌دهد. پاکستان با سهم ۶۳ فیصد صادرات، بزرگ‌ترین مقصد صادراتی برای افغانستان است و کشور هند با داشتن سهم ۲۲ فیصدی در جایگاه دوم قرار دارد. در سال ۲۰۲۱ صادرات مواد غذایی به پاکستان، ۰/۱۶ میلیارد دالر بود که در سال ۲۰۲۲ این رقم به ۰/۵ میلیارد دالر افزایش یافت. صادرات زغال‌سنگ منحصیث یک منبع جدید و عمده صادراتی افغانستان به پاکستان در سال ۲۰۲۲ به ۴۷۶ میلیون دالر رسید که علت اساسی آن قیمت پائین زغال‌سنگ افغانستان

نسبت به قیمت بین‌المللی زغال سنگ بود.*

اقلام مهم وارداتی افغانستان شامل محصولات گیاهی، وسایل حمل و نقل، مواد غذایی، ماشین‌آلات، منسوجات، مواد معدنی، مواد کیمیاوی، فلزات، چربی‌ها و روغن‌های نباتی، محصولات حیوانی، پلاستیک و لاستیک، محصولات چوبی، کفش، محصولات نفتی و مواد ساختمانی می‌باشد. تمام اقلام مورد نیاز مردم از خارج کشور، عمدتاً ایران، پاکستان، ایالات متحده آمریکا، هند، قزاقستان، چین، روسیه، جاپان، کوریای جنوبی، آلمان و کنیا وارد می‌گردد.

اقتصاد کشور بعد از سال ۲۰۰۱ میلادی از حالت تولیدی به شکل مصرفی تبدیل گردید. در حقیقت توقف تولیدات، جامعه را به نابودی مواجه نموده است. وابستگی شدید اقتصادی افغانستان به واردات ضریهٔ مهلک به اقتصاد کشور وارد نموده و این امر در کشور عزیز ما باعث بیکاری، فقر، مهاجرت‌های جبری و هزاران مصیبت دیگر گردیده است.

به اساس گزارشات ادارهٔ گمرکات کشور، واردات اجناس در افغانستان در سال ۲۰۲۰ میلادی ۶/۵ میلیارد دالر، در سال ۲۰۲۱ میلادی ۵/۳ میلیارد دالر و در سال ۲۰۲۲ میلادی ۶/۳ میلیارد دالر بود.

درآمد سرانه در افغانستان به کم‌ترین مبلغ طی چند سال اخیر رسیده است. در سال ۲۰۲۲ درآمد سرانه به مقایسهٔ سال ۲۰۱۹، کاهش تقریباً ۴۰ فیصدی را نشان می‌دهد. درآمد سرانه در افغانستان در سال ۲۰۱۹ به ۵۷۷/۵۶ دالر و در سال ۲۰۲۲ به ۳۶۸/۸ دالر می‌رسید.**

* چشم انداز اقتصادی - اجتماعی افغانستان ۲۰۲۳

** بررسی وضعیت اقتصادی افغانستان در یک سال اخیر، اطلاعات روز ۶ می ۲۰۲۳

یکی از خصوصیات عمده افغانستان طی چهار دهه اخیر، اقتصاد ضعیف و بی ثباتی ناشی از ناامنی و تحولات سیاسی است که از این سبب کشور ما در جمله فقیرترین کشورها و بزرگترین دریافت کننده کمک های خارجی شناخته می شود. کشور ما یک دهه رشد اقتصادی سریع ولی بی ثبات را حتی با رشد ۱۱ فیصدی تجربه کرد که در آن فعالیت های ساختمانی و زراعتی، از عوامل اصلی توسعه اقتصادی بودند. تقریباً ۱۹/۳۷ فیصد از درآمد ناخالص ملی کشور ما را قبل از بازگشت طالبان به قدرت، کمک های بین المللی تشکیل می داد.

با خروج شتابزده و بی شرمانه نیروهای امریکایی از افغانستان، طالبان توانستند به سرعت مراکز ولایات را تصرف و طی چند روز قدرت سیاسی را در کشور بدست بگیرند که در نتیجه، وضعیت اقتصادی، سیاسی و امنیتی بی ثبات تر و نامطمئن تر شد و از لحاظ استانداردهای زندگی کشور ما در میان پایین ترین ها در جهان قرار گرفت.

تاریخ بیست و چهارم اسد ۱۴۰۰ مطابق ۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی در افغانستان با تغییر رژیم سیاسی، فاجعه بزرگ دیگر اقتصادی و اجتماعی به وقوع پیوسته که در جریان چند ماه اول، کشور از نظر اجتماعی و فرهنگی خیلی به عقب رانده شد و این روز من حیث یک روز سیاه در تاریخ افغانستان ثبت خواهد گردید.

با رویکار آمدن دوباره گروه متحجر طالبان، حقوق و آزادی های اساسی مردم کشور به ویژه زنان و دختران سلب، و آنها از مشارکت در پروسه زندگی عادی محروم گردیدند. در آغاز سیادت گروه طالبان با موجودیت خشک سالی شدید، بحران اقتصادی گسترده، کشور را فراگرفت که این امر سبب شد تا فقر که در کشور از چند دهه گذشته وجود داشت؛ بیشتر از پیش عمیق تر شده و افغانستان را در جمله پنج کشور فقیرترین جهان قرار دهد. در چنین وضعیت، صرف تعداد اندکی از اتباع کشور توانستند با شرایط ناگوار اقتصادی مقابله کنند؛ ولی تقریباً ۹۷ فیصد مردم کشور ما دچار بحران شده

و فیصدی زیاد از آنها زیر خط فقر قرار گرفتند.

بعضی‌ها منازل، جایداد و داشته‌های درآمدزای خویش را فروختند و تعدادی هم بخاطر زنده ماندن، اطفال و یا اعضای بدن‌شان را به فروش گذاشته، اطفال خود را به کارهای شاقه مجبور ساخته و دختران نا بالغ‌شان را به عقد نکاح در آوردند.

باسپری شدن چند ماه محدود از سلطه طالبان در کشور، سطح تولید ناخالص داخلی با ۲۰/۷ فیصد کاهش یافت. طوری که می‌دانیم یکی از مشکلات عمده اقتصادهای جهانی، بعد از شیوع کرونا و جنگ اوکراین، بلند رفتن سطح تورم است که حتی بسیاری از اقتصادهای جهان صنعتی مانند ایالات متحده آمریکا، انگلستان، جاپان، آلمان و غیره سطح تورم بی‌سابقه را تجربه نمودند که ریشه در سیاست‌های پولی انبساطی آنها که جهت حمایت از فعالیت‌های اقتصادی در دوران بعد از شیوع کرونا طراحی شده بود؛ دارد. اما از گزارشات سال ۲۰۲۳ چشم انداز اقتصادی - اجتماعی افغانستان، که وضعیت اجتماعی و اقتصادی افغانستان را از ۱۵ اگست ۲۰۲۱ الی دسامبر ۲۰۲۲ ارزیابی نموده؛ برمی‌آید که طالبان با دریافت هفته وار چهل میلیون دالر کمک‌های به اصطلاح بشردوستانه خارجی توسط ملل متحد و جامعه جهانی، توانستند سطح تورم را از ۱۸/۳ فیصد در جولای ۲۰۲۲ به ۹/۱ فیصد در دسامبر ۲۰۲۲ کاهش داده و ارزش اسعار را ثبات بیشتر دهند و اقتصاد کشور نیز توانست تا حدودی ثبات خویش را باز یابد. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۲ به اندازه ۳/۶ فیصد کاهش یافت و حد اوسط درآمد سرانه واقعی مردم عادی در کشور ۲۸ فیصد نسبت به سال ۲۰۲۰ کاهش را نشان می‌داد. از اثر اعمال محدودیت‌ها و ممنوعیت اشتغال زنان در عرصه‌های مختلف، شرایط زندگی در کشور بدتر و ناگوارتر شده است. ولی هنوز هم بحران در کشور پابرجاست و اقتصاد در مسیر بهبودی طویل‌المدت قرار نگرفته است. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۲ تقریباً ۳۰ تا ۳۵ فیصد کاهش یافت. احتمالاً

طی دو سال دیگر اقتصاد با ۲ تا ۲/۴ فیصد رشد کند.

سازمان ملل متحد جمعیت افغانستان را تقریباً ۴۰ میلیون نفر تخمین نموده و با تولید ناخالص داخلی ۱۴/۳ میلیارد دالر که در سال ۲۰۲۱ داشت؛ از جمله کشورهای که کمترین درآمد سرانه را در جهان دارند؛ محسوب می‌گردید.

هرگاه سطح کمک‌های جامعه جهانی بخاطر محدودیت‌های حقوق زنان تا ۳۰ فیصد در سال ۲۰۲۳ و بعد از آن، نسبت به سال ۲۰۲۲ کاهش یابد؛ سطح تولید ناخالص داخلی واقعی ۲۵ فیصد کمتر از سطح سال ۲۰۱۹ خواهد بود و درآمد سرانه اسمی از ۵۱۲ دالر در سال ۲۰۲۰ به ۳۳۲ دالر در سال ۲۰۲۳ کاهش خواهد یافت. به اساس ارقام ارائه شده توسط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۲۰ تعداد فقرا در افغانستان به ۱۹ میلیون تن می‌رسید. در سال ۲۰۲۲ این رقم افزایش یافته و به ۳۴ میلیون نفر رسید و در سال ۲۰۲۳ هنوز هم این رقم افزایش خواهد یافت.*

تحلیل‌های علمی برنامه انکشافی ملل متحد بیانگر آنست که اگر کمک‌ها در سال ۲۰۲۳ میلادی ۳۰ فیصد کاهش یابد؛ احتمال دارد تولید ناخالص داخلی افغانستان ۰/۴ فیصد کاهش یافته و سطح تورم احتمالاً در سال ۲۰۲۴ به ۱۰ فیصد برسد. درینصورت درآمد سرانه به ۳۰۶ دالر می‌رسد که در حقیقت یک کاهش ۴۰ فیصدی نسبت به سال ۲۰۲۰ خواهد بود.**

با بدست گرفتن قدرت توسط گروه طالبان، دوره جدیدی در افغانستان بوجود آمد که بحران شدید اقتصادی، گرسنگی، کمبود مواد غذایی، تورم بلند، افزایش فقر در شهرها و روستاها، فروپاشی سیستم صحتی، سرکوب رسانه‌ها، نقض حقوق اساسی اتباع کشور، تعصبات و تبعیضات جنسیتی، مذهبی و قومی

* شمار فقرای افغانستان در حکومت طالبان ۲ برابر شده و به ۳۴ میلیون نفر رسیده است، یورونیوز، ۱۹ اپریل ۲۰۲۲

** چشم انداز اقتصادی - اجتماعی افغانستان ۲۰۲۳

و همچنان محروم ساختن نیمی از پیکر جامعه (زنان و دختران) را از آموزش و کار به همراه داشت. بعد از به قدرت رسیدن مجدد گروه تاریک اندیش طالبان، امکانات کاری در کشور ما شدیداً صدمه دیده و کاهش یافت؛ از همین سبب در حدود نیمی از مردم کشور عزیز ما با شکم خالی می‌خوابند و غذای کافی ندارند.

مسئول برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد در افغانستان خانم لی در مورد وضعیت افغانستان به نمایندگان پارلمان انگلستان بیان نمود که در افغانستان هر روز تقریباً ۲۰ میلیون نفر غذای کافی ندارند و گرسنه می‌خوابند، چهار میلیون مادر و کودک به خطر سوء تغذیه مواجه بوده و آنها را خطر مرگ تهدید می‌کند. بعد از اگست ۲۰۲۱، بنیاد اقتصادی افغانستان سقوط کرده است. کاهش تولید مواد غذایی به دلیل خشک سالی سه سال گذشته، افزایش قیمت مواد غذایی و عدم توانایی خرید مواد غذایی به علت گسترش فقر و نبود شغل در این زمینه تأثیرات سوء بجا گذاشته است. به نظر خانم لی از ۳۴ ولایت افغانستان در ۲۵ آن سوء تغذیه حاد حالت اضطراری داشته و احتمالاً این پروسه تشدید خواهد یافت؛ تقریباً نیمی از کودکان کمتر از ۵ سال و یک چهارم زنان باردار و شیرده به حمایت حیاتی غذایی نیاز فوری دارند.

آنتونیو گوترش، سرمنشی سازمان ملل متحد طی یک نشستی در مورد افغانستان با نمایندگان ویژه کشورهای در دوحه قطر، وضعیت انسانی را در افغانستان بزرگترین بحران انسانی در جهان خوانده و گفت که ۹۷ فیصد مردم افغانستان فقیر اند و از ۲۸ میلیون نفر دو سوم آن در سال جاری برای زندگی روزمره خود به کمک نیاز داشته و ۶ میلیون زن و کودک گرسنه هستند.*

متأسفانه حکومت‌های قبلی طی مدت طولانی نتوانستند سیاست‌های معقول و دقیق اقتصادی را اتخاذ و امنیت و ثبات افغانستان را تأمین نمایند.

* پی‌سی ۱۴ می ۲۰۲۳، دویچه ولی ۱۴ می ۲۰۲۳

برعلاوه از لحاظ سیاسی زمینه را برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی مساعد نساختند و همچنان در عرصه زیربناهای اقتصادی مخصوصاً انرژی برق، آب و زمین کاری را انجام ندادند. این امر باعث گردیده است تا بر اقتصاد کشور صدمه بزرگ وارد گردیده و اقتصاد کشور را شدیداً متأثر سازد.

در حال حاضر از ۲۰ میلیون نیروی مساعد به کار، ۷۵ فیصد آنها بیکار می‌باشند. براساس معلومات برنامه توسعه‌ی سازمان ملل متحد از زمان تسلط مجدد طالبان در اگست سال ۲۰۲۱ میلادی، اقتصاد کشور ما ۲۰ فیصد کوچک‌تر شده است. هم‌زمان شمار افراد نیازمند از ۱۹ میلیون به ۳۴ میلیون نفر افزایش یافته و تعداد از هموطنان ما که زیر خط فقر زندگی می‌کنند به ۳۴ میلیون تن رسیده است.

باید گفت محرومیت دختران از تحصیل و ممنوعیت کار زنان باعث ایجاد شرایط ناگوار و افزایش سطح فقر در کشور گردیده که پی‌آمدهای نهایت ناگوار را در قبال خواهد داشت. ادامه محرومیت تحصیل دختران در تمام رشته‌ها و عرصه‌ها و سلب حق کار زنان، بهبود وضعیت اقتصادی را متضرر و در طول‌المدت مانع پیشرفت کشور خواهد گردید.

خلاصه طوری که برای همه ما و شما معلوم است افغانستان در یکی از بحرانی‌ترین مراحل تاریخ سیاسی خود قرار دارد. تأثیرات مخرب بیشتر از چند دهه تسلط استعمارعلنی و حکومت‌های وابسته به آن، کشور زخمی ما را به مرکز بحران و بنیادگرایی مبدل ساخته است. فقر مدهش اقتصادی، تسلط مافیای مواد مخدر و تشکیل نظام دولتی فاسد و غیرمشروع، دامن زدن به آتش منازعات قومی، زبانی، مذهبی و جنسیتی باعث گردید تا هست و بود مردم به خطر بیافتند و میلیون‌ها تن مجبور به ترک وطن و کاشانه خود گردند.

امروز با رویکار آمدن مجدد گروه متحجر طالبان، ما در کنار نابرابری مدهش اقتصادی با نابرابری‌های تباری، و تبعیض نظام‌مند قومی، قبیله‌ای، زبانی،

مذهبی و جنسیتی نیز قرار داریم. طی دو سال اخیر مردم و به ویژه زنان از ابتدایی ترین حقوق شان محروم شده اند.

هالند

۲۴ اگست ۲۰۲۳

نابرابری حقوق زنان و حذف آن از عرصه اقتصاد

زن موجود قدرتمندی است که می تواند با یک دست گهواره و با دست دیگر جهان را به حرکت در آورد. بیش از نیمی از استعدادهای جهان را زنان تشکیل می دهند. بناءً نقش برارنده زن در رشد و توسعه اقتصادی انکار ناپذیر است.

زنان که نیم از قشر هر جامعه را تشکیل می دهند؛ از سال های متمادی چه در جوامع پیشرفته و چه در کشورهای عقب مانده، با ناملایمات و ناهنجاری ها روبرو بوده اند و در بعضی از کشورها از ابتدایی ترین حقوق نیز بی بهره اند. به عباره ساده تر می توان گفت که سرنوشت آینده آنها را مردان فامیل تعیین می کنند و آنها تصمیم می گیرند.

در تاریخ بشریت در جوامع مختلف همیشه نیروهای عقب گرا، سرکوبگر و ظالم موجود بوده و علیه زنان از هیچ نوع ظلم و ستم دریغ نورزیده اند. این نیروها با درنظرداشت فرهنگ و سنت های تاریخی از یک جامعه تا جامعه دیگر کاملاً متفاوت اند. در فرهنگ اکثر جوامع، اصل «مرد» است و «زن» جایگاه دوم را دارد. بناءً عامل ستم و ظلم بر زنان را ساختارها و جامعه مردسالار تشکیل می دهد و نهادهای اصلی سرکوب زنان در ساختارهای مردسالار فرهنگی، تاریخی، حقوقی، خانواده و ازدواج نهفته است. برعلاوه موجودیت طبقات اجتماعی هم علت ستم بر زنان بوده و تا از بین رفتن جامعه طبقاتی ادامه خواهد داشت.

نابرابری ها و حق تلفی های زنان از زمان تقسیم اجتماعی کار بین زنان و مردان در جوامع اولیه بوجود آمد. در آن زمان کارهای سبک و جزئی به دوش زنان بوده

و وظایف سنگین به مردان سپرده می‌شد. زنان اکثراً مصروف امور منزل، تربیه و پرورش اطفال بوده و مردان مصروف تهیه نفقه فامیل، شکار و دفاع از خطرات بیرونی بودند که با این تقسیم کار در حقیقت تهداب مردسالاری گذاشته شد و به صفت یک شیوه قبول شده و نظم همیشگی در حیات جامعه برسمیت شناخته شد.

از همین جاست که زن تحت تأثیر مرد قرار گرفته و همیشه به چشم جنس ضعیف و کم ارزش دیده می‌شود. حتی بعضاً در بعضی از مناطق افغانستان با تأسف زن حیثیت ملکیت شخصی مرد را اختیار نموده است؛ گویا زنان هیچگونه اختیار و اراده شخصی ندارند و همیشه نظر شوهر، پدر و یا برادر آن مهم تلقی می‌گردد. در انتخاب همسر هم بعضی از پدران، دختران‌شان را معامله نموده و در مقابل پول، به عقد یک مرد درمی‌آورند و مبلغی را بنام طویانه بدست می‌آورند که این عمل در حقیقت امر فروش دخترشان محسوب شده و وی تا اخیر عمر تحت اوامر شوهرش بوده هر نوع مشکلات و ناملاپمات را بایست تحمل کند و اگر در زندگی می‌سوزد؛ بازهم بایست بسازد.

سال‌ها قبل در کشورهای پیشرفته صنعتی، زنان از حقوق کامل برخوردار نبوده، بشکل برده با آنها برخورد صورت می‌گرفت؛ حق رای را نداشتند؛ وارث شوهر شناخته نمی‌شدند و بعد از از دواج مکلف بودند که اسم فامیل شوهر را کسب نمایند. این حالت در اثر رشد اقتصادی جامعه و ارتقای سطح فرهنگی آهسته آهسته بهبود یافته و از شدت تبعیض جنسیتی کاسته شد. اما این بدین معنی نیست که همه نابرابری‌ها بین زنان و مردان درین جوامع کاملاً محو گردیده است؛ در بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی هنوز هم نابرابری میان زنان و مردان در ارتباط با شغل، دستمزد و سهم‌گیری در سطح رهبری به مشاهده می‌رسد. اما حکومت‌های این کشورها طوری ارقام را تهیه و ترتیب می‌نمایند که این نابرابری‌ها کمتر محسوس گردد.

از آن جایی که نیروی انسانی یکی از عوامل مؤثر در توسعه جوامع هستند؛

زنان نیز منحيث نيمي از جمعيت دنيا سهم عمده و ارزنده در توسعه اقتصادي دارند. حضور فعال و پوياي زنان در عرصه توسعه اقتصادي همواره قابل توجه بوده است. آنان با مشاركت گسترده در بخش‌هاي مختلف اقتصادي چرخ‌هاي اقتصاد كشورها را به حركت درآورده و در توسعه اقتصاد و پيشبرد اهداف جامعه نقش فعال و عمده‌اي داشته‌اند. مطالعات مربوط به نقش زنان در توسعه اقتصادي نشان مي‌دهد كه در سال‌هاي اخير نقش زنان شاغل نسبت به مردان در فعاليت‌هاي اقتصادي بيشتر بوده است و اين امر بيانگر حضور فعال زنان در عرصه اقتصاد مي‌باشد كه مي‌تواند اثرات چشمگيري در جامعه و توسعه آن داشته باشد. همچنين مشاركت اقتصادي زنان باعث افزايش متوسط درآمد خانواده، کاهش باروري و بهبود سطح زندگي خانواده و کاهش رشد جمعيت و جمعيت مصرف‌كننده و در نهايت افزايش سطح بهره‌وري در بخش‌هاي مختلف اقتصادي مي‌گردد.

يكي از مهم‌ترين معيارها براي ارزيابي درجه توسعه‌يافتگي يك كشور، سطح سهم‌گيري و اعتبار زنان در جامعه مي‌باشد. سهم زنان در كشورهاي مختلف متفاوت بوده و وابسته به عوامل مختلف است. طوري كه كارل ماركس بيان مي‌دارد: «پيشرفت اجتماع را مي‌توان به وسيله موقعيت اجتماعي زنان اندازه‌گيري كرد» بناءً نبايد سهم و نقش زنان را در جوامع دست كم گرفت. حضور فعال زنان در عرصه اقتصاد مي‌تواند اثرات چشمگيري در جامعه و توسعه آن داشته باشد.

در كشور عزيز ما افغانستان از سال‌هاي متمادي زنان از حقوق حقه شان محروم بوده‌اند كه طی چند سال اخير در اثر جنگ‌هاي داخلي و مداخلات كشورهاي بيگانه بخاطر رسيدن آنها به اهداف شوم شان وضعيت حقوق زنان بدتر گرديده و با مردسالاري حاكم، موجوديت خرافات و عنعنات ناپسند، زنان تحت فشارهاي شديد قرار دارند. زنان افغان با اشكال مختلف

ناهنجاری‌ها چون خشونت‌های خانوادگی، اجتماعی، بد دادن، بدل، قتل‌های ناموسی و خودسوزی در زندگی روزمره‌شان روبرو اند.

تعصبات زیادی در عرصه‌های مختلف علیه زنان وجود دارد که موقعیت اقتصادی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. طوری که دیده می‌شود؛ در مناطقی که سهم زنان در درآمد خانواده نسبتاً بلند است؛ تبعیض هم علیه دختران کمتر بوده و زنان بهتر قادر اند که نیازهای خود و فرزندان‌شان را تأمین نمایند.

زمانی که عواید خانواده به اندازه کافی نباشد؛ درآمد زنان ۱۰۰ فیصد صرف تأمین مواد غذایی خانواده می‌شود. برنامه‌های که برای افزایش تغذیه و حفظ‌الصحة خانواده طراحی می‌شوند؛ در صورتی که برای زنان تنظیم شود بسیار موثرتر اند. در واقع افزایش قابل توجه در مجموع درآمد خانواده سبب بهبود در موقعیت تغذیه خانواده خواهد بود.

کنترل منابع و عواید خانواده توسط زنان بنابر دلایل مختلف محدود است. از همه مهمتر اینکه بخش عمده کار زنان ارزش گذاری پولی نمی‌شود. طور مثال جمع‌آوری چوب، آشپزی یا حتی کارشان در مجموع شاید غیرملموس باشد؛ طور مثال تربیه اطفال و امور منزل.

برعلاوه در بسیاری از فرهنگ‌ها، از نظر اجتماعی پذیرفته نشده است که زنان به درآمد خانواده کمک کنند و لذا کار زنان ممکن است مخفی بماند یا شناسایی نشود.

همچنان بسیاری از زنان خانواده‌های بی‌بضاعت برای کاری که در خانواده (در بخش زراعت یا تجارت) انجام می‌دهند؛ مزدی دریافت نمی‌کنند. طور مثال: در مکزیکو ۲۲/۵ فیصد از زنانی که در بخش‌های زراعت کار می‌کنند، دستمزد دریافت نمی‌دارند. این ارقام تا حد زیادی کمتر تخمین شده است؛ زیرا زنانی را که به صورت نیمه وقت در عرصه تولیدات خانوادگی شرکت می‌کنند؛ شامل نمی‌شوند. برای مردان سرپرست خانواده امر بسیار عادی است که تمام درآمد

مربوط به محصولات نقدی یا تجارت فامیلی را کنترل کنند، اگر چه سهم قابل توجهی از آن بوسیله کار همسرشان به دست آمده است.

این عوامل موقعیت اقتصادی پائین زنان را تشدید نموده و کنترل منابع خانواده توسط آنان را محدودتر می‌سازد.

سیاست‌های توسعه‌ی که تفاوت بهره‌وری زنان و مردان را افزایش می‌دهد اختلافات درآمدی را عمیق‌تر نموده و باعث متزلزل شدن موقعیت زنان در خانواده می‌گردد.

چون برنامه‌های دولت برای محرومیت زدایی منحصر، مردان را دربر می‌گیرد. لذا این برنامه‌ها به نابرابری بیشتری می‌انجامد. در مناطق شهری، برنامه‌های آموزشی برای افزایش درآمد و اشتغال بخش رسمی، اکثراً منحصر به مردان است و برنامه‌های توسعه زراعت و مالداري، محصولات را که تحت کنترل مردان است تشویق می‌کند؛ این امر اکثراً به ضرر زنانی است که به کشت سبزیجات می‌پردازند.

از تجارب گذشته برمی‌آید که تلاش جهت توسعه، فشار کاری زنان را افزایش داده، در حالیکه هم‌زمان سهم منابع را که زنان برآن کنترل دارند؛ کاهش می‌دهد. از این که زنان و وابستگان آنها آسیب پذیرترین گروه اقتصادی در کشورهای در حال توسعه می‌باشند؛ باید جهت بهبود شرایط زندگی فقیرترین افراد، زنان به صحنه اصلی اقتصادی کشانیده شوند. این امر به معنی افزایش سطح مشارکت دختران در برنامه‌های آموزشی و فنی، اشتغال بخش رسمی و برنامه‌های توسعه کشاورزی است. همچنان لازم است که به منابع دولتی تخصیص یافته برای آموزش، زنان هم دسترسی مساوی به خدمات، اشتغال و برنامه‌های تأمین اجتماعی داشته باشند.

با وجود تلاش‌ها، اکثر زنان افغان به حقوق اساسی شان دسترسی ندارند. متأسفانه طی دهه‌های اخیر حقوق زنان در ساحات مختلف زندگی نقض

گردیده و زنان بخصوص بعد از تسلط گروه طالبان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی هم بی‌بهره شده و آنها از مشارکت در امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی محروم گردیده‌اند. هدف قرارداد زنان، کشتن زنان، مزاحمت‌های جنسیتی در کوچه و بازار و تجاوز جنسی از انواع دیگر خشونت در برابر زنان است.

یکی دیگر از مشکلات زنان و دختران، عدم دسترسی آنان به عدالت است؛ به دلیل مشکلات خانوادگی و فرهنگی بسیاری از قضایای خشونت علیه زنان، در شوراها و جرگه‌های قومی حل می‌شود که در آن نیز عدالت واقعی به درستی تأمین نمی‌شود.

با آغاز جنگ در کشور عزیز ما افغانستان و بعداً با اشغال کشور بوسیله استعمارگران و تسلط دست‌نشانندگان اجنبی‌ها در رأس حکومت وضعیت زنان در کشور، بیش از پیش بحرانی‌تر گردید. نهادها و سازمان‌های حقوق بشر بخاطر نقض حقوق زنان در افغانستان صرف هشدار می‌دهند، ولی عملی را انجام نمی‌دهند.

خشونت‌های خانگی و ازدواج اجباری دختران زیر سن قانونی جز مهم‌ترین مسایل جاری حقوق زنان در افغانستان هستند. ۵۳ فیصد از زنانی که فعلاً در سن ۲۵ الی ۴۹ سال قرار دارند؛ زیر سن قانونی یعنی پائین‌تر از ۱۸ سالگی ازدواج کرده‌اند، ۱۲ فیصد دختران افغان میان ۱۵ الی ۱۹ سالگی باردار یا مادر شده‌اند، ۴۷ فیصد مرگ و میر زنان در سن بین ۲۰ الی ۲۴ سال در اثر بارداری بوده‌است. بیش از ۸۷ فیصد زنان افغانستان از خشونت‌های روانی، فیزیکی، جنسیتی یا انواع خشونت‌های خانوادگی یا از دواج‌های اجباری رنج می‌برند.

پس سوال خلق می‌گردد؛ با موجودیت وضعیت که بیان گردید؛ چگونه از مشارکت و سهم ارزنده زنان افغان در رشد و توسعه اقتصادی حرف زد؟

سال‌ها است که در کشور ما افغانستان زنان به سیاه‌ترین و دردناک‌ترین شکل

زندگی نموده و با رویکار آمدن گروه متحجر طالبان این امر از بد بدتر شده است. در سال‌های اخیر مردم ما شاهد بقتل رسانیدن، سوزاندن و هزاران شکل خشونت علیه زنان بودند. درین سال‌ها زنان توسط تیکه داران اسلام سنگسار شدند؛ شلاق خوردند و مورد تجاوزات گروهی قرار گرفتند. اما متأسفانه جلوگیری ازین حوادث و مجازات افرادی مسوول توسط دولت مردان وقت، جدی پیگیری نشد. در طول تاریخ کشور ما، زنان مانند چند سال اخیر هیچگاه مواجه به چنین خشونت‌های تکان دهنده و فاجعه آمیز نشده بودند.

در افغانستان که یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای دنیا است؛ زنان از ابتدائی‌ترین حقوق اجتماعی و یا انسانی بی‌بهره اند. ضعف حکومت و نظام قضایی، پیروی از سنت‌های قبیله‌ای و عُرف‌های ناپسند اجتماعی در کشور روز تا روز روند زن ستیزی و نقض حقوق و قوانینی که مصئونیت قانونی زنان را تأکید دارد و بایست تأمین نماید؛ توسط زورمندان نقض می‌گردد.

ما فعلاً در قرن ۲۱، قرن که تمدن به اوج خود رسیده؛ قرار داریم اما با تأسف کشور ما با تمدن امروزی بجلو نمی‌رود؛ بلکه ما با اندیشه‌های حاکم در کشور و رهبران گروه متحجر طالبان بطرف عقب در حرکت هستیم که در حقیقت به زندگی قرن هفتم برمی‌گردیم و این امر نهایت دردآور و زجردهنده است.

در کشورهای عقب نگهداشته شده و کمتر رشدیافته، زنان با هزاران بی‌عدالتی، نابرابری و خشونت مواجه اند. آنها از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محروم اند. درین کشورها بر علاوه عقب‌ماندگی اقتصادی، عوامل دیگری هم موجود است که این نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها را حادثر ساخته است.

سوال خلق می‌گردد که عامل اساسی نابرابری زنان با مردان در جوامع عقب مانده در چه نهفته است؟

از سال‌ها نه، بلکه از قرن‌ها بدینسو ما در مورد نابرابری جنسیتی و عدم مراعات حقوق حقّه انسانی زنان مطالعه می‌کنیم و می‌شنویم. اگر از گذشته‌های دور

صحبت نکنیم و خویشتن را به دو یا سه دهه اخیر تمرکز دهیم؛ درمی یابیم که نابرابری جنسیتی و زن‌ستیزی و بلاخره عدم مراعات حقوق زنان و ریشه‌های اصلی نابرابری، اساس فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی دارد که بایست روی تمام اینها دقت صورت گیرد.

تجارب نشان می‌دهد که در کشورهای عقب‌نگهداشته شده سه فاکتور در این زمینه نقش اساسی و عمده دارد:

- وابستگی اقتصادی زنان به مردان؛
- سنت‌های پوچ و رسم و رواج‌های عقب مانده،
- و مذهب.

در جوامع عقب مانده، اکثراً زنان از نظر اقتصادی وابسته به مردان اند. این وابستگی باعث می‌گردد تا زنان تحت تأثیر مردان بوده و آنها ازین امر سوءاستفاده نمایند.

از آنجائی که زنان اکثراً درین جوامع کمتر تحصیل و یا اینکه هیچ تحصیل نکرده اند؛ کار و مصروفیت خارج از خانه ندارند؛ بناءً همیشه از نظر اقتصادی وابسته به شوهر و یا مرد خانه باقی میمانند.

وابستگی اقتصادی رابطه مستقیم با رسم و رواج و سنت‌های عقب‌مانده کشورهای دارد. به اساس رسوم و سنت‌های موجود در بعضی از جوامع، زنان اکثراً اجازه تحصیل را ندارند که بیشتر زنان بی‌سواد و یا کم سواد باقی می‌مانند؛ در حالی که مردان در جامعه و فامیل بهترین امکانات را بدست می‌آورند تا تحصیل کنند و بلاخره به مقامات بلند ارتقاء نمایند. همچنان درین جوامع اکثراً زنان در سنین جوانتر به از دواج‌های جبری مجبور می‌گردند که این امر هم مانع رشد و پیشرفت زنان در جامعه می‌گردد. در نتیجه این رسوم و عادات عقب افتاده و پوچ، زنان مجبور می‌گردند تا بدترین و ناگوارترین شرایط زندگی را تحمل نمایند و خود را با آن وفق دهند. زنان لت و کوب، شکنجه، سلب

آزادی را متقبل شده و حتی بعضاً وحشیانه بقتل رسانیده می‌شوند.

در کشورهای اسلامی وضعیت زنان بیشتر از هر جای دیگر، ناگوارتر و نابرابری‌ها شدیدتر است.

روحانیون و آنهایی که خود را مذهبی قلمداد می‌کنند ادعا دارند که زن دارای مقام والا بوده و بهشت زیر پای مادران (منحیث یک زن) قرار دارد. اما در عمل خود ناقض تمام حقوق و احترامی اند که بایست برای یک زن قائل شد؛ و این کار خود را مردانگی و افتخار آمیز می‌دانند. در شرایط فعلی در اکثریت کشورهای اسلامی زنان از داشتن ابتدائی‌ترین حقوق هم محروم اند و روحانیون این کشورها برای حفظ منافع شان، در زمینه هیچگونه توجه مبذول نمی‌دارند.

هرگاه به تاریخ جوامع بشری نظر اندازیم دیده می‌شود که زنان در طول تاریخ همواره قربانی این محدودیت‌های تبعیض آمیز و محرومیت‌ها بوده‌اند.

در حال حاضر در جوامع پیشرفته این پدیده تا حدودی حل گردیده است. اما با آنهم بعضاً در بعضی ساحات نابرابری‌ها و تبعیض میان زنان و مردان دیده می‌شود که واقعاً باعث حیرت انسان می‌گردد زیرا این مسایل بایست درین جوامع کاملاً حل باشد.

در کشورهای که فرهنگ سنتی و یا مذهبی دارند؛ زنان بصورت عموم قربانی نابرابری و تبعیض به اشکال مختلف می‌گردند که یکی از مثال‌های عمده آن کشور ما می‌باشد. اینگونه تبعیض در دهه‌های اخیر به ویژه بعد از به قدرت رسیدن گروه تاریک‌اندیش طالبان به شکل اسفناک بیشتر گردیده است.

تغییرات سریع و شدید سیاسی در دهه‌های اخیر و سخت‌گیری‌های فرهنگی - سنتی در کشور هم درین عرصه تأثیر سوء بجا گذاشته و زمینه را برای حضور فعال زنان در جامعه مشکل و یا بکلی ناممکن ساخته است. زنان افغانستان

برای فعالیت‌های سازمان یافته و ایجاد جنبش‌های اجتماعی، جهت پیگیری خواسته‌ها و حقوق شان دست آزاد ندارند.

از آن جایی که در جوامع قدرت، نظام، امکانات و فرصت‌ها در اختیار و کنترل مردان است؛ بناءً جهان، جهان مردانه است نه زنانه. تعدادی از مردان مبارزه دادخواهانه زنان را بخاطر برابری زنان با مردان، مردستیزی تلقی می‌نمایند. این امر ناشی از پائین بودن سطح آگاهی، دانش و اطلاعات آنها در قبال ماهیت و اساس فعالیت‌های آزادی‌خواهانه زنان است.

هیچ فردی نباید به خاطر جنسیت از حقوق حقه انسانی و برابر محروم شود. باید گفت که قربانی نابرابری‌ها در جوامع نه تنها زنان، بلکه مردان و سایر گروه‌های انسانی هم‌اند.

زنان قهرمان کشور ما در طول تاریخ در جامعه طبقاتی و پدر سالار ما و به ویژه طی دو سال سیاه سیادت طالبان از خود شایستگی‌های چشمگیر و قهرمانی‌های فوق‌العاده نشان داده و عالی درخشیده‌اند که بایست به آنها سر تعظیم فرود آورد. با اطمینان باید گفت که مبارزه زنان قهرمان کشور ما برگ برنده دارد؛ زیرا حق با آنها است.

کشور عزیز ما به بحران عمیق نقض حقوق بشری، عدم مصئونیت و مشروعیت، فقر، بی‌قانونی، مهاجرت‌های کتلوی، فرار مغزها و کوچ‌های اجباری مواجه است. ایجاد ترس و اضطراب بوسیله گروه طالبان، جابجا شدن گروه‌های تروریستی، کشت و قاچاق مواد مخدر و متضرر شدن مصئونیت فردی و اقتصادی، ابعاد دیگر این بحران محسوب می‌گردد. گذشته از همه وضعیت زنان کشور عمق این فاجعه را بیشتر نموده است؛ حقوق و آزادی‌های انسانی از زنان سلب گردیده، آنها بوسیله جامعه جهانی و گروه متحجر طالبان به گروگان گرفته شده‌اند که از این طریق و با استفاده از این شیوه شرم‌آور آنها می‌خواهند، به اهداف ننگین شان برسند و امتیازات بیشتر کسب نمایند. مردم

در مجموع از این حالت به ستوه آمده اند؛ کارد به استخوان شان رسیده؛ باید راه بیرون رفت را جستجو کرد. ولی چگونه؟

از سال‌ها بدینسو در جامعه پدر سالار ما، زنان در جایگاه دوم قرار داشته اند که این امر ضربه مدهش در عرصه‌های مختلف بر جامعه ما وارد نموده است.

از دو سال بدینسو تلاش طالبان این است که زنان را بکلی نه تنها از چرخه اقتصادی، بلکه در مجموع از تمام عرصه‌ها خارج سازند و آنها را به یک قشر طفیلی مبدل سازند. این عمل به شیوه سیستماتیک جریان دارد.

اگر به مسأله زن گرفتن یک مرد در جامعه ما نظر ببیندیم؛ دیده می‌شود که مردم در حقیقت زن را منحصراً شریک زندگی خود نه، بلکه به شکل ملکیت خود غضب می‌کنند. بدبختی بزرگ وقتی ایجاد می‌گردد که زن به ملکیت تبدیل می‌شود. رشد اقتصادی را که تا فعلاً در افغانستان داشتیم، باعث بوجود آمدن حالت فعلی گردیده است.

هرگاه دقت نمائیم، مرد و زن دو پایه هستی اند و آنها لازم و ملزوم همدیگر می‌باشند یعنی زن و مرد تکمیل کننده همدیگر بوده و بدون همدیگر زندگی شان ناکمیل می‌باشد. اگر زن نمی‌بود؛ نسل بشر ادامه پیدا نمی‌کرد. به همین ترتیب بین زن و مرد هیچ برتری و امتیاز یکی بر دیگری وجود ندارد. فقط تفاوت‌های جسمی و روحی است که این دو موجود را از هم متفاوت می‌سازد. زنان از لحاظ جسمی و روحی لطیف‌تر و ظریف‌تر نسبت به مردان اند که این تفاوت زنان را، بعضی از مردها نشانه ناتوانی و ضعف زنان و قدرت و توانایی خویش فکر می‌کنند. باید تساوی حقوق میان زن و مرد تأمین گردد، بدین معنی که سهم مشترک و مساویانه زنان و مردان در مجموع در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عملاً تطبیق گردد.

بناءً گفته می‌توانیم که عرف، عنعنات حاکم و بلاخره فرهنگ عقب مانده در جامعه است که زنان را در انزوا قرار داده و حقوق و امتیازات انسانی شان را

محدود نموده است.

طوری که می‌دانیم وارد شدن زنان در چرخه اقتصادی پدیده نو نیست؛ بلکه از گذشته وجود داشته است.

در شرایط فعلی دشمن از این حربه استفاده اعظمی می‌نماید؛ آنها در قدم نخست نیم از افراد جامعه را به افراد طفیلی تبدیل می‌نمایند؛ برعلاوه زندانی نمودن زنان در چهاردیوار خانه صدمه بزرگ نه تنها در عرصه اقتصادی، بلکه در مجموع در تمام عرصه‌ها، چه فرهنگی، چه اجتماعی و غیره وارد می‌کند.

اگر خواست ما صرف به باز شدن دروازه‌های مکاتب بروی دختران و یا اجازه کار برای خانم‌ها محدود شود؛ به نظر من با در نظر داشت شرایط جامعه ما کافی نیست. هرگاه مکاتب بروی دختران دوباره باز شود و برای زنان اجازه کار داده شود؛ طوری که تجارب ثابت ساخته، دختران کشور ما با استعداد و پشتکاری که دارند سریعاً رشد فوق‌العاده می‌کنند؛ ولی بعضاً همینکه شوهر نمودند و به زندگی خانوادگی آغاز نمودند؛ بیشتر زنان مجبور می‌شوند همه اندوخته‌های‌شان را فراموش نموده و سر تسلیم به سنت‌ها و عنعنات خم نمایند. و یا اکثراً خانواده‌ها خود به تحصیل و استعدادهای دختران توجه نمی‌نمایند؛ زیرا آنها به دلیل اینکه دختر بلاخره شوهر می‌کند و خانه بخت می‌رود، مانع تحصیل دختران می‌گردند.

امروز ما در کنار نابرابری‌های مدهش اقتصادی با نابرابری‌های تباری، و تبعیض نظام‌مند قومی، قبیله‌ای، زبانی، مذهبی و جنسیتی نیز قرار داریم. طی دو سال اخیر مردم و به ویژه زنان از ابتدایی‌ترین حقوق‌شان محروم شده‌اند.

راه حل این مشکلات در بوجود آمدن یک دولت دموکراتیک نهفته است؛ دولتی که حاکمیت قانون در آن موجود باشد و تمام اقوام و ملیت‌ها بصورت مساویانه در ساختار کشور سهم داشته باشند. تا زمانی که یک دولت قانون‌مدار در افغانستان برقرار نگردد؛ ستم جنسیتی هم از میان نخواهد رفت.

در عدم موجودیت دولت قانونمدار نمی‌توان مشکلات را ریشه کن ساخت و برای این قشر، زندگی مطمئن را بوجود آورد. تأمین عدالت اجتماعی و حل مسأله حق زن و آزادی زن بدون یک دولت قانونمدار و شهروندمدار ناممکن است. درینصورت می‌توان مسأله حق زن و آزادی زن را در مسایل اقتصادی کشانید. زنان منحصیث اتباع مساوی‌الحقوق بایست در تمام عرصه‌ها و جهت مدیریت فعالانه در جامعه سهم پیدا نمایند. ما بایست خواهان ایجاد حکومتی باشیم که بخاطر محورنوع تعصبات و ستم قومی، ستم طبقاتی، ستم جنسیتی، ستم ملی، زبانی و مذهبی مبارزه و عمل نماید.

هالند

۲۲ نوامبر ۲۰۲۳

بیکاری، مصیبت اساسی کشور ما

معضلهٔ بیکاری یکی دیگر از مصائب است که از چند سال بدینسو، به ویژه بعد از رویکار آمدن گروه متحجر طالبان فوق‌العاده حاد و ناراحت کننده شده که اکثریت هموطنان ما از آن رنج می‌برند.

عدم ادامه کسب و کار یا در دسترس نبودن کار برای افراد، بیکاری است. یعنی شخص در جستجوی کار بوده و تمام شرایط کار کردن را هم دارد؛ با وجود آن کاری برای او پیدا نمی‌شود.

از نظر اقتصادی بیکار به فردی گفته می‌شود که در سن کار (۱۵ تا ۶۵ سال) بوده و جویای کار باشد؛ اما شغل یا منبع درآمد نمی‌تواند دریابد. اطفال و افراد مُسن در جملهٔ جمعیت فعال شمرده نمی‌شوند؛ چون آنها قادر به انجام کار نیستند. خانم‌های خانه و محصلین اگر جویای کار نباشند؛ هم در جملهٔ جمعیت فعال شمرده نمی‌شوند.

بیکاری صرف یک معضلهٔ اجتماعی نبوده، بلکه این پدیده می‌تواند باعث ناامنی‌ها در یک کشور شود و در صورت عدم رسیدگی به آن، افراد و یا گروه‌های بیکار احتمال دارد به صفوف مخالفان دولت بپیوندند. بزرگ‌ترین نتیجه بیکاری، ازدست دادن درآمد است. فشار اقتصادی برای افرادی که بیکار اند؛ نهایت ناراحت کننده است. بیکاری اثرات فردی و اجتماعی زیادی روی شخص، خانواده و محیط برجا می‌گذارد و می‌تواند شخص را گوشه‌گیر، ترسو، غیرفعال و حتی به نابودی و تباهی بکشاند.

مهم‌ترین زیان‌های که بیکاری در یک کشور وارد می‌کند و سبب عقب‌ماندگی

جامعه می‌گردد، افزایش فقر، سوق افراد یک جامعه به سمت جرم و جنایت، اعتیاد به مواد مخدره و فرار از کشور می‌باشد.

پیامدهای دیگر بیکاری، فقر و محرومیت از رفاه و آسایش است که استفاده از امکانات مادی را محدود ساخته و شخص بیکار نمی‌تواند به شکل بهتر از سهولت‌های زندگی اجتماعی استفاده نماید که در این صورت شخص و خانواده اش در یک محرومیت قرار گرفته و به مرور زمان آرامش روحی و روانی شان مختل می‌گردد. فرزندان اینگونه خانواده‌ها از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین امکانات زندگی (مثلاً تحصیل) هم بی‌بهره می‌گردند.

یکی از عوامل اساسی اعتیاد در یک جامعه به ویژه در بین جوانان بیکاری است. آن‌ده از جوانانی که از جستجوی کار ناامید می‌گردند؛ بنابر عدم موجودیت مصروفیت کاری، در محلات خاص جمع شده؛ و با اشخاص مثل خود به قمار، فحشا و غیره رو می‌آورند، آنها فکر می‌کنند که با توسل به مواد نشه‌آور از غم دنیا رهایی می‌یابند؛ ولی در حقیقت به دامی می‌افتند که رهایی از آن کار بس مشکل است.

اثر مخرب دیگر بیکاری، عقب‌ماندگی کشور است. زمانی که قشر جوان یک کشور وقت خود را بیهوده تلف می‌کند و کاری برای انجام دادن ندارد؛ چگونه کشور پیشرفت خواهد کرد؟

مشخص نمودن افراد بیکار در یک جامعه کار ساده نیست؛ این امر با توجه به شرایط، موقعیت، جنسیت، نوع آموزش و سطح تحصیل در محلات مختلف متفاوت است. طور مثال: شاگردان، محصلین، معلولین، سالمندان، متقاعدین و افرادی که کارهای موقتی دارند، بیکار محسوب نمی‌شوند. اما افرادی که تحصیلات شان را تمام نموده و بنابر کمبود تجربه و یا مهارت کافی فرصت‌های کاری حاصل نمی‌کنند در جمله بیکاران محسوب می‌گردند.

عوامل اساسی بوجود آمدن بیکاری می‌تواند عوامل ذیل باشد:

- مهاجرت از دهات و قریه‌جات به شهرها
- نُقص در تولید و عدم سرمایه مالی
- سطح تحصیلی و آموزشی
- اختلال در ساختار اقتصاد ملی کشور
- عدم هماهنگی مراکز آموزشی با تقاضای بازار کار
- در نظر گرفتن برتری جنسیت، ملیت و قومیت در برخی مکان‌ها بین افراد گوناگون
- افزایش نفوس بیشتر از امکانات تولید داخلی
- کار و تجارت خارج از کشور
- افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه

افزایش جمعیت و کمبود تقاضا به نیروی کار، اتومات یا ماشینی شدن تولیدات، بحران‌های اقتصادی در کشورهای صنعتی و مهاجرت‌های کتلوی از مهم‌ترین علل بیکاری در شرایط فعلی بخصوص در کشورهای صنعتی بزرگ می‌باشد.

عامل مهم دیگر بیکاری افزایش رقابت بین‌المللی در صنایع است که پیشرفت کشورهای غربی بر آن متکی می‌باشد. همچنان عامل بیکاری در بعضی از کشورها بخصوص کشورهای کمتر توسعه‌یافته و یا عقب‌نگهداشته شده، عدم برنامه ریزی دقیق و سالم دولت و خانواده است.

علت بیکاری جوانان در جوامع امروزی وابسته به عوامل مختلف است. نوسانات اقتصادی، عدم پرداخت دستمزد مناسب، عدم جذب نیروی کار در مراکز تولیدی و صنعتی، عدم تناسب بین آهنگ رشد جمعیت و فرصت‌های شغلی، ضعف قوانین و مقررات، اتخاذ برخی سیاست‌های نادرست و فقدان آموزش متناسب با نیاز بازار کار، ناامنی در برخی مناطق و موجودیت جنگ‌های متداوم از عمده‌ترین عوامل بیکاری محسوب می‌گردند. همچنان پذیرش بیش از حد دانشجویان بدون در نظر گرفتن بازار کار با رشته‌های تحصیلی و عدم

تناسب آموزش با نیاز بازارکار، نیز از عوامل دیگر افزایش بیکاری جوانان بشمار می‌روند.

برعلاوه موضوعات ذکر شده "نوسانات اقتصادی و جنگ‌های طولانی و ناامنی‌ها" نیز طی دهه‌های اخیر بسیاری از واحدهای تولیدی و مؤسسات اقتصادی را غیرفعال و تا سطح سقوط کشانیده است. در چنین حالت تعدیل نیروهای کار به دلیل شرایط تنزیل ارزش پول و افزایش مصارف تولید باعث افزایش بیکاری و جمعیت بیکار می‌گردد.

تحلیلگران بازار کار به این عقیده اند از آنجائی که در شرایط فعلی، دولت‌ها به تنهایی از عهده ایجاد رشد و توسعه بازارکار بر نمی‌آیند؛ لذا سیاست‌های را اتخاذ می‌نمایند که زمینه رشد و افزایش کارآفرینی در این کشورها توسعه یابد. از همین رو توجه جدی به بخش خصوصی و تقویت اقتصاد مردمی و تعاونی مبذول می‌دارند.

پدیده بیکاری منحصر و مختص به افغانستان نبوده بلکه در اکثر کشورهای جهان به صفت یک معضله اجتماعی شناخته می‌شود. در اکثر کشورهای جهان که به این مشکل مواجه اند دولت در زمینه توجه جدی مبذول داشته و یک بخش فشار بیکاری را خود بدوش گرفته و از طریق ارائه کمک‌های اجتماعی، تحمل این بار را برای بیکاران سبک‌تر می‌سازد. ولی در افغانستان دولت‌مداران قبلی و فعلی نتوانستند راه حل مناسب درین زمینه دریابند.

پدیده بیکاری در افغانستان به یک معضله جدی و روزافزون تبدیل شده و مردم در سال‌های قبل انتظار داشتند که این مشکل با استفاده از سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک‌های بین‌المللی، توسط دولت بایست رفع و یا بکلی محو می‌گردید، اما از آنجایی که این حکومت‌ها هیچگونه پلان مشخص در این زمینه ارائه نکردند و اکثراً آنها مصروف حیف و میل این پول‌ها بوده و صرف منافع

شخصی خود را در نظر داشتند، نه تنها این معضله حل نشد، بلکه بیش‌تر و بحرانی‌تر هم گردید.

حکومت طالبان هم فعلاً با وجود سرازیر شدن حداوسط ۸۰ میلیون دالر در فاصله ده تا چهارده روز در رفع این معضله هیچگونه اقدام عملی را انجام نداده است.*

علت اینکه حکومت قبلی افغانستان طی سال‌های متمادی با وجود سرازیر شدن میلیون‌ها دالر تحت نام کمک‌های جامعه جهانی، اعمار و بازسازی افغانستان، نتوانستند معضله بیکاری را در کشور تحت کنترل آورند و زمینه اشتغال برای مردم به ویژه قشر جوان را فراهم سازند؛ بیانگر آنست که رهبری کشور بدست افراد و اشخاص بی‌کفایت و فاسد قرار داشت. آنها بخاطر وطن و مردم ایثار و فداکاری نمودند و یا اینکه نمی‌خواستند انجام دهند؛ برای آنها منافع باداران شان بیشتر از منافع کشور با ارزش بود.

سطح بلند بی‌کاری در افغانستان همواره یکی از معضلات جدی در کشور بوده که در سال‌های اخیر به ویژه بعد از سلطه دوباره گروه طالبان در اگست ۲۰۲۱ میلادی سیر صعودی اختیار نموده و بر وضعیت اقتصادی کشور تأثیر ناگواری بجا گذاشته است. به اساس ارقام اداره ملی احصائیه و معلومات افغانستان، از جمله ۳۴/۴ میلیون نفوس کشور، ۴۹/۷ فیصد آن واجد شرایط کار است.

گرچه ارقام بی‌کاری در افغانستان توسط حکومت طالبان اعلام نگردیده است؛ ولی سازمان بین‌المللی مهاجرت، سطح بی‌کاری در سال ۲۰۲۰ میلادی را ۷۲ فیصد اعلام نموده بود. بنابر ارقام سازمان بین‌المللی کار، بعد از روی کار آمدن مجدد گروه طالبان در رأس قدرت صرف در سه ماه اول سال ۲۰۲۲ میلادی

* گزارش اداره بازرسی ویژه ایالات متحده امریکا برای بازسازی افغانستان، طلوع نیوز، ۳۰ جدی ۱۴۰۲

حداقل ۵۳۸ هزار تن بی‌کار شده بودند که در ماه‌های بعدی این رقم به صورت سرسام‌آور افزایش یافت. بنابراین، گفته می‌توانیم که وضعیت بیکاری در افغانستان نهایت نگران‌کننده بوده و روز تا روز به لشکر بیکاران افزود می‌گردد.

از آنجائی که هفده فیصد نیروی کار را در سال ۲۰۲۰ در افغانستان زنان تشکیل می‌دادند، با رویکار آمدن مجدد گروه طالبان و منع کار زنان شاغل در ادارات دولتی و خصوصی، زنان به گونه خاص متأثر شده و اکثریت مطلق آنان در جمع بیکاران شامل شدند.*

بیکاری دوامدار و عدم موجودیت امکانات شغلی، شرایط زنده‌گی را برای مردم افغانستان نهایت مشکل نموده است. زنان که ۱۷ فیصد از نیروی مساعد به کار را قبل از سلطه گروه طالبان در کشور احتوا می‌نمودند و بسیاری از آنها تنها نان‌آوران خانواده‌هایشان هستند؛ فعلاً بطور مطلق بجز در بعضی بخش‌ها، از سایر کارها برکنار شده‌اند. مردان و جوانان تحصیل یافته در نبود زمینه‌های اشتغال، با مشکلات گسترده روحی و روانی مواجه شده‌اند. تعداد زیاد از مردم کشور ما با وجود اینکه روزانه هزاران تن از هموطنان ما از کشورهای همسایه به شکل اجباری اخراج می‌شوند؛ با آنها تلاش می‌ورزند که کشور را ترک کنند.

از اثر اوج بیکاری و ناامنی در کشور هزاران هموطن ما بخصوص نسل جوان و مساعد بکار مأیوس شده؛ آینده را برای خود و فامیل‌هایشان تاریک دیده و فرار را بر قرار ترجیح و روانه راه‌های نامعلوم گردیدند که این امر هنوز هم ادامه دارد. وضعیت موجود برای هموطنان ما کشنده بوده؛ بیکاری و فقر جانکاه آنها را با خطر مرگ و نابودی مواجه ساخته است. در حقیقت افغانستان با یک بحران انسانی بی‌سابقه و خطر جدی فروپاشی سیستماتیک

* مرکز مطالعات استراتژیک و منطقی، معضل بی‌کاری در افغانستان؛ علل و پیامدهای آن، ۸ فبروری ۲۰۲۳

و فاجعه انسانی روبرو است.

به اساس ارقام دفتر هماهنگ کننده و بشردوستانه سازمان ملل متحد در افغانستان، در حال حاضر ۲۹/۲ میلیون تن از هموطنان ما به کمک‌های غذایی سازمان ملل متحد نیاز شدید دارند.

بنابر اظهارات این نهاد، سقوط افغانستان به دست طالبان، سقوط سریع اقتصادی، افزایش گرسنگی، افزایش سوءتغذیه، افزایش شدید فقر در شهرها و دهات، فروپاشی سیستم حفظ‌الصحة عمومی، اعمال فشار و خفه نمودن رسانه‌ها و جامعه مدنی و محرومیت تقریباً کامل زنان را در قبال داشته است. این بحران علاوه بر هزینه‌های انسانی غیرقابل تصور، بسیاری از دستاوردهای ۲۰ سال گذشته از جمله حقوق زنان را نیز به عقب برگشته است.*

بانک جهانی در گزارش ماه اکتوبر ۲۰۲۳ خود تحت نام (AFGHANISTAN Uncertainty After Fleeting Stability DEVELOPMENT UPDATE) بیان نموده که با تسلط گروه طالبان بر افغانستان، سطح بیکاری دو برابر افزایش یافته است. در این گزارش آمده است که سطح بیکاری در میان جوانان و زنان نهایت نگران کننده است. در میان مردان جوان جوای کار بین سنین ۱۴ تا ۲۴ سال، تقریباً از هر سه نفر یک نفر بیکار است؛ در حالی که بیکاری در میان زنان جوان در همان گروه سنی تقریباً دو برابر بیش تر است. در گزارش بانک جهانی همچنان ذکر شده که فقر در کشور در بالاترین حد قرار دارد.

کارایی یکی از معضلات دشوار در کشورهای رو به توسعه و عقب نگه‌داشته شده می‌باشد که افغانستان نیز جز آن است. گرچه پدیده بیکاری تا حدود در تمام کشورهای جهان موجود است؛ ولی رشد این معضله اقتصادی در افغانستان به آن اندازه حاد است که محو و مبارزه با آن زمان گیر بوده؛ به

* روزنامه ۸ صبح، ۲۹ اکتوبر ۲۰۲۳

تخصص و امکانات بیشتر نیاز دارد. برعلاوه مشکل بیکاری، می‌تواند معضلات دیگری را نیز از بطن خویش تولید نماید که سلامت یک نظام و یک کشور را به خطر مواجه می‌سازد.

پدیده بیکاری در افغانستان عوامل متعدد دارد که شناسایی آن جهت تشخیص درست و مبارزه با این معضله از اهمیت خاص برخوردار است. یک تعداد از عوامل بی‌کاری در افغانستان را بدینگونه مورد ارزیابی قرار می‌دهیم:

عامل عمده بیکاری در افغانستان وابستگی اقتصادی بوده که سابقه طولانی دارد. وابستگی اقتصادی سبب گردیده که کشور ما نتواند برنامه‌های جامع و مفیدی را در عرصه اقتصادی عملی و اجرایی نماید.

از گذشته‌ها تقریباً ۸۰ فیصد مردم کشور ما به شکل مستقیم و یا غیرمستقیم در سکتور زراعت و مالداری مصروف بودند، ولی بی‌توجهی حکومت به رشد و توسعه این عرصه سبب گردید تا تعدادی از آنها این عرصه را ترک نموده و به کارهای دیگر رو بیاورند.

همچنان عدم توجه لازم به تقویت سکتور خصوصی هم یکی از علل افزایش بیکاری در کشور شمرده می‌شود؛ زیرا از اثر تشویق و توجه در این عرصه زمینه فرصت‌های شغلی گسترش می‌یابد. متأسفانه این سکتور در افغانستان تا آن حد رشد ننموده که بتواند سطح بیکاری را کاهش دهد.

باید متذکر شد که قبلاً در کشور ما نهادهای انکشافی فعالیت داشتند و در این عرصه تعداد زیادی از افراد مساعد به کار مصروف بودند، ولی با حاکمیت دوباره گروه طالبان، فعالیت این نهادها هم متوقف و افرادی که در این پروژه‌ها مصروف کار بودند؛ شغل شان را از دست دادند که در نتیجه سطح بیکاری در کشور ما بیشتر افزایش یافت.

فرار سرمایه و مغزها هم در افزایش فقر و بیکاری در کشور ما تأثیر سوء بجا

گذاشته است. طی سه دهه بنابر موجودیت جنگ، ناامنی و فساد گسترده، مقدار زیادی از سرمایه به شکل فیزیکی و معنوی (فرار مغزها، نخبه‌ها و تحصیل یافته‌ها) از افغانستان فرار نمودند و این عمل از اثر عدم موجودیت امنیت روانی و امکانات در کشور فعلاً هم ادامه دارد. واضح است که فرار سرمایه، یکی از علل افزایش بیکاری در کشور ما می‌باشد.

افزایش نفوس کشور و کاهش تقاضا برای نیروی کار، یکی دیگر از عوامل بیکاری در کشور ما می‌تواند محسوب گردد. گرچه منابع طبیعی افغانستان برای میلیون‌ها نفر کفایت می‌کند؛ ولی بادر نظر داشت اقتصاد ضعیف کشور و محدودیت‌های که در استفاده از منابع طبیعی کشور وجود دارد؛ بدون تردید گفته می‌توانیم که ازدیاد نفوس نقش عمده در افزایش بیکاری در کشور دارد.

نظام تعلیمی و تحصیلی افغانستان با نیاز بازار کار هماهنگ نیست و تعداد زیادی از جوانان کشور بدون در نظر داشت شرایط بازار کار در افغانستان، به دنبال اخذ مدارک تعلیمی و تحصیلی در رشته‌های هستند که پس از فراغت زمینه کار برای‌شان میسر نیست. این موضوع باعث می‌گردد که تعداد زیاد از این تحصیل کرده‌ها یا بی‌کار بمانند و یا اینکه به کارهای خارج از رشته تحصیلی‌شان، مصروف کار شوند. این امر یکی از عوامل بیکاری، به ویژه در میان قشر تحصیل کرده کشور است.

یکی دیگر از دلایل بیکاری در جامعه نبود زیربنای اقتصادی است. جنگ‌های سه دهه اخیر زیربنای اقتصادی کشور ما را ویران کرد. گسترش قاچاق و واردات بیش از حد کالا این مسأله را حادتر نمود.

پدیده بیکاری صدمه سنگین بر زنده‌گی باشنده‌گان یک کشور وارد می‌کند. افزایش سطح فقر، کاهش سطح رفاه زنده‌گی، فرار مغزها، افزایش نارضایتی عمومی از حکومت، بحران‌های سیاسی و رکود اقتصادی از مهم‌ترین پیامدهای این پدیده می‌باشد.

افزایش سطح بیکاری با بالا رفتن سطح فقر رابطه مستقیم دارد. بنابر گزارش اداره هماهنگ کننده کمک‌های بشردوستانه سازمان ملل متحد تقریباً ۹۷ فیصد از جمعیت افغانستان با فقر و گرسنگی مواجه اند.

از اثر بیکاری در افغانستان تعداد زیاد از کارمندان متخصص، کشور را ترک و راهی کشورهای دیگر گردیدند که از یک جانب کشور از استعداد و انرژی این نیروی متخصص محروم شد و از جانب دیگر مصارف که جهت تربیه و پرورش این نیروی کار انجام یافته بود؛ به هدر رفت که این خود در حقیقت زیان بزرگ بر اقتصاد کشور وارد نمود.

گرچه پدیده بیکاری در تمام کشورهای جهان به سطوح مختلف موجود است؛ ولی در افغانستان منحنی یک کشور عقب نگهداشته شده در این زمینه مشکلات جدی موجود است. این مشکل زمانی در کشور حل می‌گردد که یک حکومت قانون‌مدار با پایه‌های وسیع در کشور برقرار گردد و یک سلسله اقدامات واقع‌بینانه و آگاهانه را در معرض اجرا قرار دهد.

سطح بیکاری زمانی کاهش خواهد یافت که دولت تدابیر عملی، پالیسی‌های جامع و مطلوب و برنامه‌های که باعث ایجاد اشتغال در طویل مدت گردد؛ اتخاذ نماید. از آنجائی که افغانستان منابع فراوان طبیعی و موقعیت حساس استراتژیکی دارد و از ظرفیت‌ها و فرصت‌های بالقوه زیادی برخوردار است؛ می‌تواند در موجودیت یک حکومت شهروندمدار، رفاه و آسایش را برای مردم کشورها به ارمغان آورد. درینصورت لازم است تا برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و طویل‌المدت مهار بیکاری به شکل واقع‌بینانه ترتیب و توسط حکومت اجرایی گردد.

باید خاطر نشان ساخت که بوجود آمدن فرهنگ مصرفی در بین مردم و تبدیل شدن افغانستان به یک کشور مصرفی روحیه تولید و رقابت تولیدات داخلی با خارجی را نیز سلب نموده است. سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک جامعه جهانی

به کشور، افغانستان را کاملاً تبدیل به یک کشور مصرفی نمود که این مسأله سبب سقوط بعضی صنایع و صنعتکاران و بیکاری بخشی از مردم گردید. تبدیل نمودن اقتصاد افغانستان به اقتصاد تولیدی یکی از راه‌های بیرون رفت از این معضله است و دولت باید به آن توجه جدی نماید.

رشد و توسعه اقتصادی یکی از عوامل اساسی مبارزه با فقر و بیکاری پنداشته می‌شود که این امر با رشد و توسعه عرصه صنعت رابطه مستقیم دارد. جهت رسیدن به این هدف، حکومت بایست شرایط و محیط مناسبی را برای رشد سکتور دولتی و تقویت سرمایه‌گذاری‌ها در سکتور خصوصی مهیا سازد.

طوری که می‌دانیم افغانستان یک کشور زراعتی بوده و زراعت و مالداری در اقتصاد کشور ما نقش عمده دارد. در صورتی که حکومت زمینه ترانزیت، یافتن بازارهای مناسب، بلند بردن کیفیت، پروسس و بسته‌بندی، توزیع کودکیمیای و تخم اصلاح شده زراعتی را به دهاقین مهیا سازد و اقدامات مؤثر جهت حمایت از تولیدات داخلی اتخاذ نماید. همچنان با توجه به مدرنیزه ساختن زراعت می‌توان تولیدات بیشتری بدست آورد که در نتیجه سطح اشتغال و علاقمندی زارعان به تولید نیز بیشتر می‌گردد. برعلاوه مسؤلین امور بایست تلاش نمایند تا زارعان، دیگر ترک خانه و زمین ننموده و راهی شهرها نگردند. با اتخاذ چنین اقدامات، سکتور زراعت می‌تواند در رشد اقتصادی و کاهش بیکاری نقش مهمی را ایفاء نماید.

هالند

۱۱ فبروری ۲۰۲۴

امید و نامیدی

صلح و برقراری امنیت یکی از آرزوهای مبرم مردم و کشور ما است؛ زیرا از چندین دهه بدینسو کشور ما در جنگی که اصلاً مربوط به افغانستان و مردم ما نیست؛ می‌سوزد و می‌سازد.

طی چند دهه اخیر، صدها هزار هموطن ما کشته و زخمی شدند؛ درین مدت چندین مرتبه کنفرانس‌ها جهت برقراری صلح در کشورهای مختلف با میانجی‌گری چندین کشور منعقد گردیده ولی ما شاهد هستیم که هیچ کدام به نتیجه نرسید؛ برعکس کشور ما ناامن‌تر و بیشتر به ویرانه مبدل گردیده است.

طی روزهای اخیر حکومت اشرف غنی مذاکراتی بخاطر برقراری صلح در مسکو هم برگزار گردید. این مذاکرات که در مورد راه حل منطقی مشکل افغانستان بود؛ برای اولین بار در آن پنج تن از نمایندگان طالبان هم اشتراک ورزیدند. در حالیکه حکومت افغانستان از اعزام نماینده درین نشست، برای خوشنودی ایالات متحده آمریکا ابا و ورزید و هیأت شورای صلح که از افغانستان درین نشست اشتراک نموده بودند؛ دولت افغانستان اعلان نمود که این افراد به ابتکار خودشان درین کنفرانس اشتراک داشته اند و این افراد نمایندگان دولت افغانستان نمی‌باشند. درین نشست نمایندگان هشت کشور دیگر هم اشتراک داشتند.

درینگونه نشست‌ها و کنفرانس‌ها هدف، جهت‌گیری و پالیسی حکومت افغانستان و آمریکا کاملاً واضح است.

آیا ایالات متحده آمریکا و شرکایش واقعاً خواهان برقراری صلح در افغانستان بودند؟

به نظر نگراننده، هرگز نه. بلکه این امریکا و شرکایش بوده اند که باعث ناامنی و کشتار مردم بی‌گناه در افغانستان شدند. این‌ها بخصوص ایالات متحده آمریکا افراد غرق در فساد و مصروف دامن زدن مسایل تبعیض و تعصبات قومی و زبانی را برگرده‌های مردم رنج‌دیده ما سوار نموده اند؛ تا بدینوسیله بتوانند ادامه حضورشان را در کشور طولانی‌تر سازند و ازین طریق به اهداف شوم شان در منطقه برسند. بناءً نباید به چنین نشست‌ها و کنفرانس‌ها چشم امید بخاطر تأمین صلح دوخت. برعلاوه حکومت افغانستان در آن زمان خود طرفدار برقراری صلح در کشور نبود؛ چونکه باداران شان نمی‌خواستند در کشور ما صلح و امنیت برقرار گردد.

طوری که از اتفاقات و حوادث اخیر در سطح جهان برمی‌آید، در اجندای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، مسأله افغانستان محو شده و کدام سیاست فعال در قبال افغانستان هم ندارد. زمانی که کشور امریکا پلان جنگ در اوکراین را طرح‌ریزی نمود؛ توجه آن در قبال افغانستان کم‌تر شده و بلاخر قبل از درگیری روسیه و اوکراین، کشور ما را بدون درک کوچکترین مسئولیت به گروه تاریک اندیش طالبان سپرد.

در انتخابات پیش روی ایالات متحده آمریکا که قرار است در نوامبر ۲۰۲۴ برگزار گردد، فکر نمی‌کنم جو بایدن و تیم کاری اش کمترین نامی از افغانستان بپزند؛ ولی در مقابل، جمهوری خواهان بیشتر بخاطر رقابت‌های انتخاباتی از موضوع افغانستان برای انتقاد از دولت بایدن و سیاست ناکام و اشتباه‌آمیز وی استفاده خواهند کرد؛ و اینگونه انتقادات هم بخاطر منافع خود آنها است و نه بخاطر مردم افغانستان و حل مسأله افغانستان.

این را هم می‌دانیم که کشور امریکا با خروج ننگین اش از افغانستان وارد یک

بن‌بست شده و ابزاری برای فشار بر گروه طالبان را از دست داده است. برعلاوه ایالات‌متحده آمریکا فعلاً با مسایل مهم دیگر، چون جنگ در غزه و همچنین مسایل داخلی کشور آمریکا که فکر می‌کنم آنها را در سال پیش رو با چالش‌های جدی روبه‌رو سازند؛ درگیر هستند.

بنابراین نباید روی کمک‌های ایالات‌متحده آمریکا و یا هیچ نیروی بیرونی جهت برقراری صلح در کشور حساب نمود. یگانه راه نجات کشور، صرف در انسجام نیروهای ملی، مترقی و جوانان آگاه بوده تا به حکومت‌داری این خفاشان سیاه دل پایان داده و در راه ترقی اجتماعی، رفاه همگانی و استقرار دموکراسی در کشور به موفقیت‌های نایل گردیم.

به هر حال مشکلات کشور عزیز ما را که طی سال‌های اخیر با آن مواجه شده، نمی‌توان به آسانی و طور مختصر برشمرد. ولی سوال اساسی اینست که چگونه می‌توان به حل همه این مشکلات موفق گردید؟

اختلافات و تعصبات موجود در کشور آتشی را شعله‌ور ساخته که همه در آن می‌سوزیم و دشمن از آن استفاده همه جانبه می‌کند. مردم از موجودیت چنین حالت خسته شده‌اند؛ مردم گرسنه‌اند؛ آنها نان می‌خواهند؛ حقوق مردم نقض شده و ابتدایی‌ترین حقوق هم از آنها گرفته شده؛ مردم حقوق حقه‌شان را می‌خواهند؛ مردم آزادی‌شان را طلب دارند. مردم بیشتر از حد، مشکلات، ظلم، نابرابری و تعصبات را با اشکال مختلف تحمل نمودند و هنوز هم متقبل می‌شوند.

ما بایست در فکر بوجود آوردن یک حکومت جمهوری بدون پسوند اسلامی، امارات و امثال آن باشیم. زیرا اینگونه پسوندها در کشور، بیانگر تعصبات و نابرابری بوده و آن را بیشتر می‌سازد. ما بایست بخاطر ایجاد حکومتی که وظیفه اساسی خود را مبارزه و برچیدن هرنوع ستم منجمله ستم طبقاتی، ستم

جنسیتی، ستم ملی، زبانی، مذهبی و ستم استعماری سوق دهد؛ مبارزه و عمل نمائیم.

باید تساوی حقوق میان زن و مرد تأمین گردد؛ بدین معنی که سهم مشترک و مساویانه زنان و مردان در مجموع در تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عملاً تطبیق گردد. به نظر من یک دولت زمانی مدافع حقوق مردم بوده می‌تواند که حاکمیت قانون در آن موجود باشد و تمام اقوام و ملیت‌ها بصورت مساویانه در ساختار کشور سهم داشته باشند.

باید گفت، ما زمانی می‌توانیم نظام قانون‌مدار با پایه‌های وسیع را در کشور ایجاد نمائیم که دولت از طریق اشتراک مردم در انتخابات آزاد و شفاف اساس گذاری شود. تمام کرسی‌های دولت انتخابی گردد. این شیوه باعث می‌گردد تا رابطه نزدیک میان دولت و مردم برقرار گردد و یک حکومت عدالت و مساوات بوجود آید. بایست زمینه تأمین خدمات اجتماعی (آموزشی، صحتی و امثال آن) بطور مساویانه در تمام ولایات، ولسوالی‌ها و قریه جات کشور فراهم گردد.

از آنجائی که کشور ما در مسیر اقتصاد بازار آزاد و یا نیمه سرمایه‌داری در حرکت است و در کشور همچون افغانستان چنین شیوه اقتصادی بهره‌وری لازم ندارد؛ به نظر من بهترین شکل، ایجاد یک اقتصاد با داشتن سهم دولتی، خصوصی و مختلط می‌تواند؛ فقر و بدبختی را در کشور کاهش دهد و احتمالاً در طول‌المدت محو نماید.

به آرزوی ختم جنگ و ویرانی و رسیدن به صلح سرتاسری و پایدار. به امید آبادی و شگوفانی وطن عزیز ما، افغانستان.

هالند

۲۶ جنوری ۲۰۲۴

مأخذ:

۱. میر غلام محمد غبار جلد دوم کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»
۲. فیلیا: ابعاد، ریشه‌ها و پی‌آمدهای فرار مغزها از پیرامون به مرکز، شهرام نیا و اسکندی، ۱۳۸۸
۳. آسیب‌های اجتماعی، با تأکید بر تئوری‌های زیربنایی و راه‌کارهای مقابله‌ای، دکتر شعاع کاظمی، و جاوید.
۴. کتاب «سریاز خاموش»، نویسنده دگروال یوسف، مترجم محمدرحیم رفعت
۵. کتاب «داستان جهاد افغانستان یا پروژه طالب سازی»، نوشته احمد رضوان تارر به اساس روایت کرنیل امام (کارمند اداره استخبارات پاکستان) ترجمه به پشتو علی یوسفزی، برگردان به دری قاسم آسمایی.
۶. کتاب «تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان» نوشته دگروال یوسف (مسئول اداره افغانستان در آی.اس.آی) ترجمه قاسم آسمایی
۷. بی‌بی‌سی فارسی، ۱۱ فبروری، ۲۰۲۲، بی‌بی‌سی، ۷ اگست ۲۰۲۱، ۱۱ سپتمبر ۲۰۲۱
۸. سپوتنیک، ۱۸ فبروری ۲۰۲۲
۹. کتاب «بازی شیطان» نویسنده رابرت دریفوس
۱۰. کتاب «دروغ بزرگ» نویسنده تیری میسان
۱۱. آرژانس CNN ۱۵-۹-۲۰۰۱
۱۲. پرتال جامع علوم انسانی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی گلستان.
۱۳. خبرگزاری صدای افغان، آوا
۱۴. یورو نیوز.

۱۵. پرتال جامع انسانی
۱۶. مجله دی امریکن کنسرواتیف
۱۷. امیر علی ابوالفتح در گفت‌وگو با خبرنگاری ایسنا
۱۸. روز حساب، نگاشته از خبرنگار امریکایی سارا چپس، ۱۵ اگست ۲۰۲۱، منتشر شده در تاند
۱۹. ۱۷ آژانس خبری ایسنا
۲۰. دویچه ولی فارسی .
۲۱. بی‌بی‌سی ۱۹
۲۲. دنیای اقتصاد
۲۳. خبرگزاری تسنیم
۲۴. نشریه امریکایی پولیتیکو
۲۵. رادیو مهرگان، قاره انتحاری؛ اروپا بازنده است؛ ۱۵ جون ۲۰۲۲
۲۶. رادیو مهرگان، قاره انتحاری؛ اروپا بازنده است؛ ۱۵ جون ۲۰۲۲
۲۷. خبرگزاری تسنیم به نقل از رادیو بین‌المللی چین
۲۸. روزنامه امریکایی نیویورک پست، ۱۹ جون ۲۰۲۲
۲۹. نشریه فارن‌پالیسی، ۱۹ جون ۲۰۲۲
۳۰. نشریه امریکایی فارن‌پالیسی، ۲۰ جون ۲۰۲۲
۳۱. گلوبال ریسرچ، جنگ سرد جدید به جنگ جهانی جدید تبدیل می‌شود؛ نویسنده: اوریل آرائوجو
۳۲. خبرگزاری تاس، ۱۰ اگست ۲۰۲۲
۳۳. مصاحبه هنری کیسینجر، مؤرخ ۱۳ اگست ۲۰۲۲ با شبکه خبر گزارسی ان ان،
۳۴. ایرنا، ۴ سپتمبر ۲۰۲۲
۳۵. نامه مردم، ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۲
۳۶. اسپوتنیک، ۱۲ و ۳۱ می ۲۰۲۲
۳۷. ایسنا، ۸ سپتمبر، ۶ اکتوبر. ۲۰۲۲
۳۸. روزنامه انگلیسی گاردین، ۲۳ جولای ۲۰۲۲

۳۹. بلومبرگ، ۷ اگست ۲۰۲۲

۴۰. خبرگزاری فارس، ۵ اکتوبر ۲۰۲۲

آثار نویسنده که توسط انتشارات راه پرچم به شکل دیجیتال در شبکه جهانی اینترنت همگانی و از لینک‌های زیرین قابل دسترسی است:

۱. کتاب افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2020/10/%D8%AV%D9%A1%D8%BA%D8%AV%D9%A6%D8%B3%D8%AA%D8%AV%D9%A6-%D9%A0-%D9%A8-%D9%A0-%D8%AV%D9%A2%D8%AA%D8%B0%D8%AV%D8%AF-%D9%A1%D8%B1%D9%A8%D9%BE%D8%AV%D8%B4%DB%A8%D8%AF%DB%A0-%D8%A2%D9%A6-%D9%A0-%D9%A6%D8%BA%DB%A8%D9%A1%D9%A7-%D9%A0-%D8%AA%D9%A8%D8%AE%DB%A8.pdf>

۲. کتاب «تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» جلد اول

<https://rahparcham1.org/wp-content/uploads/2021/08/%D8%AA%D8%A3%D8%AB%DB%A8%D8%B1%D8%B9%D9%A8%D8%AV%D9%A5%D9%A4-%D8%AV%D9%A2%D8%AA%D8%B0%D8%AV%D8%AF%DB%A8-%D8%A8%D8%B1%D9%A5%D9%A6%D8%AV%D8%B3%DA%A8%D8%AV%D8%AA-%D8%B3%DB%A8%D8%AV%D8%B3%DB%A8-%D9%A0-%D8%AF%D9%A8%DA%A9%D8%AA%D9%A8%D8%B1-%D9%A6%D8%BA%DB%A8%D9%A1%D9%A7-%D8%AA%D9%A8%D8%AE%DB%A8.pdf>

۳. کتاب «تأثیر عوامل اقتصادی بر مناسبات سیاسی» جلد دوم:

<https://rahparcham\1.org/wp-content/uploads/۲۰۲۱/۰۸/%D8%AA%D8%A3%D8%AB%DB%D8%B1%D8%B9%D9%88%D8%AV%D9%A5%D9%A4-%D8%AV%D9%A2%D8%AA%D8%B5%D8%AV%D8%AF%DB%D8-%D8%A8%D8%B1-%D9%A5%D9%A6%D8%AV%D8%B3%D8%A8%D8%AV%D8%AA-%D8%B3%DB%8C%D8%AV%D8%B3%DB%8C-%D9%A0-%D8%AF%D9%A8%DA%A9%D8%AA%D9%A8%D8%B1-%D9%A6%D8%BA%DB%8C%D9%A1%D9%A7-%D8%AA%D9%A8%D8%AE%DB%8C-%D9%A0-%D8%AC%D9%A4%D8%AF-%D8%AF%D9%A8%D9%A5\1.pdf>

